

سرمقاله

دسیسه های دشمن در جنبش دانشجویی و ضرورت هوشیاری انقلابی!

... ماشین سرکوب جمهوری اسلامی با توجه به تجربه ۲۰ سال شکنجه و زندان مبارزین و مخالفین، به اندازه کافی تجربه اندوخته که بداند برای مبارزه با رشد اندیشه های انقلابی نباید صرفاً به بگیر و ببند مبارزین اکتفا نماید. به همین دلیل هم نهاد های امنیتی رژیم از سالها پیش کوشیده اند علاوه بر گسترش بساط زندان و شکنجه و دار به اقدامات ضد انقلابی چندی نیز دست بزنند. فضا دادن به افکار و اندیشه هائی که نهایتاً خطری جدی برای کل نظام محسوب نمی شوند یکی از آن شگردها است. آنها با دید ضد انقلابی و از نگاهی استراتژیکی سعی می کنند شرایط فعالیت پیشبرندگان آن افکار و اندیشه ها را به صورتی کنترل شده تسهیل نمایند تا خود در دراز مدت از این طریق امکان یابند عناصر مبارز ساده دلی را که جذب چنان اندیشه ها و فعالیت هائی شده اند را دستگیر و به کل جنبش ضربه بزنند. سیاست دیگری که دستگاه اهریمنی جمهوری اسلامی برای ضربه زدن به دانشجویان مبارز و یا بطور کل به نیرو های مبارز جامعه در پیش گرفته سیاست "موازی سازی" است یعنی ایجاد تشکل مخالف و سازمان دادن سایت اینترنتی ظاهراً دمکرات و با انقلابی و غیره.

صفحه ۲

جاودان باد خاطره سترگ چریکهای فدائی خلق. رفقا مسعود احمدزاده. امیر پرویز پویان و عباس مفتاحی. بنیانگذاران کبیر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران



هدف دشمن از "تاریخ نگاری" برای چریکهای فدائی خلق چیست؟

واقعیت این است که رژیم شاه وقتی که می کشت دیگر کاری به مرده ها نداشت، اما قران خوانان سر قبرستانی که سکاندار حاکمیت دیکتاتوری کنونی هستند حتی از تعدی به شهدای جنبش انقلابی مردم ما نیز باز نمانده و از هیچ رذالتی در این زمینه کوتاهی نمیکنند. این جماعت اگر روزی سنگ قبرهای عزیزان ما را می شکستند و یا در تلاش بودند تا آرامگاه شهدای ما را از روی زمین محو کنند، حال با همان هدف در لباس به اصطلاح محقق و تاریخ نویس تاریخ بر افتخار جنبش ما را آماج حملات خود قرار داده اند تا تاریخ سراسر دروغ و جعلی ای را که خود شان نوشته اند را در میان جوانها اشاعه بدهند. هدف آنها در این یورش اساساً آلوده ساختن ذهن جوانانی است که در همین رژیم رشد کرده و حال برای سرنگونی همین دیکتاتوری پیاخاسته اند. اراجیف دشمن در باره چریکهای فدائی و هر نیروی مردمی مخالف رژیم، برای این است که ایده بیهوده بودن و بوچ بودن هر گونه کار و مبارزه تشکیلاتی را اشاعه دهند آنهم در شرایطی که نسل جوان پیاخاسته و کم کم در می یابد که بدون شکل دادن به یک تشکیلات انقلابی، هیچ مبارزه سیاسی به سرانجام نمی رسد.

صفحه ۱۱

در صفحات دیگر

- پیروز باد جنبش ظفر نمون مسلحانه ایران (اعلامیه) ۲۲
- تاریخ نویسی مأموران جمهوری اسلامی و خوش رقصی ۲۵
- تاملی بر کتاب اخیر دشمن و "راز مرگ صمد...؟! ۲۷
- سربازان پناهجوی آمریکایی زیر تیغ "دمکراسی" دولت کانادا! ... ۳۱

خطاب به مزدوران وزارت اطلاعات:

برای فرزندان من

اشک تمساح نریزید!

نامه سرگشاده به حلقهای فهیمان ایران در مورد کتاب اخیر دشمن

با خواندن این کتاب و دیدن تهمت ها و افتراهای که در سطر سطر آن بر علیه چریکهای فدائی خلق و تک تک رفقای فدائی که من آنها را همیشه فرزندان انقلابی خود خوانده ام، ساز شده، قلبم به درد آمد. اگر ساواک برای جلوگیری از رشد مبارزات توده ها بر علیه رژیم شاه و امپریالیست ها به اِعمال انواع شکنجه های قرون وسطائی و تحمیل رنج و عذاب های غیر قابل توصیف به مبارزین توسل جست، دستگاه امنیتی رژیم جمهوری اسلامی در این کتاب با طرح مطالب سرباپا دروغ و قلب حقایق در مورد یک دوره از تاریخ درخشان مردم ایران که تماماً در خدمت تیرنه ساواک و قدر قدرت نشان دادن دستگاه های امنیتی و در مقابل بوچ و بیهوده جلوه دادن مبارزه نوشته شده، سعی کرده است بر دل های ما خنجر زده و شکنجه دیگری را تحمیل کند.

صفحه ۴

اوباما، مهره سیاه رنگ سرمایه داران آمریکایی!

تبلیغات انتخاب باراک اوباما به عنوان چهل و چهارمین رئیس جمهور آمریکا که از یک پدر سیاه پوست و یک مادر سفید پوست متولد شده، باعث شد که در دل ساده لوحان این توهم پیش بیاید که چون رنگ پوست اوباما سیاه است، و چون فرهاست بر سپاهان بی عدالتی روا شده، این مسئله کمک میکند که وی بر معضلات متعدد اجتماعی ای که از ذات نظام سرمایه داری و امپریالیسم به عنوان آخرین مرحله این نظام ناشی میشود، فائق آید! تو کونی این رنگ پوست انسان چه سفید، چه سیاه است که تعیین کننده طرز فکر و بینش اوست و جایگاه طبقاتی افراد در شیوه تولید، اینکه آنها به کدام طبقه تعلق دارند، بی معنی است.

صفحه ۲۷

علاوه بر گسترش بساط زندان و شکنجه و دار به اقدامات ضد انقلابی چندی نیز دست بزنند. فضا دادن به افکار و اندیشه هائی که نهایتاً خطری جدی برای کل نظام محسوب نمی شوند یکی از آن شگرد هاست. آنها با دید ضد انقلابی و از نگاهی استراتژیکی سعی می کنند شرایط فعالیت پیشبرندگان آن افکار و اندیشه ها را به صورتی کنترل شده تسهیل نمایند تا خود در دراز مدت از این طریق امکان یابند عناصر مبارز ساده دلی را که جذب چنان اندیشه ها و فعالیت هائی شده اند را دستگیر و به کل جنبش ضربه بزنند. سیاست دیگری که دستگاه اهریمنی جمهوری اسلامی برای ضربه زدن به دانشجویان مبارز و یا بطور کل به نیرو های مبارز جامعه در پیش گرفته سیاست "موازی سازی" است یعنی ایجاد تشکل مخالف و سازمان دادن سایت اینترنتی ظاهراً دمکرات و یا انقلابی و غیره.

البته جنبش ما می تواند در زمینه فوق به تجربه بزرگی که برای همگان عیان است تکیه کند. فراموش نکرده ایم که سعید حجاریان یکی از معماران دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی در رابطه با "پروژه کلان اصلاحات" خاتمی که باعث فریب بخش بزرگی از نیروهای مردمی شده بود مطرح کرده بود که اگر این پروژه نبود یا به قول او: **"اگر احزاب اصلاح طلب نبودند، پس از سال ۷۱ جنبش چریکی در ایران راه افتاده بود. اگر آقای ناطق نوری سر کار می آمد حتماً یک عده ای می رفتند توی فاز چریکی".** این سخنان بر این واقعیت صحه می گذارد که پروژه اصلاحات برای انحراف مبارزات مردم و کانالیزه کردن انرژی مبارزاتی آنها در مسیر های سترون از سوی استراتژیست های رژیم طرح و پیاده شد. درست در همان دوره سردمداران جمهوری اسلامی در چهار چوب تفکرات اصلاح طلبی کوشیدند به تفکراتی میدان دهند که با تاکید نادرست بر امکان پذیری رفرم و اصلاحات در جامعه سرمایه داری وابسته ایران که جمهوری اسلامی امر حفاظت از آن را بر عهده گرفته، امر انقلاب یعنی تنها راه نجات مردم را نفی کرده و اذهان عمومی را از ضرورت سرنگونی قطعی نظام حاکم منحرف نمایند. اتفاقاً با تکیه بر تجربه "پروژه کلان اصلاحات" است که ما در سالهای اخیر، با بالا گرفتن مبارزات خودبخودی توده ها و همچنین گسترش گرایش اعمال فهر انقلابی در این مبارزات، می بینیم که استراتژیستهای طبقه حاکمه شدیداً تاکید دارند که باید به افکار و اندیشه هائی میدان داد که با ظاهری انقلابی، تفکرات کاملاً غیر انقلابی و حتی ضد انقلابی را ترویج می دهند. در چهارچوب پروژه فضا دادن رژیم به بعضی از چنان تفکراتی امروز ما با



منحرف ساختن آن جنبش را در دستور کار خود قرار داده. محرومیت های تحلیلی، ستاره دار کسب کردن آنها از یک سو و از سوی دیگر جولان بسیجیان و نیرو های رنگارنگ سرکوب در دانشگاه ها و تبلیغات مسموم برای باور شکنی و لجن مال کردن مبارزات تاریخی دانشجویان انقلابی در ایران و سنبلهای کمونیست این جنبش، بخشی از پاسخ رژیم به این واقعیت بوده است. اساساً جمهوری اسلامی برای مقابله با رشد جنبش دانشجویی می کوشد با تشدید کنترل در دانشگاهها و تبدیل آنها به پادگان به خیال خام خود با استقرار یک دیسپلین نظامی از هر گونه حرکت مخالف دانشجویان جلوگیری کند. اما در مورد خاص با توجه به این امر که رشد گرایش مارکسیستی در صفوف دانشجویان بطور طبیعی، گرایش به همگرایی و نزدیکی و متحد شدن و شکل دادن به روابط نوین در میان دانشجویان را با خود به همراه دارد، دیکتاتوری حاکم به هر وسیله ای متوسل می شود تا از آن جلوگیری نماید، تا مبادا دانشجویان چپ و محافل دانشجویی در میان خود روابط تشکیلاتی ای شکل دهند. چرا که رژیم به خوبی می داند که لازمه هرگونه مبارزه موثر و ادامه دار با دیکتاتوری حاکم وابسته به وجود یک تشکل انقلابی می باشد.

ماشین سرکوب جمهوری اسلامی با توجه به تجربه ۳۰ سال شکنجه و زندان مبارزین و مخالفین، به اندازه کافی تجربه اندوخته که بداند برای مبارزه با رشد اندیشه های انقلابی نباید صرفاً به بگیر و ببند مبارزین اکتفا نماید. به همین دلیل هم نهاد های امنیتی رژیم از سالها پیش کوشیده اند

دستگیری ده ها تن از فعالین دانشجویی در ماه های اخیر و بدنبال آن مباحثی که در ارتباط با چگونگی و علل این ضربات و از جمله "نفوذ وزارت اطلاعات" در محافل و گروه های دانشجویی فعال در دانشگاه ها جریان یافت، مساله چگونگی ایجاد تشکل های مبارزاتی در شرایط دیکتاتوری رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را یک بار دیگر مطرح نمود، و این امر یکی از سوالات کلیدی دانشجویان مبارزی را تشکیل می دهد که هر روز بر علیه ستم و سرکوب حاکم در دانشگاه ها به اعتراض بر می خیزند، در اینجا با اتکا به تجارب عینی و تاریخی مبارزات مردم خود لازم می بینیم کمی بر روی این موضوع تعمق کنیم.

واقعیت این است که رشد و گسترش اعتراضات دانشجویی در دانشگاه های سراسر کشور یکی از خصوصیات برجسته شرایط سیاسی کنونی است؛ و در این میان نقش و حضور رو به رشد دانشجویان چپ در این اعتراضات واقعیتی انکار ناپذیر می باشد. به اهتزاز در آمدن پرچم و شعار های سوسیالیستی در اعتراضات دانشجویی و طرح نام و اندیشه شخصیت های فدائی دهه ۵۰ در نشریات دانشجویی انعکاسی از این واقعیت و برجسته ترین گواه آن می باشد که در عین حال گرایش به مارکسیسم و سوسیالیسم در صفوف دانشجویان را آشکار می سازد در چنین شرایطی بدیهی است که رژیم این جنبش را آماج حملات ددمنشانه خود قرار دهد و تا جایی هم که شاهد بوده ایم نه فقط ماشین قتل و جنایت جمهوری اسلامی لحظه ای از سرکوب این گرایش باز نایستاده بلکه تلاش برای نفوذ در میان هواداران آن و

جلوگیری از متشکل شدن آنها به هر وسیله ای متوسل می شود و تنها با هوشیاری انقلابی و درس گیری از تجربیات نسل گذشته است که می توان تشکیلاتی بنا نمود که در زیر حملات مرگبار دشمن نیز از حرکت باز نماند.

مطالعه تاریخ مبارزاتی توده های تحت ستم در خود ایران در دهه ۵۰ نشان می دهد که دشمن پس از اینکه با برآمد یک جنبش نوین انقلابی یعنی جنبش مسلحانه که از سوی چریکهای فدایی خلق آغاز شده بود، مواجه شد و سپس شاهد استقبال و روی آوری بی سابقه روشنفکران و بویژه جوانان مبارز به این جنبش گردید، با توسل به عناصر خود فروخته مبادرت به تشکیل تشکلهای پلیسی نمود و از این طریق انقلابیون را شناسائی و دستگیر کرد، اما علیرغم همه این تشبثات، سازمانی که این انقلابیون شکل داده بودند بگونه ای بود که قادر به ادامه کاری شده و توانست جنبشی را سازمان دهد که تا نابودی رژیم سلطنت از مبارزه باز نایستاد. بر اساس چنین واقعیت هائی باید به دانشجویان چپ و نسل جوان فعالین مارکسیست تاکید نمود که در شرایط دیکتاتوری که دشمن هر صدای مخالفی را خفه ساخته و از شکل گیری هر تشکل انقلابی جلوگیری می کند و به شکل های مختلف می کوشد هر گونه حرکت تشکیلاتی را ناممکن و "پوچ" جلوه دهد، اتفاقا آنها باید در جهت بر پا نمودن تشکلی گام بردارند که در شرایط سرکوب قادر به ادامه کاری باشد و باید آگاه باشند که بدون تشکیلات انقلابی مخفی ای که قادر به ادامه کاری در شرایط سلطه دیکتاتوری تا بن دندان مسلح جمهوری اسلامی باشد هیچ مبارزه سیاسی به سرانجام مطلوب نخواهد رسید و بکوشند به این نیاز پاسخی انقلابی و عملی دهند.

باعث دستگیری و شهادت تعدادی از مبارزین شد نمونه دیگری از تشکیلات سازی توسط دشمن را نشان می دهد.

تجارب متعدد جنبش انقلابی نشان داده که در شرایط دیکتاتوری، محافل و روابط کمونیستی باید کاملا مخفی و دور از چشم دشمن توسط مبارزین شکل گیرد سپس این مبارزین می توانند با استفاده از فضا های علنی موجود به اشاعه افکار و اندیشه های کمونیستی و گسترش روابط، خود در درون دانشگاه ها و یا هر جایی که امکان دارد پردازند. آنها به هیچ وجه نباید به تفکراتی میدان دهند که بدون درک عملکرد سرکوبگرانه دستگاه امنیتی رژیم بر علنی بودن روابط فی مابین کمونیستها تاکید کرده و با استفاده از اینترنت جلسات آموزشی گذاشته و از طریق ایمیل به سازماندهی نیروهای ناشناخته دست می زنند. در این پروسه است که می بینیم بعد از مدتی به اصطلاح "تشکیلات داخل" - مسلح و غیر مسلح- درست می شود. چنین تفکرات و نیرو هائی عملا کاری نمی کنند جز آماده کردن قربانیان جدیدی برای ماشین سرکوب جمهوری اسلامی. کمونیستهای جوان اتفاقا باید ضمن مرز بندی با چنین تفکراتی و بدون قاطعی شدن با چنین کسانی با مطالعه و درک شرایط واقعی ای که در آن قرار دارند و با استفاده از تجارب نسلهای گذشته به سازماندهی روابط خود پرداخته و بدانند که پیشبرد یک مبارزه موثر و سازمانیافته در شرایط حاکمیت سرنیزه و خفقان مستلزم وجود یک تشکیلات آهنین و مبارز می باشد. در عین حال مبارزین جوان باید بکوشند با درس گیری از تجربیات جنبش کمونیستی و دانشجویی در سه دهه اخیر امکان نفوذ و ضربه زدن سربازان گمنام امام زمان را به میان خود تا می توانند محدود و کم اثر سازند و فراموش نکنند که دشمن برای

کسانی در دانشگاه ها و در جامعه روشنفکری ایران مواجهیم که با فراموش کردن قانونبندیهای ساده مبارزه طبقاتی در ایران - و از جمله به طاق نسیان سپردن سیطره یک دیکتاتوری تا بن دندان مسلح که وظیفه اساسی اش سرکوب هر گونه تشکل مبارزاتی واقعی در میان توده هاست- بر علنی بودن روابط و مناسبات فی ما بین مبارزین چپ تاکید کرده و مبارزین را تشویق می کنند که نظراتشان را نه تنها با اسم و رسم بلکه مزین به عکس شان در سایتهای اینترنتی درج کنند. آنها چه در گذشته و چه امروز جوانان مبارز را بر آن می دارند که به همین شیوه، علنی به ایجاد و گسترش روابط تشکیلاتی و تشکیلات سازی در جامعه تحت سلطه ما دست بزنند. روشن است که در شرایط دیکتاتوری و در شرایطی که نیرو های واقعا مبارز جامعه به قول رفیق پویان "در محاصره تسماح ها و مرغان ماهی خوار" بسر می برند، چنین روشهائی جز ساختن تشکیلاتی پلیسی و آماده کردن طعمه های جدیدی برای مرغان ماهی خوار یعنی اهریمنان حاکم هیچ معنای دیگری نمی تواند داشته باشد. جنبش انقلابی ما در شرایط سلطه دیکتاتوری عنان گسیخته بورژوازی وابسته چه در زمان شاه و چه در زمان جمهوری اسلامی حداقل چندین تجربه برجسته از چنین تشکیلات سازیهایی توسط دشمن را در اختیار دارد که از جمله می توان به تشکیلات تهران حزب توده اشاره کرد که بوسیله عباس شهریاری به یک جریان پلیسی تبدیل شده بود (عباس شهریاری یا مرد هزار چهره که سرانجام پس از گرفتار ساختن بسیاری از مبارزین به چنگال ساواک در سال ۵۳ توسط چریکهای فدایی خلق به سزای اعمال خود رسید). فرار ساختگی سیروس نهاوندی از زندان و تشکیلاتی که بعدا بوجود آورد و

کمک های مالی

آمریکا

فلوریدا
آرژو
۷۰ دلار

انگلستان

رفیق شهید رفعت معماران
۳۰ پوند

پورتوریکو: تحریم انتخابات اتحادیه های صنفی وابسته به دولت

دولت پورتوریکو اتحادیه معلمین پورتوریکو (به نام "فدراسیون معلمین پورتوریکو- "FMPR") را پس از سازماندهی اعتصابات عمومی ۱۰ روزه معلم ها در فوریه ۲۰۰۸، غیرقانونی اعلام کرد و تمام دفاتر آنها را تعطیل کرد. سپس دولت اتحادیه دست راستی به نام "اتحادیه معلمین پورتوریکو (SPM)" را (که وابسته به "فدراسیون بین الملل کارگران بخش خدمات (SEIU)" ایالت متحده آمریکا می باشد) جانشین "FMPR" کرد. دولت برای اینکه وجهه ای قانونی به این اتحادیه وابسته به دولت بدهد، انتخابات ساختگی به راه انداخته و بیش از ۲۰ میلیون دلار خرج انتخابات "SPM" و "SEIU" کرد. اما اکثر معلمهای آگاه پورتوریکو این انتخابات را تحریم کرده و از پذیرفتن نمایندگان دست نشانده دولت خودداری کردند. معلمین پورتوریکو علیرغم سرکوب های وحشیانه دولت، به مبارزه خود برای کسب حقوق عادلانه و ایجاد اتحادیه ای مترقی و مستقل از دولت ادامه می دهند.

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

نامه سرگشاده به خلقهای قهرمان ایران در مورد کتاب اخیر دشمن

خطاب به مزدوران وزارت اطلاعات

برای فرزندان من اشک تمساح نریزید!

باران جوانمان ناصر و ارزنگ شایگان که در حمله وحشیانه نیروهای سرکوب رژیم شاه به پایگاه های سازمان در ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۵۵ جان باختند!

نفس کاری که تهیه کنندگان این کتاب انجام داده اند، نه تنها غیر انسانی و غیر اخلاقی است بلکه بطور برجسته مصداق بارز تبلیغ و تشویق شکنجه و جنایت علیه بشریت می باشد. این کار، جرم و جنایتی است که باید در دادگاه های مردمی مورد بررسی قرار گرفته و مرتکبین و اشاعه دهندگان آن تحت همین عنوان مورد محاکمه و مجازات قرار گیرند.

کتاب برای به اصطلاح باز سازی رویدادهای سیاسی در دهه ۵۰، هر آنچه که در بازجویی های زیر شکنجه ساواک عنوان شده را عین حقیقت به حساب آورده است. اما، حقیقت ابدأ چنین نیست. باید دانست که در بسیاری از موارد ساواک نمی توانست و نتوانست حتی به گوشه ای از واقعیت و رویدادی که اتفاق افتاده بود، از طریق شکنجه مبارزین دست یابد، چه رسد به این که به کشف کل حقیقت نایل آید. جهت اثبات این سخن ناچاراً شما را به نمونه ای که در این کتاب در مورد خود من ادعا شده، رجوع می دهم. در صفحه ۴۷۸ نوشته اند: "فاطمه سعیدی

نحوه دستگیر شدن خود را بارها در بازجویی های مختلف بی کم و کاست تکرار می کند." بلی، شکنجه گران ساواک ناچار بودند همه آنچه که من در مورد "نحوه دستگیر شدن خود" به آنها می گویم را بپذیرند و تصور کنند که من حقیقت را به آنها گفته ام. اما آیا واقعیت به همانگونه بود که من برای آنها "تکرار" می کردم؟ آیا آنچه من با به جان خریدن شکنجه های وحشیانه ساواک، به قول همین مأمور مزد بگیر جمهوری اسلامی یعنی نویسنده کتاب دشمن، بارها و بارها در بازجویی های مختلف "بی کم و کاست" برای شکنجه گرانم گفته و تکرار کرده ام، عین

ما خنجر زده و شکنجه دیگری را تحمیل کند. واقعیت این است که در این کتاب روح و روان همه نیروهای مبارزی که از رژیم پست و جنایتکار جمهوری اسلامی متفرند، به زیر شلاق سرکوب های قلمی گرفته شده است. از نظر من تحمیل چنین شکنجه و عذابی، خود یکی از هدف های کتاب اخیر را تشکیل می دهد.

در دهه ۵۰، این افتخار نصیب من شد که بتوانم به همراه فرزندان خردسالم در ارتباط با چریکهای فدائی خلق قرار گرفته و در درون این سازمان بر علیه رژیم دیکتاتور و وابسته به امپریالیسم شاه مبارزه نمایم. با توجه به این که یکی از موضوعات دروغ پردازی و افترا زنی های کتاب اخیر، خود من، فرزندان خردسالم و رفقای هستند که در این ارتباط قرار داشتند، بر خود واجب می بینم علیرغم همه رنجی که یادآوری جنایات ساواک به خصوص در این سن کهولت بر من تحمیل می کند، حقایقی را با شما خلقهای مبارز و قهرمان ایران در میان بگذارم.

اول از همه این را بگویم که ادعا شده است که گویا کتاب مورد بحث، تاریخ چریکهای فدائی خلق را به تحریر در آورده است. اما، آنچه بر مدعای این تاریخ نگاری آمده، عمدتاً مجموعه ای از بازجویی های ساواک می باشد که در زیر بدترین و کثیف ترین شکنجه های قرون وسطائی اخذ شده اند. درست چنین بازجویی هایی که هرگز نمی توانند بازگو کننده حقایق باشند، برای اثبات ایده های به غایت غیر واقعی کتاب در مورد نظرات و اعمال سازمان چریکهای فدائی خلق مورد استفاده قرار گرفته اند. در اینجا می خواهم توجه شما را به این موضوع جلب کنم که

خلقهای قهرمان ایران!

در این دوران پیری و کهولت، در شرایطی که قلبم همچنان و مثل همیشه برای آزادی و سعادت مردم ستمدیده ایران و برای همه کارگران و زحمتکشان که خود جزئی از آنها بوده ام می تپد، کتابی به دستم رسید که اطلاعاتی های جمهوری اسلامی در ادامه و تکمیل سرکوبگری ها و جنایات ساواک، بر علیه مردم ایران منتشر کرده اند. این کتاب تحت عنوان "چریکهای فدائی خلق، از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" از طرف به اصطلاح "موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی" که در حقیقت شعبه ای از ساواک ضد خلقی جمهوری اسلامی است تحت نام مستعار مزدوری به نام "نادری" چاپ و منتشر شده است.

با خواندن این کتاب و دیدن تهمت ها و افتراهایی که در سطر سطر آن بر علیه چریکهای فدائی خلق و تک تک رفقای فدائی که من آنها را همیشه فرزندان انقلابی خود خوانده ام، ساز شده، قلبم به درد آمد. اگر ساواک برای جلوگیری از رشد مبارزات توده ها بر علیه رژیم شاه و امپریالیست ها و حفظ نظم ضد خلقی موجود در جامعه به اعمال انواع شکنجه های قرون وسطائی و تحمیل رنج و عذاب های غیر قابل توصیف به مبارزین توسل جست، دستگاه امنیتی رژیم جمهوری اسلامی در این کتاب با طرح مطالب سراپا دروغ و قلب حقایق در مورد یک دوره از تاریخ درخشان مردم ایران که تماماً در خدمت تیرنه ساواک و قدر قدرت نشان دادن دستگاه های امنیتی و در مقابل پوچ و بیهوده جلوه دادن مبارزه نوشته شده، سعی کرده است بر دل های

هنگام مواجه شدن با مأموران رژیم انجام دهم. راننده در اولین کلانتری که بر سر راهش بود، توقف نمود و من از ماشین پیاده شدم. اما با ریختن مأموران بر سرم دیگر امکان استفاده از نارنجک از من سلب شد و تنها توانستم شیشه سیانورم را در دهانم شکسته و آن را بجوم. با خوردن سیانور مسلماً به زمین افتاده بودم. من تنها پس از گذشت زمانی که مدت آن برایم نامعلوم است، در بیمارستانی در شهر مشهد (محل دستگیریم) در حالی که در محاصره ساواکی ها قرار داشتیم به هوش آمدم.

شکنجه و بازجویی در همان بیمارستان و از همان دقیق اول به هوش آمدم شروع شد. مشت و سیلی، چاشنی سنوالاتی بود که در آن شرایط جسمی وحشتناکم، بر من فرود می آمد. با توجه به مسمومیت ناشی از خوردن سیانور (که بعداً معلوم شد ترکیب ناقصی داشته و نتوانسته بود درست عمل کرده و موجب مرگ من شود)، وضع جسمی ام وخیمتر از آن بود که بتوانند شکنجه های معمول قرون وسطانی شان را در همانجا بر من اعمال کنند. چرا که آنها محتاج اطلاعات من بودند و دلیل بردن به بیمارستان و کوشش در زنده نگاه داشتن من نیز همین بود. شب را در همان بیمارستان گذراندم و فردا صبح مرا به ساواک مرکزی مشهد منتقل کردند. اولین شکنجه وحشتناکی که در آنجا با آن مواجه شدم، بستن دستهایم به میله های یک پنجره و آویزان کردنم از آنجا بود. این کار همراه با فحش های رکیک و تمسخر من صورت گرفت که البته در تمام مدت شکنجه نیز ادامه یافت. همه وزن و سنگینی بدنم روی دستهایم قرار گرفته و شدیداً روی آنها فشار می آمد. مدتی به همان وضع ماندم ولی شکنجه گران چون از این شکنجه طرفی نیستند، در همان حالتی که قرار داشتیم، با شلاق به جانم افتادند و پیکر آویزان مرا با غیض و کینه تمام شلاق زدند. شکنجه گران خواهان آن بودند که من به گونه ای که نویسندگان مزد بگیر جمهوری اسلامی در این کتاب نوشته اند "تمامی اطلاعات خود" را از رفقا و سازمانم در اختیار آنها قرار دهم. آدرس خانه هم مطرح بود ولی از آنجا که موقع دستگیری، رفقا از آن آگاه شدند و فرصت کافی هم داشتند که طبق قرار سازمانی پایگاه را تخلیه کنند، این امر فاقد باراطلاعاتی بود. در هر حال مقاومت من در مقابل شکنجه، مزدوران ساواک را بر آن داشت که شکنجه دیگری را روی من امتحان کنند. در آنجا دستگاه شوک الکتریکی وجود داشت. جلدان ساواک در حالی که همچنان فحش های رکیکی می دادند و هر یک به طعنه و مسخره چیزی می گفتند تا روحیه ام را حسابی خرد کنند، ابتدا با مشت و لگد به جانم افتادند، لباس هایم را دریده و از تنم در آوردند، حتی شورتیم را پائین کشیدند. به دستگاه الکتریکی سیم های زیادی وصل بود و گیره هایی در سر هر یک از آنها تعبیه شده بود. دست و پایم را گرفتند که نتوانم تکان بخورم و آنگاه سر سیم با گیره های رویشان را به نقاط حساس بدنم از لاله گوش گرفته تا روی پلک چشمانم تا زیر گلویم، نوک پستان ها و... و شکم وصل کردند. در این حال به دستم دستبند زده و از زمین بلند کردند.

که بر دوش من وظیفه دفاع از حقیقت، رفع اتهام

باید بگویم که این مأموران مزدور جمهوری اسلامی که تنها به خاطر طولانی تر کردن عمر ننگین رژیم جنایت پیشه شان دست به قلم برده اند، حقیرتر، بی ارزش تر و رسواتر از آنند که من در اینجا در صد افشای دروغ هاییشان در مورد خود برآیم. اما، من یک شاهد زنده ام که هم خود به خاطر ندادن "تمامی اطلاعات" ام به دشمن، شکنجه های دستگاه جهنمی ساواک را تجربه کرده ام و هم در زندان، مبارزینی را دیده ام که آنها نیز به دلیل ایستادن در مقابل جلدان، شکنجه های طاقت فرسانی را متحمل شده بودند، پس می بینم که بر دوش من وظیفه دفاع از حقیقت، رفع اتهام از فرزندان فدائیم و در میان گذاشتن آن با خلقهای مبارز ایران قرار دارد.

از فرزندان فدائیم و در میان گذاشتن آن با خلقهای مبارز ایران قرار دارد. بنابراین با توجه به این که آن انقلابیون امروز در میان ما نیستند. چرا که درست به خاطر سرخم نکردن در مقابل دشمن و ندادن "تمامی اطلاعات خود" به ساواکی ها یا در زیر شکنجه شهید شدند و یا خونشان توسط مزدوران رژیم شاه در میدان های تیر بر زمین ریخته شد، لازم می بینم به عنوان مادر آن چریکهای فدائی جان باخته به طور مختصر به گوشه ای از شکنجه هایی که از طرف جنایتکاران ساواک بر من اعمال شد، بپردازم تا نمونه ای زنده در رد اتهامات ردیلانه مزدوران وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی بر علیه انقلابیون دهه ۵۰ به دست داده شود؛ تا همین نمونه زنده در حد خود خط بطلان بر تلاش های اطلاعاتی های جمهوری اسلامی در این کتاب بکشد که می کوشند دستگاه های امنیتی را قدرقدرت و انقلابیون را انسان های ناتوانی که گویا "در همان نخستین جلسه بازجویی، تمامی اطلاعات خود را" بر ملا می سازند، جا بزنند.

پیشاپیش بگویم که نحوه دستگیری من چگونه ای بود که وقتی برای گریز از دست صاحب خانه ای که با ساواک همکاری کرده بود، داشتم در مسیری می دویدم، ماشینی که متعلق به مأموران رژیم بود، از روبرو آمد و جلویم را گرفت. در این هنگام مرا گرفته و به زور سوی آن ماشین انداختند. در آن زمان با توجه به فقدان اسلحه لازم در سازمان، من تنها به یک نارنجک فتیله ای مسلح بودم که با سوار شدن به ماشین خواستم آن را منفجر کنم تا هم خودم کشته شوم و هم آن مزدور را به درک واصل کنم. اما، ناگهان چشمم به زن و بچه راننده مزدور ماشین افتاد که در ردیف جلو نشسته بودند. با دیدن بچه در بغل مادرش سریعاً خود را کنترل کردم. وجود آن بچه در آن ماشین دلیل روشن و قاطعی بود که از منفجر کردن نارنجکم خودداری کنم. تصمیم گرفتم این کار را پس از پیاده شدن از ماشین به

حقیقت بوده است؟ و آیا ساواک با همه شکنجه های جسمی و توسل به تهدید و ارعاب و ایجاد فضای شدیداً خوفناک و شکنجه های روانی قادر شد به قول اینها به "ماجرای دستگیری" من پی ببرد؟ نه! نتوانست. تهیه کنندگان کتاب که سنگ دفاع از ساواک جنایتکار را به سینه زده و سعی کرده اند آن دستگاه امنیتی را قادر به اخذ هر اطلاعاتی از مبارزین جلوه دهند و گوئی هر آنچه مبارزین در زیر شکنجه و بازجویی به ساواک گفته اند، عین حقیقت بوده، در ادامه مطلب خود بیشترمانه ادعا کرده اند: "فاطمه سعیدی هیچ انگیزه ای برای خلاف گوئی و وارونه نمودن ماجرای دستگیری خود نداشته است" (صفحه ۴۷۹، تأکید از من است). ننگ بر شما باد! "هیچ انگیزه ای" در مقابل دژخیمان ساواک، آن دشمنان جانی مردم "برای خلاف گوئی و وارونه نمودن ماجرای دستگیری خود" نداشته ام؟! شما مزدوران که زندگی حقیرتان صرفاً در کسب پول و مقام به قیمت ارتکاب به هر جنایتی علیه مردم خلاصه می شود، اساساً قادر نیستید انگیزه انقلابیون برای "خلاف گوئی" در مقابل شکنجه گرانشان را درک کنید. اما توده های رنج دیده و آگاه ایران می دانند که محروم کردن دستگاه های امنیتی از دست یابی به اطلاعات واقعی و جلوگیری از ضربه زدن آنها به نیروهای مبارز جامعه، یک وظیفه و تعهد انقلابی است که انقلابیون دهه ۵۰ تا پای جان به آن وفادار می ماندند. آیا هرگز می توانید درک کنید که چه انگیزه ای مرا بر آن داشت که هنگام دستگیری، شیشه سیانورم را زیر دندان خرد کرده و آن را بجوم؟ چه انگیزه ای باعث شد که شکنجه های وحشیانه جنایتکاران ساواک را تحمل کنم و هرگز در مقابل آنها سر تسلیم فرود نیاورم؟ شکنجه هایی که نه فقط در روزهای اول دستگیریم بلکه در طول همه دوران زندانم در مقاطع مختلف به انحاء و اشکال گوناگون بر من اعمال شد!

در این کتاب حتی به انقلابیون کبیر فدائی که درست به خاطر ندادن اطلاعات به دشمن، در زیر شکنجه جان سپردند؛ و یا مقاومتشان چنان تحسین برانگیز بود که خود جلدان ساواک نیز نمی توانستند از تحسین آنان خودداری کنند، اتهام عدم مقاومت و دادن "تمامی اطلاعات خود" به ساواک زده شده. اتفاقاً، من نیز مورد چنین اتهامی قرار گرفته ام. با وقاحت و رذالتی که تنها شایسته همپالگی های لاجوردی ها و حاج داود هاست، ادعا شده: "فاطمه سعیدی در همان نخستین جلسه بازجویی، تمامی اطلاعات خود را بر ملا ساخت." باید بگویم که این مأموران مزدور جمهوری اسلامی که تنها به خاطر طولانی تر کردن عمر ننگین رژیم جنایت پیشه شان دست به قلم برده اند، حقیرتر، بی ارزش تر و رسواتر از آنند که من در اینجا در صد افشای دروغ هاییشان در مورد خود برآیم. اما، من یک شاهد زنده ام که هم خود به خاطر ندادن "تمامی اطلاعات" ام به دشمن، شکنجه های دستگاه جهنمی ساواک را تجربه کرده ام و هم در زندان، مبارزینی را دیده ام که آنها نیز به دلیل ایستادن در مقابل جلدان، شکنجه های طاقت فرسانی را متحمل شده بودند، پس می بینم

معنوی و مادی خود را برای نابودی امپریالیستها و نوکرانشان و رسیدن به آزادی و رفاه و یک زندگی واقعاً انسانی برای همه مردم ایران، قرار دهند. به همین خاطر دشمنان توده ها در حالی که از من انتقام می کشیدند، شدیداً هم تلاش می کردند که مرا به تمکین و تسلیم وادار کنند. برای درک اهمیت این موضوع برای دشمن، باید بگویم که جنبش مسلحانه در ایجاد جو سیاسی و مبارزاتی در جامعه و کشاندن توده ها به صحنه مبارزه، نقش بسیار برجسته ای ایفاء می نمود. ولی در سالی که من دستگیر شدم هنوز توهم مردم نسبت به قدر قدرت بودن رژیم شاه کاملاً فرو نریخته بود و آنها در مقیاسی وسیع وارد صحنه مبارزه نشده بودند. بنابراین رژیم شاه هنوز امیدوار بود که علاوه بر استفاده از روش های همیشگی سرکوب و فریب توده ها، بتواند با به سازش کشاندن زندانیان سیاسی و آوردن آنها به پشت تلویزیون و از طریق آنها کوبیدن انقلابیون مسلح و جان بر کف توده های ستمدیده، خود را همچنان قدرقدرت و شکست ناپذیر جلوه داده و جو یأس و ناامیدی را در جامعه دامن زند. بهمین خاطر بود که بازچوها همواره از من می خواستند که با آنها کنار بیایم. حيله گرانه می گفتند که اگر به ما کمک کنی می توانیم بچه هایت را پیدا کنیم و آنگاه زندگی بسیار خوب و راحتی را برای تو فراهم خواهیم کرد؛ و وعده می دادند که در این صورت بچه های مرا به بهترین مدارس خواهند فرستاد. در تمام طول دوران زندانم این یکی از خواست های مقامات امنیتی از من بود؛ این، در واقع یکی از آرزوهای آنها بود- که البته هیچوقت به آن دست نیافته و در نیل به آن ناکام ماندند.

از پیوستن خود و فرزندانم به صفوف چریکهای فدائی خلق صحبت کردم. من پس از این که پسر و رفیق مبارزم، نادر شایگان طی یک درگیری قهرمانانه با نیروهای امنیتی دشمن به شهادت رسید (۵ خرداد ۱۳۵۲)، به همراه رفیق مصطفی شعاعیان، به سازمان چریکهای فدائی خلق پیوستم. امروز با گذشت چهار دهه از آن زمان ممکن است نظرات گوناگونی در این زمینه وجود داشته باشد. کسانی ممکن است بگویند وقتی زنی صاحب فرزندی است دیگر نباید در مبارزه شرکت کند. اما صاحبان این فکر حتی اگر خود ندانند، این نظر و فکر عقب مانده را تبلیغ می کنند که گویا مبارزه فقط کار مردان است و حداکثر دختران جوان می توانند در آن شرکت کنند. بنابراین طبق این نظر یک زن جا افتاده تنها باید به کار آشپزی و بزرگ کردن بچه بپردازد. فکر می کنم نادرستی و عقب مانده و ارتجاعی بودن این نظر آشکار تر از آن است که من بخواهم در اینجا در مورد آن توضیح دهم. این فکر و نظر هم ممکن است مطرح باشد که یک مادر باید بچه های خود را در جای امنی گذاشته و بعد به انجام کار مبارزاتی مشغول شود. شاید در شرایط ویژه ای واقعاً بتوان چنین کرد و باید هم کرد. اما واقعیت این است که وارد شدن به کار مبارزاتی همانند رفتن به یک مهمانی و یا به قول امروزی ها "پارتی" نیست که بتوان با آسودگی خیال بچه را مثلاً به دست پرستار نگهدارنده

در زندان کمیته، اولین سنوال یکی از جلادان از من این بود که چه کاره ای؟ با سری افراشته پاسخش دادم: "چریک فدائی خلقم". او بر آشفته شد و با غضبی که در چشمانش موج می زد، با طعنه گفت: "این را می دانم. منظورم ... مقاومت من در مقابل شکنجه، مزدوران ساواک را بر آن داشت که شکنجه دیگری را روی من امتحان کنند. در آنجا دستگاه شوک الکتریکی وجود داشت. جلادان ساواک در حالی که همچنان فحش های رکیک می دادند و هر یک به طعنه و مسخره چیزی می گفتند تا روحیه ام را حسابی خرد کنند، ابتدا با مشت و لگد به جانم افتادند، لباس هایم را دریده و از تنم در آوردند، حتی شوهرم را باین کشیدند. به دستگاه الکتریکی سیم های زیادی وصل بود و گیره هانی در سر هر یک از آنها تعبیه شده بود. دست و پام را گرفتند که نتوانم تکان بخورم و آنگاه سر سیم با گیره های رویشان را به نقاط حساس بدنم از لاله گوش گرفته تا روی پلک چشمانم تا زیر کلویم، نوک پستان ها و... و شکمم وصل کردند. در این حال به دستانم دستبند زده و از زمین بلندم کردند. ...

شغلتم است!!" ... این گفتگو باعث شد که بعداً در جریان شکنجه هانی که در آنجا بر من اعمال کردند (از همان نوع شکنجه هانی که در مشهد صورت گرفت که در اینجا "اپولو" هم به آنها اضافه شده بود)، در یک مورد موقعی که مرا به زیرزمین برده و شلاق می زدند، گفتند، فلان فلان شده اگر جیغ بزنی چریک فدائی نیستی! در آن موقع، چنان وضع آس و لاشی داشتم و وضع جسمی ام چنان وخیم بود که اصلاً نفسی نداشتم که جیغ بزنم. ولی این حرف را که شنیدم زیر شلاق سعی می کردم خودم را کنترل کنم که جیغ و دادی از من بلند نشود. با اینحال با هر شلاق، ناله ای می کردم.

به مدت یازده ماه، مرا در کمیته شهربانی نگاه داشتند و در تمام این مدت من مرتب با بازجویی و شکنجه مواجه بودم. این را هم بگویم که منظور از شکنجه و آزار و اذیت من صرفاً کسب اطلاعات نبود. برای آنها شکستن و خرد کردن روحیه من و به تسلیم کشاندنم از اهمیت زیادی برخوردار بود. آخر من مادری بودم از میان زحمتکشان و توده های ستمدیده میهنم که به همراه فرزندانم به مبارزه انقلابی جاری در جامعه بر علیه رژیم شاه و اربابان امپریالیست پیوسته بودم. تبلیغات چی های رژیم شاه همواره مبارزین مسلح را خرابکار و تروریست که جدا از مردم بوده و بر خلاف منافع آنان عمل می کنند، به مردم معرفی می کردند. در حالی که حضور یک خانواده زحمتکش در میان آن مبارزین حتی اگر به عنوان یک نمونه هم در نظر گرفته می شد، خط بطلان بر آن تبلیغات می کشید؛ همچنین، آنطور که من بعداً متوجه شدم پیوستن من با خانواده ام به مبارزه، خود سرمشقی برای دیگر خانواده های ستمدیده ایران بود تا به پشتیبانی از مبارزین انقلابی در جامعه پرداخته و نیروی

سپس، مرا با دستبند از میله های ضخیم پنجره اتاق آویزان نمودند. ناگهان (در واقع با روشن کردن دستگاه شوک الکتریکی)، آتشی در جان خود احساس کردم. دیدم در میان آتشی سوزان تند و سریع می چرخم. بعد دستگاه شوک را قطع کردند و خواهان اطلاعاتم شدند. دوباره دستگاه را روشن کردند. با قطع و وصل دستگاه شوک، سرم به این طرف و آن طرف تکان می خورد. صداهائی در گوشم و در مغزم می پیچید و... چه بگویم... واقعاً نمی خواهم در اینجا از همه عذاب ها و شکنجه هایی که دیدم با تفصیل صحبت کنم. فقط این را بگویم که شکنجه آویزان کردن، شلاق زدن با یک طناب کلفت چند لایه و همچنین با شلاق سیمی، شوک الکتریکی و غیره چندین بار در طی روزهای متوالی در مورد من اجرا شد. مچ دستم چنان زخم شده بود که از آن خون می چکید. گاهی به خاطر عرقی که از تحمل شکنجه روی بدنم نشسته بود، وصل کردن گیره های شوک الکتریکی امکان پذیر نمی شد و شکنجه دیگری را اعمال می کردند. یکبار شکنجه گر جوانی که نامش را نمی دانم (چون دیگر هیچوقت او را ندیدم) وقتی از گرفتن اعتراف از من ناامید شد، به همراه فحش های رکیکی که به من می داد و از آن محل شکنجه بیرون می رفت، گفت "ما از این شانس ها نداریم". به نظر می رسید که اگر می توانست مرا به حرف در آورد، پاداش دریافت می کرد. در یکی از مراحل شکنجه نیز مرا نشاندند و گفتند همه حرفهایت را بزن. من هم شروع کردم نام رفقای پسر انقلابیم نادر که می دانستم مدتها پیش دستگیر شده اند را به آنها گفتن. شکنجه گر ذوق زده همپالگی هایش را صدا زد و گفت: "دارد حرفهایش را می زند". عضدی، شکنجه گری که به جلادی و سفاسکی معروف بود و آنموقع در مشهد بود، آمد و وقتی آنها را شنید، گفت: "این فلان فلان شده دارد اطلاعات سوخته می دهد". در آن زمان، ساواک تازه متوجه حضور چریکها در مشهد شده بود. به همین خاطر برای دستگیری رفقا نیروی زیادی را در این شهر پیاده کرده بود و عضدی نیز در این رابطه در رأس اکیپی به تازگی از تهران به مشهد آمده بود.

آنچه که در فوق به آنها اشاره شد، فقط چند نمونه از سفاسکی های مزدوران رژیم شاه در ساواک مرکزی مشهد برای گرفتن "اعتراف" از من و طبعاً از مبارزینی بود که حاضر نمی شدند "تمامی اطلاعات خود" را تقدیم حافظین نظم ضد خلقی حاکم در دوره شاه بر جامعه ایران بکنند. بعداً مرا از مشهد به تهران منتقل کردند. اما با ترک ساواک مرکزی مشهد، شکنجه های من پایان نیافت. هنگامی که به زندان کمیته در تهران منتقل شدم، بدنم به خاطر شکنجه های وارد شده، آس و لاش بود. در اثر شوک الکتریکی و شکنجه های دیگر، احساس سنگینی در سرم می کردم و صدائی در مغزم می پیچید. گوشم شنوائی سابق را از دست داده بود و به خاطر آویزان شدن، دستهایم زخمی و به حالت فلج در آمده بودند.

هنگامی که ما با یک شناسنامه جعلی، خانه ای اجاره کرده بودیم، یک بار رئیس کلانتری برای برطرف کردن شک خود که مبادا خانه توسط به قول آنان "خرابکاران" اجاره شده باشد، به در خانه آمد. ناصر که در آن زمان هشت سال بیشتر نداشت قبل از من به دم در رفت. رئیس کلانتری از او نام پدرش را پرسید و ناصر بدون درنگ و خیلی آرام و خونسرد، نادر را پدر خود معرفی کرد و همان نام مستعاری که در شناسنامه جعلی بود را به جای نام واقعی نادر به رئیس کلانتری گفت. من تصور می کردم ناصر با مرد همسایه صحبت می کند و هنگامی که خود را به دم در رساندم، او با هوشمندی رئیس کلانتری را دست به سر کرده و دنبال کار خود فرستاده بود. براستی، نام این برخورد جز هشیاری سیاسی که از شرایط زندگی ای که ما در آن بسر می بردیم ناشی شده بود، چه اسم دیگری داشت؟ خلاصه بگویم، من و فرزندان خردسالم قبل از این که به سازمان چریکهای فدائی خلق پیوندیم در ارتباط با پسر ارشد، زنده یاد نادر شایگان و گروهی که با نام او شناخته می شود، هم، زندگی مخفی و هم، زندگی در یک خانه تیمی را تجربه کرده و از سر گذرانده بودیم.

به شرایط زندان برگردم و این حقیقت را با شما در میان بگذارم که اگر انواع شکنجه های جسمی و روحی آتیم در یک مدت طولانی هرگز قادر نشدند در ایمان و عزم من به مبارزه در راه آزادی و سعادت توده های زحمتکش، خللی وارد کنند و از پایداری من در مقابل دشمنان توده ها بکاهند، اما یک چیز همیشه موجب دل نگرانی شدید من در زندان بود. اعتراف می کنم که ترس و واهمه ای شدید و بسیار آزار دهنده ای در وجود من رخنه کرده بود. ترس و واهمه از این که مبادا ساواکی های جنایتکار که من به درجه پستی و بی شرفی آنها با همه وجودم واقف بودم به جگر گوشه های من دست یابند، آنها را دستگیر و به زندان آورده و مورد شکنجه قرار دهند. حتی تصور این موضوع که آن کودکان معصوم به چنگال ساواکی های کثیف و حیوان صفت بیافتند، مرا دیوانه می کرد. طاقت تحمل چنین چیزی را نداشتم. ساواکی ها آنقدر جلد و بی شرف و بی همه چیز بودند که بعید نبود برای به سازش کشیدن و همراه کردن من با خود، آن کودکان را جلوی چشم من شکنجه کنند. این فکر به خصوص در تمام مدت یازده ماه که در کمیته بودم، شدیداً مرا آزار می داد و منقلب می نمود. به همین خاطر بود که چندین بار در همان سلول کمیته با تهیه وسایلی دست به خودکشی زدم. با خوردن قرص های مختلف، با خوردن شیشه خورده، با بریدن رگ دستهایم. کارم به بیمارستان هم کشید ولی بالاخره از مرگ نجات یافتم. تصور شهید شدن بچه ها برایم قابل تحمل تر از تصور گرفتار شدن و شکنجه آنها بدست دژخیمان ساواک بود. خواننده ممکن است بیسرد که آیا شکنجه کودک توسط ساواکی ها (که حتی تصورش برای من چنان سنگین و طاقت فرسا می نمود)، غیر واقعی و ناشی از ذهنی گرانی من نبود؟ نه. ساواکی ها از تبار همان حزب الهی ها، همان پاسدارها و برادران هم خون همین

فرزندی بر قرار بود. زندگی با نادر به تدریج مرا با بسیاری از مسایل سیاسی آشنا نمود. شرایط مبارزاتی جامعه در آستانه آغاز جنبش مسلحانه در سیاهکل از یک طرف و جو سیاسی و

اگر دانشجویان و روشنفکران با خواندن کتاب و در عین حال با آشنایی و بالا بردن شناخت خود از شرایط زندگی دهشتناک توده ها در زیر سیستم های طبقاتی، به ضرورت مبارزه پی برده و قدم در آن می گذارند، گرویدن توده های زحمتکش به مبارزه در پروسه دیگری صورت می گیرد. زحمتکشان با رنج و بدبختی و مصیبت های گوناگون در زندگی خود مواجهند. آنها ظلم و ستم شدید و هم چانه ای که بر آنها اعمال می شود را با پوست و گوشت خود لمس و درک می کنند. به همین خاطر تنها کافی است که نور آگاهی انقلابی بدون زندگی آنان راه یابد؛ کافی است که آنها خود را از زیر تبلیغات ریاکارانه دشمن که مثلاً ظلم و ستم و بدبختی های موجود را مصلحت خدا و یا با هرتوجیه دیگری جاودانه و تغییر ناپذیر جلوه می دهند، برهانند و در عین حال مبارزه برای تغییر وضع حاکم را ممکن و عملاً امکان پذیر ببینند. در این صورت آنان، بدون هیچگونه محافظه کاری و عافیت جونی به میدان مبارزه آمده و نیروی خود را در اختیار جنبش قرار خواهند داد. در طول تاریخ، ما همواره شاهد شرکت خانواده های کارگر و زحمتکش در مبارزه بوده ایم و اساساً هیچ مبارزه ای بدون شرکت توده ها نمی تواند به پیروزی برسد.

مبارزاتی خانه با توجه به وجود نادر و دوستان انقلابی که به خانه ما رفت و آمد می کردند از طرف دیگر، این امکان را برای من بوجود آورد که بتوانم آگاهی های انقلابی را ارتقا داده و کم کم وارد عرصه مبارزه گردم. در این پروسه بود که فعالیت های انقلابی نادر برای پلیس شناخته شد. در شرایط اختناق شدید و دیکتاتوری جنایت بار حاکم در جامعه و در شرایط وجود شکنجه های قرون وسطایی در زندان های رژیم شاه و لزوم مبارزه هر چه جدی تر بر علیه رژیم حاکم، با تحت تعقیب قرار گرفتن نادر از طرف ساواک، مجبور شدیم به عنوان یک خانواده به زندگی نیمه مخفی روی بیاوریم. در این مسیر، با جدی تر شدن هر چه بیشتر مبارزه در عرصه جامعه، زندگی ما نیز هر چه بیشتر با کار مبارزاتی جدی در آمیخته شد. تقریباً در عید سال ۱۳۵۲ بود که برای مصون ماندن از دستگیری توسط پلیس مجبور شدم بچه ها را از مدرسه بیرون آورم که در این زمان رفیق صبا بیژن زاده که با ما زندگی می کرد، مسئولیت آموزش آنها را به عهده گرفت. به این ترتیب، من و بچه ها کاملاً در مسیر یک زندگی مبارزاتی قرار گرفتیم. خانه ما حالا دیگر یک خانه تیمی شده بود که من در آن به همراه رفیق صبا به کار تایپ، تکثیر جزوه با پلی کپی و استنسیل مشغول بودیم. همانطور که آشکارا دیده می شود برای ما امر زندگی روزمره و مبارزه لاجرم درهم تنیده شده بود. آیا زندگی همیشه یک روال دارد؟ من فکر می کنم که زندگی هیچوقت یک چهره نداشته است و می خواهم تأکید کنم که زندگی مبارزاتی، خود نوعی از زندگی و در این جهان مملو از ظلم و ستم و وحشت برای زحمتکشان، عالی ترین نوع آنست. بچه های من از همان آغاز زندگیشان با این نوع زندگی آشنا شده و با آن زیسته و بزرگ می شدند و استعدادهایشان نیز در این رابطه رشد می یافت. بگذارید برایتان واقعه ای را تعریف کنم.

کودک سپرد و بعد وارد پارتنی شد. طرح چنین موضوعاتی بی ارتباط با تبلیغات مسموم کتاب اخیر دشمن و نویسنده آن نیست که اشک تمساح هم برای بچه های من ریخته است. در ارتباط با این واقعیت لازم می بینم برای آگاهی نیروهای مبارز یادآور شوم که بین شرایط و وضعیتی که روشنفکران یک جامعه در آن به مبارزه می پیوندند با شرایطی که توده های کارگر و زحمتکش و ستمدیده به مبارزه روی می آورند، تفاوت بزرگی وجود دارد. باید به خاطر آورد که اگر دانشجویان و روشنفکران با خواندن کتاب و در عین حال با آشنایی و بالا بردن شناخت خود از شرایط زندگی دهشتناک توده ها در زیر سیستم های طبقاتی، به ضرورت مبارزه پی برده و قدم در آن می گذارند، گرویدن توده های زحمتکش به مبارزه در پروسه دیگری صورت می گیرد. زحمتکشان با رنج و بدبختی و مصیبت های گوناگون در زندگی خود مواجهند. آنها ظلم و ستم شدید و هم چانه ای که بر آنها اعمال می شود را با پوست و گوشت خود لمس و درک می کنند. به همین خاطر تنها کافی است که نور آگاهی انقلابی بدون زندگی آنان راه یابد؛ کافی است که آنها خود را از زیر تبلیغات ریاکارانه دشمن که مثلاً ظلم و ستم و بدبختی های موجود را مصلحت خدا و یا با هرتوجیه دیگری جاودانه و تغییر ناپذیر جلوه می دهند، برهانند و در عین حال مبارزه برای تغییر وضع حاکم را ممکن و عملاً امکان پذیر ببینند. در این صورت آنان، بدون هیچگونه محافظه کاری و عافیت جونی به میدان مبارزه آمده و نیروی خود را در اختیار جنبش قرار خواهند داد. در طول تاریخ، ما همواره شاهد شرکت خانواده های کارگر و زحمتکش در مبارزه بوده ایم و اساساً هیچ مبارزه ای بدون شرکت توده ها نمی تواند به پیروزی برسد. شاید مطالعه شرایط زندگی من و خانواده ام و مسیری که تا پیوستن به مبارزه طی کردم، به عنوان یک نمونه، مصداقی بر آنچه در بالا مطرح کردم، باشد. شرح و توصیف کامل زندگی و مبارزه من در زندان و بیرون از آن در دست تحریر است که امیدوارم هر چه زودتر تکمیل شده و در اختیار خوانندگان قرار گیرد. البته من در طی یک سخنرانی در مراسم "یاد یاران یاد باد" که در سی امین سالگرد جان باختن دو فرزند کوچک من (ارژنگ و ناصر) از طرف چریکهای فدائی خلق در تاریخ ۲۰ ماه می ۲۰۰۶ در شهر هانور آلمان بر پا شده بود، تا حدودی در این مورد صحبت کردم. در اینجا نیز می خواهم خیلی مختصر به آن بپردازم.

سال ۱۳۴۷ بود که که زندگی سخت و دشوار من بالاخره به جدائی و طلاق از شوهر، انجامید. در این شرایط من بدون برخورداری از کمترین امکان تأمین معاش و بدون داشتن حتی سرپناهی که من و فرزندانم را- موقتی هم شده باشد، در خود جای دهد، به تنها کسی که می توانست پشت و پناهم باشد، یعنی پسر عزیزم، نادر شایگان روی آوردم. نادر مادرش را در پنج سالگی از دست داده بود و از همان آغاز که من با پدر او ازدواج کردم، او را به چشم فرزند خود نگریدم. به همین خاطر بین ما رابطه عمیق مادر و

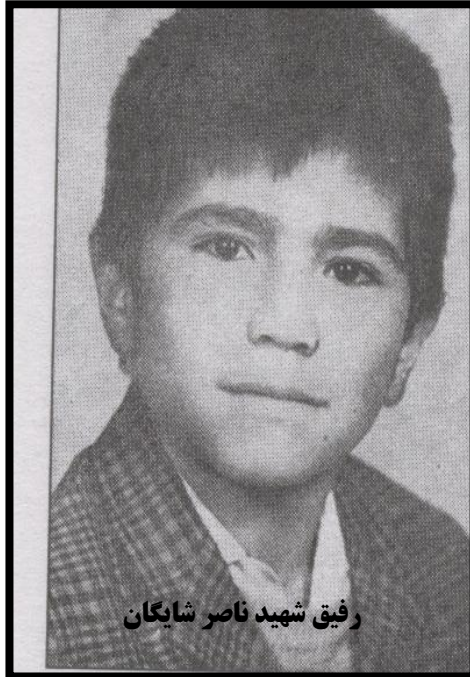
بدو روی کار آمدنش خونریزی و کشتارهای بی رحمانه و قساوت آمیز و ارتکاب به جنایاتی هولناک، "کسب و کار" دائمی اش بوده است و تنها یک قلم از قساوت هایش، کشتار هزاران تن از زندانیان سیاسی بی دفاع در زندان های سراسر کشور در طی مدت کوتاه تقریباً دو ماه در سال ۱۳۶۷ می باشد. بنابراین آیا استمداد نویسنده کتاب دشمن از "دیگرانی" که "به نقد گذشته خود پرداخته اند"، جز برای رونق دادن به "کسب و کار" تا کنونی جمهوری اسلامی و تداوم جنایات هولناکترش نمی باشد؟ و آیا کسی که از حداقل شرافت انسانی برخوردار باشد، حاضر به دادن پاسخ مثبت به این خواست می شود؟

نه خیر، آقای نادری مزد بگیر وزارت اطلاعات! تا من زنده ام و می توانم شهادت دهم هرگز نمی گذارم و اجازه نمی دهم خون فرزندان چریک فدائیم و از جمله خون رفقا ارژنگ و ناصر در دست شما دشمنان مردم به وسیله ای برای فریب ستمدیدگان و سیاه کردن روزگار آنان تبدیل شود. برای فرزندان من اشک تمساح نریزید! شماها همان کسانی هستید که کودکان معصوم و جگر گوشه های خانواده ها را با دادن کلید بهشت به دستشان فریفته و جان عزیزشان را با فرستادن آنها به میادین مین می گرفتید؛ و همین امروز، اعدام نوجوانان زیر ۱۸ سال، "کسب و کار" رسمی و قانونی تان را تشکیل می دهد. اما، خب!! حالا که با ناشی گری به جلد روباهی مکار رفته و خود را طرفدار سینه چاک کودکان من جلوه می دهید، حداقل در این کتاب "انتقاد" ی هم به همپالگی های ساواکی تان می کردید و به آنها می گفتید شما که آن "منزل" را از قبل شناسایی کرده و می دانستید که دو کودک در آن زندگی می کنند، چرا به طریقی عمل نکردید که جان آن دو حفظ شود؟ چرا با وجود آگاهی به حضور کودکان بی دفاع در آن "منزل"، به گلوله باران کردن آنجا پرداخته و بی محابا آتش مسلسل هایتان را به روی ساکنان آنجا گشودید و پیکر هر یک از آنان را با ده ها گلوله سوراخ سوراخ کردید و به این ترتیب با کشتن آن کودکان، "جنایت هولناکی" آفریدید؟ چرا چنین "انتقاد" ساده ای را به همپالگی هایتان نکردید؟ طرفداری از ساواک تا به کجا؟

اما، از سخنان بالا که آنها را بیشتر برای تمسخر آقای نادری بیان کردم، بگذریم، برای اطلاع خلقهای مبارز ایران باید بگویم که داستان کشته شدن فرزندان کوچک من به دست "خود چریکها"، بهیچوجه جدید نبوده و داستان ساواک ساخته کهنه ای است. این داستان را در همان زمان بلافاصله پس از شهادت آن رفقای کوچک، در زندان اوین به من گفتند و در یک موقعیت دیگر مرا تحت فشار قرار دادند که چنان چیزی را بر علیه چریکهای فدائی خلق، با زبان خودم اعلام کنم. این موضوع را به طور مختصر توضیح می دهم.

شرح این که من چگونه از شهادت دو فرزند دلبندم در زندان اوین با خبر شدم، این که بر من

اشرف که توانست از آن مهلکه فرار کند، شهید شدند (لادن آل آقا، فرهاد صدیقی پاشاکی، مهوش حاتمی، احمد رضا قنبر پور). ای کاش چنین نمی شد؛ و ای کاش نه فقط خون این رفقا بلکه خون هیچ مبارزی بر زمین ریخته نمی شد. ولی این را



رفیق شهید ناصر شایگان

هم می دانم که این خون پاک بهترین فرزندان انقلابی ایران، خون حمید اشرف ها، آل آقا ها، شایگان ها و دیگر انقلابیون جنبش مسلحانه بود که درخت انقلاب ایران را آبیاری کرد و باعث شد که دو سال بعد توده های قهرمان ایران به طور وسیع و یکپارچه به میدان مبارزه آمده و به جنبش بپیوندند. بلی، در آن سال، فرزندان کوچک من به شهادت رسیدند. درد و اندوه بی کران این امر در دل من است. ولی با شهید شدن آنان درخیمان ساواک هم نتوانستند آنها را زنده دستگیر نموده و تحت شکنجه های وحشیانه خود قرار دهند.

امروز، به اصطلاح نویسنده کتاب دشمن (چریکهای فدائی خلق، از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷) با نام نادری، در حالی که ساواک را از جنایاتی که با حمله به رفقا و کشتن آنان مرتکب شد، تبرئه می کند، جان باختن ارژنگ و ناصر را به گردن رفیق کبیر حمید اشرف انداخته و با بیشرمی و وقاحتی که تنها از خود مزدوران وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، این هم کیشان خمینی ها، خلخالی ها و لاجوردی ها ساخته است، اتهام ارتکاب به "جنایت" به او می زند. آنگاه از "دیگرانی" که "به نقد گذشته خود پرداخته اند" می خواهد که به اصطلاح قساوت های حمید اشرف را نقد کنند. حمید اشرف، این قهرمان خلقهای ایران را که همه عمر مبارزاتی طولانی اش را صرف جنگیدن با جنایتکاران و دشمنان قسم خورده ستمدیدگان نمود. نویسنده تأکید می کند که این کار باید صورت گیرد تا مرگ "کسب و کار کسی نگردد". واقعاً که (!!) درجه بی شرمی و وقاحت را می بینید؟! این را مأمور رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی می گوید. مأمور رژیمی که از

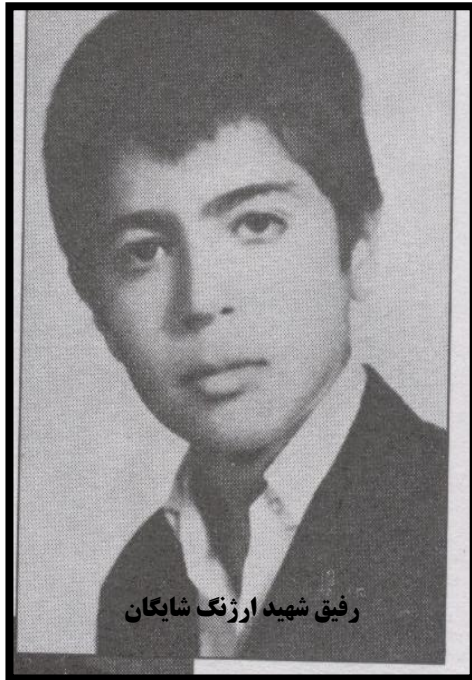
تهیه کنندگان کتاب مورد بحث بودند که همانطور که در رژیم جمهور اسلامی آشکارا نشان داده شد و می شود برای حفظ پایه های حکومت ظالم و نکبت بارشان به هیچ کودک و پیری رحم نمی کردند. در دهه ۶۰ نیز ما دیدیم که چطور به پاسداران وظیفه داده شد که به دختران کم سن و سال باکره تجاوز کنند تا به اصطلاح پس از کشته شدن توسط آنان به بهشت نروند. دیدیم که حتی کودکان شیرخواره را در بغل مادران شکنجه شده شان به بند کشیدند. دیدیم که لاجوردی جلاد با نمایش چه قساوتی، کودک شیرخواره ای را در بغل گرفته و بر روی جنازه مادر او به رقص شوم مرگ پرداخت؛ و خیلی جنایات دیگر که زبان از بیان آنها قاصر است. در مورد شکنجه کودکان توسط ساواک، من خود در اواخر سال ۱۳۵۳ در جریان شکنجه یک کودک که اتفاقاً هم سن و سال ارژنگ من بود، توسط جلادان ساواک قرار گرفتم. گفته می شد که او در یک شب مذهبی در یک مسجد دستگیر شده است و ادعای ساواکی ها این بود که آن کودک، یک جعبه شیرینی پخش می کرده که در زیر آن اعلامیه وجود داشته و می گفتند که آن جعبه را یک مجاهد به آن بچه داده است. ساواکی های بی رحم و حیوان صفت برای دستیابی به "تمامی اطلاعات" این کودک، نه فقط او را زیر مشت و لگد های خود گرفته و فضای رعب و وحشت زیاد برای وی بوجود آورده بودند بلکه آن کودک معصوم را از میله های پنجره هم آویزان کرده بودند. در آن سال که برای شکستن روحیه من و به تسلیم واداشتم، دست به تقلاهای جدیدی زده و برنامه هانی روی من پیاده می کردند، مرا به اتاق هوشنگ فهیمی، یکی از بازجوهای ساواک در به اصطلاح "کمیته مشترک ضد خرابکاری" بردند و این کودک شکنجه شده را به من نشان دادند. می خواستند من حساب کار خود را بکنم و بدانم که اگر ارژنگ و ناصر من را هم دستگیر کنند با آنها همان کاری را خواهند کرد که با آن کودک گرفتار در چنگالشان کرده اند. بلی، از من می خواستند که با آنها راه بیایم تا چنین وضع هولناکی در انتظار بچه های من نباشد؛ و با ریا و نیرنگ وعده همیشگی خود را تکرار می کردند که در صورت همکاری با آنها، بچه های من را "به بهترین مدرسه ها"!!! خواهند فرستاد. نمی خواهم حال و هوای خود پس از دیدن آن کودک شکنجه شده را در اینجا توصیف کنم، فقط این را بگویم که در آن وضعیت، این ندا از اعماق وجود من بر خاست که ای کاش بچه های من شهید شوند ولی به دست این بی شرفان وحشی و بی همه چیز نیافتند.

بالاخره در ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۵۵ مزدوران دشمن یکی از پایگاه های سازمان که ارژنگ و ناصر شایگان به همراه رفقای دیگر در آن بودند را شناسایی و سپس آن را زیر آتش گلوله مسلسل های امریکایی شان قرار دادند. باران گلوله بر سر آن پایگاه باریدن گرفت. رفقای مستقر در آنجا به دفاع از خود برخاستند ولی با توجه به کثرت نیروهای مسلح پلیس و محاصره آن پایگاه در شعاعی وسیع، همه رفقا که ارژنگ و ناصر هم در میان آنها بودند به جز رفیق حمید

بررسی وضع زندانیان سیاسی، از زندان ها دیدار می کردند و ساواکی ها می خواستند که اگر احیاناً آنها ما را دیدند، پیش آنها از نبود ملاقات شکایت نکنیم. با اصرار هم بندیانم به دفتر زندان رفتیم. راستش دلم قرص نبود. پیش خود می گفتم نکند به خاطر این تقاضا آنها بخواهند امتیازی از من بگیرند. حدسم درست بود. در دفتر زندان وقتی سروان روحی چشمش به من افتاد پرسید: ملاقات می خواهی؟ گفتم اگر می خواهید بدهید و گرنه هیچ. او سعی کرد نرم صحبت کند و بالاخره حرف اصلی اش را مطرح کرد: "به تو ملاقات می دهیم ولی به شرط آنکه بیانی و بگویی که بچه هایت را رفقایت کشته اند. اعلام کنی که چریکها بچه های منو کشتند." من در جواب در حالی که خشمگین و عصبانی بودم به آن افسر گفتم: "ملاقات نمی خواهم. مرا به بند برگردانید." سروان از رو نرفت و گفت: "برو فکرهایت را بکن و هر وقت راضی شدی مرا خبر کن."

همانطور که می دانیم، هنوز مدت کوتاهی از آن زمان (عید سال ۵۶) نگذشته بود که با خیزش یک پارچه مردم ایران، بساط حکومت شاه از جامعه ما برچیده شد. ولی متأسفانه انقلاب توده های ایران ملاحظه شد و امیریالیستها توانستند خمینی را به جای شاه به مردم ما قالب کنند. از آن زمان تا به امروز سه دهه می گذرد و اکنون در شرایط جدیدی شاهد آن هستیم که قصه قدیمی ساواک که در آن زمان ساز شد، امروز توسط همپالگی های آنان، و قیحاته تر و رذیلاته تر از قبل با اضافه کردن شاخ و برگ مصنوعی جدیدی، تکرار می شود. این بار، عبارت ساواکی ها مبنی بر این که ارژنگ و ناصر را "چریکها کشتند." آنها را "رفقاییت کشتند"، از طرف نویسنده مزد بگیر جمهوری اسلامی به حمید اشرف بچه ها را کشت، تبدیل شده است. این مزدور، اول جان باختن رفقا ارژنگ و ناصر را به گردن رفیق کبیر حمید اشرف می اندازد و بعد با به رخ کشیدن چند صفحه بازجویی از رفقائی که اسامی آنها را ذکر کرده- بدون این که حتی به گوشه ای از شکنجه های وحشتناکی که بر آنها اعمال شده پردازد و بگوید که مثلاً برای گرفتن اطلاعات از رفیق گرامی بهمن روحی آهنگران چگونه بارها او را به دم مرگ رسانده و دوباره زنده اش کردند و بالاخره او را در زیر شکنجه شهید ساختند- می پرسد که مگر بچه های ۱۳- ۱۲ ساله چه اطلاعاتی بیشتر از آن رفقا داشتند که حمید اشرف آنها را کشت؟ بگذارید در پاسخ، من از این مزدور بپرسم که آن پسر کوچکی که همپالگی های ساواکی شما در سال ۱۳۵۳ به من نشان دادند، چقدر اطلاعات داشت که آنها او را به زیر شکنجه کشیده و آنهمه عذابش دادند؟ آیا اگر ارژنگ و ناصر هم زنده به دست آنها گرفتار می آمدند، همان شکنجه ها نه، مسلماً شکنجه هایی ده بار بدتر از آنچه به آن کودک معصوم دادند را بر آنها اعمال نمی کردند؟ چرا این واقعیت را به خواننده کتابتان نمی گویند و این موضوع را از چشم آنها پنهان می کنید؟ بروید قبل از این که رفتار "هولناکی" را به رفیق حمید اشرف نسبت دهید، توجیهی برای اعمال

با جواب قاطع نه من مواجه می شدند، منوچهری، یکی از شکنجه گران جانی ساواک به من فحش می داد و می گفت: "بچه هاتو خودم



رفیق شهید ارژنگ شایگان

می کشم. جسدهاشونو برات می آرم و به صورتت تف می اندازم." زخم این سخن همینطور در دل من بود. حال می خواستم بروم جسد بچه هایم را ببینم و خودم به صورت همان منوچهری و هر ساواکی مزدور دم دستم، تف بیاندازم.

اتهام ساواک مبنی بر این که چریکها، ارژنگ و ناصر را کشتند، در آن زمان در همان محدوده ای که مطرح شد باقی ماند. ساواکی ها که به درجه تنفر مردم از خودشان آگاه بودند، جرأت نکردند چنین اتهامی را در روزنامه هایشان اعلام کنند. اما، آرزویشان آن بود که من با آنها کنار بیایم تا بتوانند چنین چیزی را از زبان من در جامعه پخش کنند. این آرزو را در دل خود داشتند تا این که در سال ۵۶ در شرایطی که جو یأس و سازشکاری به میان زندانیان نفوذ نموده و گسترش می یافت، به امید آن که در چنان فضائی تیرشان در مورد من هم به هدف خواهد خورد، صراحتاً خواست خود را با من مطرح نمودند. تا جانی که به خاطر دارم عید سال ۵۶ بود که در مورد ملاقات زندانیان با خانواده هایشان اندکی از سختگیری معمولشان کاسته بودند و زندانیان سیاسی راحت تر به ملاقات می رفتند. سروان روحی، رئیس زندان اوین از چند تن از هم بندی های من پرسیده بود: "سعیدی ملاقات نمی خواهد؟" آنها هم گفته بودند: "ملاقات حق همه زندانیان سیاسی است. چرا نمی خواهد!" سروان روحی گفته بود: "پس به او بگویند بیاد دفتر و ملاقات بگیرد." همبندیاتم حرفها و سفارش رئیس زندان را به من گفتند و اصرار کردند که:

"مادر! حالا که در مورد ملاقات سختگیری سابق را نمی کنند، تو هم برو و بگو که می خواهی ملاقات داشته باشی." من در تمام طول زندانم از بهمن سال ۱۳۵۲ که دستگیر شده بودم تا آن زمان که سال ۱۳۵۶ بود، ملاقات نداشتم. در آن سال بازرسائی از طرف صلیب سرخ برای

چه گذشت و چه عکس العملی نشان دادم، در اینجا نمی گنجد. اما این را بگویم که در اولین فرصت به دفتر زندان رفتم و با داد و بیداد رو به "سروان روحی" (رئیس زندان اوین) گفتم: "شما چه وحشتی می خواهید توئی دل مردم بیاندازید؟ چرا این بچه ها را کشتید؟ چه توجیهی برای کشتن این دو کودک خردسال دارید؟ جواب دنیا را چه می دهید؟ حتماً طبق معمول همانطور که همیشه در روزنامه هایتان می نویسید خواهید گفت که آنها "درگیری متقابل" کشته شدند." و با خشم و تمسخر اضافه کردم: "بلی، "درگیری متقابل" بین مأموران ساواک و دو بچه ۱۳-۱۲ ساله!! چه کسی چنین چیزی را از شما قبول می کند؟" سروان که تا این مدت آچمز بود و چیزی نداشت بگوید ناگهان از حرفهای من بل گرفت و گفت: "بلی خانم، درگیری متقابل بود. یکی از مأمورهای ما را یکی از بچه های تو کشت." این حرف خیلی به من گران آمد. گفتم آیا درخانه برادر ۱۳-۱۲ ساله داری؟ اصلاً بچه ای در چنان سنی می تواند دستش اسلحه بگیرد و ماشه اش را بکشد، تازه آنهم در شرایط وحشتناک گلوله باران خانه! نه خیر، این یک دروغ است. شما ها اسلحه داشتید. این مأموران جانی ساواک بودند که بچه های مرا به مسلسل بستند." خلاصه، در آخر من خواستم که مرا سر جسد بچه هایم ببرند که گفت نمی شود و مرا به بند برگرداندند.

فردا و یا پس فردای آن روز بود که سروان روحی مأمور فرستاد که مرا به دفترش ببرد. رفتم. او گفت: "از حرفهایی که آن روز زدم ناراحتم. من با مأمورانی که در آن درگیری بودند، صحبت کردم. شما نمی دونید جریان چیه. آن مأموران به من گفتند که بچه های تو را چریکها کشتند." حالا سروان روحی به این شکل حرف قبلی اش که گویا آن بچه ها "درگیری متقابل" کرده اند را پس می گرفت و این اتهام جدید را به جای اتهام قبلی می نشاند. من در جواب گفتم: "در آن محاصره نظامی و درگیری سنگین، شما چطوری فهمیدید که چریکها بچه ها را کشتند. خود آنها که شهید شدند!" او گفت: "نه، رفقایت بچه های تو را کشتند و فرار کردند." (در آن زمان آنها می دانستند که فراری صورت گرفته ولی فکر می کردند که چند نفر فرار کرده اند). حرف سروان ساواکی برای من به هیچوجه قابل قبول نبود. این را با این جمله به او گفتم: "خب، اگر رفقای من به سوی بچه ها تیر اندازی کردند و فرار نمودند، شما از کجا این را فهمیدید؟" سروان که آشکارا معلوم بود که دروغ می گوید توجیهاتی سرهم بندی کرد و تحویل داد. در این چهارچوب جدل من با او ادامه یافت و در آخر من باز اصرار کردم که جسد بچه ها را به من نشان بدهند. سروان گفت: "نمی شود. آنها را دیگر دفن کرده اند."

به شما مردم عزیز ایران بگویم که آتشی که از خیلی قبل در دل من افتاده بود، اکنون زیاته می کشید. هنگامی که در کمپته بودم و بازجوها به من فشار می آوردند که با آنها همکاری کنم تا بچه ها را پیدا کنند؛ در همان زمان که وعده فرستادن آنها "به بهترین مدارس" را به من می دادند ولی

خود به خود در آن مسیر قرار گرفتند. این فکر مرا بسیار آزار داده ولی امروز وقتی به فجایی که در ایران برای کودکان رها شده در خیابانها اتفاق افتاده و می افتد، فکر می کنم، وقتی از قربانی شدن دختران معصوم کم سن و سال در بازارهای عیش و عشرت و در تجارت سکس مطلع می شوم، وقتی جسدهای خفه شده کودکان یک خانواده کارگری را به نظر می آورم که پدرشان ناتوان از تأمین یک لقمه نان برای آنان، از فرط استیصال اول آن کودکان را کشته و بعد خودش را دار میزند، و خیلی خیلی فجایع دیگر که هر روز در جلوی چشم همه مان اتفاق می افتد، آنگاه می پرسیم که آیا این کودکان هم راه زندگی‌شان را خودشان انتخاب کرده بودند و می کنند؟ آیا اساساً برای خانواده های کارگر و زحمتکش با کودکان رنج دیده شان هیچوقت امکان انتخابی برای زیستن در یک شرایط حداقل انسانی وجود دارد؟ با بیاد آوردن همه اینها، می بینم که اتفاقاً بچه های من حداقل این شانس را داشتند که در طول زندگی کوتاهشان، در محیطی سالم که سرشار از عشق و محبت نسبت به آنان بود، زندگی کردند. آنها در آغوش گرم صدیق ترین و آگاه ترین کمونیستهای انقلابی ایران که هریک برای آنها نقش پدر، مادر، خواهر، برادر و معلم را داشتند، بزرگ می شدند. در آغوش علی اکبر جعفری ها، خشایار سنجرى ها، صبا بیژن زاده ها، اعظم روحی آهنگران ها و بالاخره چه سعادت! آنها در دامان پر مهر و محبت مادری چون مادر غروی پناه داشتند.

همه آنچه تا اینجا گفتم واقعیاتی بوده و هستند که هیچ کس و هیچ کتابی، از جمله کتاب اخیر دشمن نمی تواند آنها را وارونه کرده و به نام تاریخ نگاری به خورد مردم بدهد. امیدوارم مردم ایران در بستر مبارزات خود با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و از بین بردن همه دشمنانشان، جامعه ای آزاد و سعادت‌مندی را بر پا کنند که چریکهای فدائی خلق و همه انقلابیون و مبارزین صدیق توده ها برای برپائی آن مبارزه کرده، به خاطر آن رنج کشیده و حتی از ریختن خون خود نیز دریغ نکردند.

فاطمه سعیدی (مادر شایگان)

۱۱ آبان ۱۳۸۷ - ۱ نوامبر ۲۰۰۸

در میان بگذارم و پنهان نکنم که از همان زمان که در زندان بودم در مورد کودکانم غمی بزرگ و فکر آزار دهنده ای با من بود و آن این که آنها به خاطر کم سن و سالی شان، راهشان را در زندگی، خودشان انتخاب نکردند بلکه در سیر رویدادها،

جنایتکارانه همپالگی هایتان دست و پا کنید. با این ترفند ها شما نمی توانید چهره انقلابیون را خدشه دار سازید. من، به خصوص این روزها خیلی دلم برای بچه هایم تنگ می شود و دلم هوای آنها را می کند. با اینحال، هنوز هم تصور

دهشتناک افتادن بچه هایم بدست شکنجه گران ساواک مرا آزار می دهد. این را هم می دانم که برای اطلاعاتی های جمهوری اسلامی شکنجه به چنان امری "طبیعی" تبدیل شده که نه فقط وجود آن را در سیاه چالهای خود از مردم پنهان نمی کنند بلکه آن را در کوچه ها و خیابانها هم به نمایش می گذارند. که حمله به زنان و خونین کردن سرو صورت آنان در روز روشن، ضرب و شتم جوانان و آفتابه انداختن به گردن آنها، نمونه ای از شکنجه های خیابانی شان می باشد.

خلفهای مبارز ایران!

ما امروز در دنیایی به سر می بریم که مملو از فقر و گرسنگی و فساد و جنگ و خونریزی است. این جهان سرمایه داری است که هر روز زندگی خانواده های کارگر و زحمتکش در مقیاس میلیونی را در زیر چرخ های استثمار و ظلم و ستم خود له و لورده می کند و آنها را به خاک و خون می کشد. چنین دنیای وحشتناک و پر رنج و عذاب برای ستمدیدگان باید و می تواند تغییر یافته و دگرگون شود. اما برای این کار، متأسفانه و با هزار درد و افسوس، راهی خونین و پر سنگلاخ و صعب و دشوار در پیش است که مطمئناً توده های استثمارشده، مصیبت کشیده و رنج دیده که صدای خرد شدن استخوان هایشان در زیر چرخ دنده های ماشین استثمار و سرکوب این جهان سرمایه داری هر روز شنیده می شود، با عزمی قاطع آن را خواهند پیمود. من قدم در چنین راهی گذاشتم و امروز با همه رنج و عذاب هائی که در این مسیر کشیده و عزیزان و عزیزترین هایم را از دست داده ام، باز با سری افراشته می گویم راه زندگی و مبارزه ای که من پیمودم، راهی درست و در خدمت رشد و اعتلای مبارزات مردم ایران در راه رسیدن به آزادی و سعادت بود. این را هم با افتخار همیشه گفته و می گویم که فرزندان کوچک من خدمت بزرگی به رشد جنبش نوین کمونیستی در ایران نمودند. اما این را هم با شما

شعر

تقدیم به رفیق مادر!

ای روی تو نقش و نشان

از عشق و خشم این جهان

هر دست تو یک گل بود

ای جان تو چون گل ستان

دستان چو بر بندی به هم

هر یک شود مشتت گران

چون واگشایی هر کدام

یک غنچه ی زیبا در آن

* * *

آن غنچه های نازنین

در یاد خلقی قهرمان

وین مشتت های پر خروش

بخشد به ما توش و توان

یاران من در هر زمان

فیزند و فیزانند، هان

* * *

ای ابله انسان نما

دانم که دانی بی گمان

از ما چو مردی افکنی

افکنده گردی با زنان

تقدیم به او و به یاد غنچه هایش و تمام آن

قهرمانان

"تهمینه"

هدف دشمن

از "تاریخ نگاری"

برای چریکهای فدائی خلق چیست؟



مطلب زیر متن سخنرانی ای می باشد که در تاریخ ۱۵ نوامبر ۲۰۰۸،

توسط رفیق فریبرز سنجری در اتاق چریکهای فدائی خلق در پلتاک ارائه شد.

جهت اطلاع خوانندگان این سخنرانی از صورت گفتار به نوشتار در آمده است.

بدهند! براستی که گویندگان چنین سخنانی چقدر مردم ما را ساده تصور کرده اند؟ اینها با این حرفهایشان تنها یک بار دیگر نشان می دهند که حاضر هستند در بساطی که بساطی هم نیست مثل همیشه به پایکوبی برخیزند و به این ترتیب بازهم سهم خودشان را در طولانی تر کردن عمر رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی ایفا کنند.

روشن است که کوشش کاملاً آشکار این کتاب مخدوش کردن واقعیت های یک دوره از تاریخ مبارزاتی مردم ماست تا از این طریق مانع از آن بشوند که جوانان مبارز که هم امروز در ایران به دنبال راهی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند، بتوانند از تجربیات نهفته در مبارزات آن دوره استفاده کنند. تا نگذارند این جوانها بدانند که چریکهای فدائی خلق در شرایطی که ترس و وحشت بر همه جا حاکم شده بود و بی اعتمادی به روشنفکران و جریانات سیاسی بیداد می کرد، توانستند با تحلیل مشخص از جامعه خودشان، راه غلبه بر بن بست حاکم بر مبارزات توده ها و جلب حمایت آنها را پیدا کنند و با توسل به اعمال قهر انقلابی موفق شدند بن بست حاکم بر مبارزات توده ها را در هم بشکنند و جاری شدن سیل مبارزات توده ای را تسهیل و امکان سرنگونی رژیم سلطنت را مهیا کنند.

خلاصه این که کوشش این کتاب در اساس نا امید کردن جوانان از هر گونه کار مبارزاتی و

پژواک وسیع تری پیدا می کند و در واقع، حرفها و تبلیغات این عده گوشهائی را برای شنیدن اراجیف جمهوری اسلامی آماده می کند؛ از این جنبه است که به خصوص افشای اهداف و مقاصد و مطالب دروغ این کتاب

امروز نسلی پا به صحنه مبارزه گذاشته که در مقابل چشمان دریده و خونین سربازان گمنام امام زمان در صحن دانشگاه فریاد می زند: "ما زن و مرد جنگیم جنگ تا بچنکیم". و در میان کسانی که چنین فریاد می زند رشد گرایش سوسیالیستی واقعیتی انکار ناپذیر می باشد. همین که دانشجویان دانشگاه شیراز در مقابل چشمان نیروهای سرکوبگر فریاد می زند که سوسیالیستها را دوست دارند و از حق اظهار آنها دفاع می کنند این خودش جلوه روشنی از این واقعیت یعنی رشد گرایش سوسیالیستی در میان جوانان می باشد. واقعیتی که آنها قادر به جلوگیری از آن نیستند و این گرایش بطور طبیعی برای درس گیری از گذشته به مبارزات دهه ۵۰ نگاه می کند و از آن هم درس خواهد گرفت و اگر شما دهها کتاب دیگر هم منتشر کنید قادر نخواهید بود در عزم مبارزاتی این نسل خللی وارد سازید.

برجستگی پیدا می کند. ما هم اکنون با داستان سرانی های این جماعت مواجهیم که هنوز چیزی نشده کتاب دشمن را کاری "تحقیقی" و فارغ از باصطلاح "یکجانبه نگری های ایدئولوژیک" جا می زند. و یا با کسانی مواجهیم که در تلاش اند تا انتشار این کتاب را "تابش نوری بر زوایای تاریک تاریخ" کشور و یا "شل شدن قفل های آویزان بر سر در اسرار دولتی" جلوه

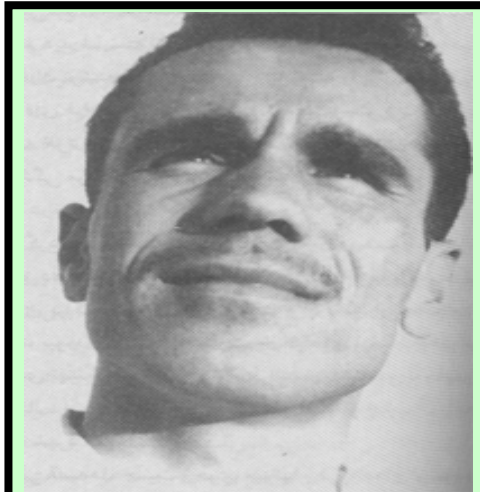
با سلام به همه رفقا و دوستانی که در اتاق حضور دارند و با تشکر از تک تک شما عزیزان که با حضورتان در این جلسه امکان برگزاری آن را مهیا کردید. همانطور که می دانید بحث امشب بر سر کتابی است به نام "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷". که از سوی "موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی" که یکی از نهاد های وابسته به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی میباشد در بهار امسال در بازار کتاب توزیع شده است. البته موسسه مزبور با گذاشتن اسمی به نام محمود نادری به عنوان نویسنده کتاب، سعی کرده آن را یک کار شخصی جلوه بدهد و خودش را کنار نگهدارد. در هر حال با توجه به ماهیت نهاد منتشر کننده این کتاب آنچه اهمیت دارد افشای اهداف دشمن و مقابله با خطی است که کتاب می کوشد با تحریف تاریخ به جوانان کشورالقاء کند. البته این را هم بگویم که با توجه به رسوائی شدید و آشکار منتشر کنندگان این کتاب، جعلی و دروغ بودن مطالب آن برای نیرو های مردمی امری بدیهی است. ولی واقعیت این است که مردم ما با عده ای **ظاهراً** در صف مخالفین رژیم طرف هستند که با هر سازی که جمهوری اسلامی می زند شروع به رقصیدن میکنند و گاه چنان خوش رقصی از خودشان نشان می دهند که خود جلادان حاکم هم انگشت به دهان می شوند، و از آنجا که تجربه نشان داده که اساساً دروغهای رژیم از این طریق

گذاشتند. می بینید که چگونه تاریخ تحریف می گردد و استقبال وسیع توده ای از چریکهای فدائی تبدیل میشود به تجمع عده ای محدود در گوشه چمن دانشگاه که تازه جرمشان هم این است که یک نسل را نابود کردند و این حرفها را کسانی می زنند که همه مردم ایران شاهدند که چطور در زیر سلطه آنها چند نسل به نیستی کشیده شدند. خلاصه این کتاب در هیچ زمینه ای نیست که چریکهای فدائی را آماج حملات زهرآگین خودش قرار نداده باشد. به واقع ما با یک حمله همه جانبه مواجه هستیم.

در هر صورت این خلاصه، هم برای رفقای که هنوز کتاب را نخوانده اند و هم برای ادامه بحث لازم بود تا روشن باشد که در رابطه با چه موضوعی صحبت می کنیم.

همانطور که می بینید این کتاب را از زوایای مختلفی می شود مورد بررسی قرار داد و دروغهای بیشمار آن را افشاء کرد. خود نویسندگان کتاب اذعان می کنند که کتاب را بر اساس گزارشات ساواک، بازجویی های زیر شکنجه، کیفر خواست های دادگاه های نظامی رژیم شاه و مکاتبات اداری مراکز نظامی و امنیتی تنظیم کرده اند و هر

انسان آزاده ای می داند که اعترافات زندانیان سیاسی در زیر شکنجه در حالی که فاقد هرگونه وجاهت حقوقی و قانونی است، هرگز نمی تواند بازگو کننده حقایق باشد. من بحث در مورد همه حوزه هایی که بر چنین مبنائی تنظیم شده اند را به فرصت دیگری موکول می کنم. چون، اگر قرار به پرداختن به همه آن ها باشد، آنگاه به زمان و جلسات بیشتری نیاز داریم. در نتیجه با توجه به کمی وقت، امشب، من الزاماً بحث ام را بیشتر به بررسی یکی از به اصطلاح اسنادی که در این کتاب پایه تهمت زنی آنها به چریکها قرار گرفته، اختصاص می دهد. کسی که کتاب را خوانده باشد متوجه می شود که بخش بزرگی از تهمت های کثیف کتاب به چریکهای فدائی با استناد به دو نامه ای است که ادعا می شود بوسیله رفقای این تشکیلات نوشته شده اند. با استناد به این نامه ها، هم



...سال پنجاه
سالی که مزدوران از ترس
حتی به سایه ها شلیک می کردند.
سال شکنجه
سال مقاومت
سالی که رفیق دهقانی دندان به هم نهاد
لب ها به هم فشرد
و قلبی از عشق به خلق بر آن ها زد.
در طول آن همه درد
از شکنجه تا مرگ
آن کس که عشق اش به خلق
با کینه اش به مزدوران برابر بود
افسانه ی شکنجه و درد را به هم ریخت
و مرگ را به لرزه در آورد
و هیچ، هیچ و هیچ نگفت.
از درد فراتر، از شکنجه فراتر
حتی از مرگ قوی تر بود...

جاودان باد خاطره فراموش نشدنی، رفیق بهروز دهقانی، این فرزند کبیر کارگران و زحمتکشان ایران

چریکهای فدائی ارائه بدهند که فرسنگها از واقعیت آنها دور است. به روایت این کتاب، چریکهای فدائی خلق جریانی بدون زمینه های اجتماعی و طبقاتی، جدا از توده ها و بازیچه دست بیگانگان جلوه داده می شوند که با توسل به "گانگستریسم" و "چریکیسم" صرفاً سلاح را تقدیس کرده و نیستی و نابودی را در دستور کار خود قرار داده و "یک نسل" را نابود ساختند. و سرانجام گویا در "هنگامه انقلاب" در حالیکه مردم حول خمینی و ایدئولوژی اسلامی اش جمع شده بودند و برای بازرگان نخست وزیر منتخب امام "هورا می کشیدند" در تنهایی مطلق در گوشه ای از دانشگاه تهران دور هم جمع شده بودند تا با سر دادن شعار "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" سالگرد رستاخیز سیاهکل را گرامی دارند و به این طریق گویا بی ارتباطی و بی ربطی خودشان را با مبارزات مردم به نمایش

فدائی با رژیم دیکتاتور شاه را انکار میکند و می کوشد چنین جلوه بدهد که چریکها مردم بیگانه را مورد حمله قرار می داده اند و سعی می کند چنین القاء کند که این جریان یک گروه گانگستری بوده که "کسب و کار"ش مرگ بوده تا به خیال خودش واقعیت را وارونه کرده و نگذارد نسل جوان متوجه بشوند که چریکهای فدائی برای رهائی مردم خودشان از زیر سلطه امپریالیسم و رژیم وابسته شاه سلاح برگرفته و در این راه یعنی در راه رهائی کارگران و زحمتکشان از زیرسلطه شرایط ظالمانه ای که برایشان ایجاد کرده اند از فدا کردن جانشان هم دریغ نمی کردند و درست به همین خاطر در قلب توده ها جا گرفتند و موفق به جلب حمایت مردم از خود شدند، و درست به همین دلیل امکان نیرو گیری از جامعه و امکان بقا و رشد یافتند. طنز تاریخ را می بینید! کسانی که بساط دار و شکنجه را در خیابانها راه انداختند و هزاران جوان این مملکت را تاکنون سر به نیست کرده اند حالا مدعی شده اند که چریکها کسب و کارشان مرگ بوده است.

(ع) : یکی دیگر از ترفند های کتاب که در صفحه ۵۶ آن مشهود می باشد تلاش مذبحخانه برای قلب عظمت مقاومت ها و رشادت های چریکهای فدائی خلق در زیر شکنجه های وحشیانه ماموران رژیم شاه می باشد. اینطور جلوه داده اند که چریکها در زمان دستگیری و فرارگرفتن در "شرایط خاص" بازجویی، ضعف و زبونی از خود بروز داده و در "همان نخستین جلسه بازجویی" "تمامی اطلاعات" خود را بر ملا می کردند. در این زمینه کتاب جهت خراب کردن اسرای فدائی در زیر چنگال دژخیمان شاه، از هیچ رذالتی کوتاهی نکرده و جهت اثبات این ادعای دروغ، تکه هایی از بازجویی های رفقای فدائی را دستچین و در کنار هم قرار داده و تازه به این هم اکتفاء نکرده و با دست بردن در همین بازجویی ها ی تکه پاره، آنها را تحریف کرده است.

به خاطر کمی وقت در اینجا به موارد دیگر نمی پردازم و فکر می کنم تا اینجا هم نشان داده شد که سراسر کتاب مملو از تهمت و دروغ می باشد تا بتوانند چهره ای از

اتهام جاسوسی به چریکهای فدائی زده می شود و هم اتهام تصفیه مخالفین فکری . این رو هم باید بدانیم که این نامه ها قبلاً در کتابهای دیگری هم که توسط همین وزارت اطلاعات وسیعاً در ایران پخش شده، پایه اتهام زنی به چریکهای فدائی خلق قرار گرفته بود. در هر حال، سعی من این است که در این جلسه نشان بدهم که چگونه نامه های جعلی ای که توسط ساواک شاه ساخته شده بود، اکنون به عنوان اسنادی جلوه داده می شود که بر اساس آن می خواهند چهره پاک باخته ترین کمونیستهای ایران را مخدوش کنند.

اما در مورد این دو نامه:

اولین بار در سال ۵۵ و بعد از ضربات بزرگی که در ۲۶ و ۲۸ اردیبهشت ماه به سازمان وارد شد، این نامه ها که بوسیله ساواک ساخته شده بود در مطبوعات رژیم شاه منتشر شد. در آن زمان ساواک جهت ضربه زدن به نفوذ چریکهای فدائی در میان مردم که خودش از هر کسی بهتر می دانست چطور هر روز عمق و وسعت بیشتری پیدا می کند متن دو نامه را در روزنامه ها چاپ کرد و سعی کرد اینطور القاء کند که چریکهای فدائی نه تنها برای بیگانگان جاسوسی می کنند و نه تنها جهت این جاسوسی اسلحه و پول دریافت می کنند بلکه جهت جلوگیری از اعتراضات اعضا و به قول ساواک حفظ "بنیان های ایدئولوژیک" تشکیلاتشان مبادرت به حذف فیزیکی رفقای خود نیز کرده اند. در این نامه ها که از ۲۹ اردیبهشت تا اول خرداد سال ۵۵ در روزنامه ها منتشر شد، با توسل به یک دلک باری احمقانه نوشته بودند که "صد هزار آفیش امپریالیستی رسید و بموقع هم رسید" و یا جهت نسبت دادن جاسوسی به چریکها گفته بودند که "راجع به اطلاعاتی که دوستان بزرگتر در باره ارتش ضد خلقی ایران خواسته بودند باید بگویم فعلاً چند نفر از افسران وظیفه را در اختیار داریم" و یا قید شده بود که پاسخ "انتقاد شما را در مورد محاکمه و اعدام سه نفر" در همین نامه داده ایم. بنابراین تمام آنچه که مبنای بخش بزرگی از دروغ پردازیهای این کتاب قرار گرفته

دو نامه ای است که در همان سال بوسیله ساواک نوشته شده و در مطبوعات درج شده است. پس از انتشار نامه ها در روزنامه های زمان شاه یعنی کیهان ، اطلاعات ، رستاخیز و غیره، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با

تکذیب کرد. در آن اطلاعیه که در نبرد خلق شماره ۷ هم درج شده ، آمده که : "کارشناسان سازمان امنیت برای سر پوش گذاشتن بر شکست برنامه عریض و طویل رژیم و همچنین به منظور تحریف حقایق ، چند نامه جعلی را در جراید عصر تهران به نام

اسناد
محرمانه
عملیات
ترورستی
ایران
منتشر شد

اعترافات تکان دهند
تروریستهای دستگیر شده

از نامه «اکبر» به «رفیق تکان» :
چند نفر از افسران وظیفه برای ما کار میکنند

اسلحه ترورستی از راه شیخ نشینها در بدنه لایق جاسازی و پیران فرستاده میشود

شبه اول خرداد، ۱۳۳۵
پستند دوم خرداد، ۱۳۳۶
شماره ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۰

اطلاعات
۵۲ صفحه

اگر احساسات ملت نبود انقلاب عملی نمیشد
شهبانو با ابویوس از اصفهان به نائین رفتند
اسامی قبولشدگان

بعضی اعضای اوپک تصمیمات رازبر پا گذاشتند

۳ پزشک آبادانی کشته شدند
گمرک اتومبیلها کند

یکی از روزی نامه های رژیم شاه که نامه ساواک ساخته را درج نمود. نامه ای که اکنون دستمایه حقیق "تاریخ نگاری" مزدوران جمهوری اسلامی این فرزندان خلف رژیم مزدور شاه، بر علیه چریکهای فدائی خلق شده است. لان

۱۰ تروریست در رشت
قزوین و کرج کشته شدند

در ۱۶ تروریست
در انبار تروریستها سلاحهای ساخت اروپای شرقی بدست آمد

۳ زن تروریست و ۴ رهگذر کشته شدند

کیهان
۴۸ صفحه

مستاجران باید ۴ ساعته به پلیس معرفی شوند

گروه ترور روزهای عاشورا پرچم سرخ می افراشت

چاپ نامه جعلی ساواک در کیهان، به تاریخ ۲۹ اردیبهشت سال ۱۳۵۵

صدر اطلاعیه ای به تاریخ دوم خرداد ۵۵ رسماً نامه های مزبور را ساخت کارشناسان ساواک و فاقد ارزش اعلام کرد. در این اطلاعیه، سازمان این امر را در چارچوب تلاش ساواک برای وابسته نشان دادن چریکها به کشور های خارجی ارزیابی کرده و قویاً آنها را

اسناد سازمان ما بچاپ رسانده اند و به اصطلاح پرده از اسرار ما برداشته اند. اینها که تا پارسال ما را به عراق وابسته می کردند امسال که روابطشان با عراق خوب شده ما را وابسته به جای دیگر معرفی می کنند و می کوشند با جعل سند و دروغ بافی افکار

عمومی را فریب دهند، البته آنهایی که تا حدی به کار سیاسی و رموز روابط تشکیلاتی آگاهند، جعلی بودن این نامه ها را در نگاه اول متوجه می شوند. ولی برای روشن تر شدن بیشتر موضوع ما فقط به یک خطای کوچک! کارشناسان سازمان امنیت که مشت آنها را باز کرده و رسوایشان ساخته است، اشاره می کنیم. کارشناسان امنیتی و تبلیغاتی دولت فاسد شاه، در جعل این نامه ها بیشترین تلاش خود را بکار برده اند تا آنها را

۵۴/۸/۲۷

درود های صمیمانه ما را بپذیرید
 نامه شما را دریافت داشتیم. البته کماکان بدون آنکه شرایط نا مساعد ما را مورد نظر قرار داده باشید از بعضی از اقدامات اخیر ما انتقاد کرده بودید. پاسخ به انتقادات و ایرادات شما در مورد اعلامیه ها و کیفیت فعالیت دو عضو جدید و هم چنین شرایط زندگی آنها را مفصلا در نامه بعدی خواهیم داد، ولی لازم دانستیم پاسخ شدید ترین انتقاد شما را در مورد محاکمه و اعدام سه نفر که وضعیت آنها در حضور رفقای تیم شماره ۲ بررسی و منجر به صدور حکم اعدام آنها شد زودتر و در همین نامه بدهیم. علاوه بر این ثابت کنیم که تصمیم به تصفیه تیم از عناصر نا صالح لزومی به مشورت با سایر دوستان خارج از تیم و بخصوص آنها که عملا از فعالیتهای عملی ما دور بوده و نتیجتا مسائل را بیشتر از جنبه تئوری آن مورد توجه قرار میدهند ندارد و سعی کنیم که دقیق تر در جریان ماجرا قرار بگیرند و واقعیت های عینی، شما را از بی اعتمادی نسبت به ما خارج کند.

در مورد تعیین حکم و مجازات اعدام این افراد باید بگوئیم که هر کس که در وجودش ضعف و فنور و تمایل به تسلیم ظاهر شود و بخواهد کناره گیری و از دستورات مسئول خود سرپیچی کند محکوم به اعدام است. اسد که یکی از چنین افراد و یک خورده بورژوا و فردگرا بود نمیتوانست کار دراز مدت را تحمل کند. در جلسات انتقادی که در تیم برگزار میشد اصلاح او بی نتیجه ماند. اسد در نامه ای که به ما نوشته بود بر روی مواضع خود پافشاری میکرد و قیلا هم تهدید به کناره گیری کرده بود و رفقا با توجه باطلاعاتی که داشت این امر را خطرناک تشخیص دادند. اسد هرگز به درستی تن به کار نداد و بیشتر بفکر اثبات غلط بودن افکار و ایدئولوژی بنیادی تیم بود. او حتی سلاح کمتری خود را زیر خاک پنهان کرده و نارنجک خود را در چاهی انداخته بود تا مبدا زندگی کثیفش در معرض خطر قرار گیرد. گر چه او قبل از یافته شدن هم با اعدام محکوم شده بود، معهذایلافاصله پس از اینکه او را پیدا کردیم طبق موازین سازمان اعدام کردیم. مبنای این تصمیم گزارش هایی بود که از طرف مسئول او تسلیم شده و مورد تأیید ما هم بود.

از کسانی که به اعدام اسد معترضند و معتقد هستند که اتخاذ تصمیم در مورد اسد باید با کسب تکلیف از آنها صورت میگرفت سنوال میکیم آیا اساسا مجازات مجرمی که بوضوح فعالیت را رها میکند باید به فراندن گذارده شود؟ و آیا شما مسئولیت عواقب آنرا بگردن میگرفتنید؟

در مورد دو نفر دیگر، با آنها با قاطعیت رفتار شده است. ما با دسته گل از ترسو ها و آنهاییکه میخواهند بنا بر خصلت های خورده بورژوازشان ما را تنها بگذارند استقبال نخواهیم کرد. این دو نفر با یک تصور ذهنی از مبارزه ما را متهم به بی برنامهگی و بی هدفی نمودند. ما یکی را در اختیار رفیق نوروزی و دیگری را در اختیار رفیق خسرو گذاردیم. آن یکی که در اختیار رفیق نوروزی بود پس از آنکه پناهگاه و رفقای ما را شناخت اعلام ضعف نمود. در آنموقع بود که رفقای تیم تصمیم گرفتند قبل از آنکه دست به کاری بزنند امکان لطمه زدن را از او سلب کنند. بهمین لحاظ دوست شهید نوروزی با اتفاق زرکار و خشایار پس از یک جلسه بررسی وضعیت، او را اعدام کردند و می بینید که مبارزه هرگز با فرمولهای لیبرالی و دمکراتیک سازگاری ندارد. آن دیگری هم وضعی مشابه داشت و برای آنکه فعالیت را رها کند مشغول طرح یک برنامه بود و بهمین لحاظ از جانب خسرو محکوم به اعدام شد. البته تمام این اعمال مورد تأیید ما بوده است.

بهرحال این اقدام ما در جهت مستحکم کردن هر چه بیشتر بنیاد اعتقادات سازمان است و این خشونت و سرسختی و قاطعیت را در هر مورد که لازم شود اعمال خواهیم کرد. ما میترسیدیم که این سه نفر با حرفهای مایوس کننده خود سایرین را هم مایوس کنند و اینجا بود که وظیفه انقلابی ما حکم میکرد که تسلیم تمایلات جا زده ها، ترسوها، ماجراجو ها، افسرده ها، نا امید های رمیده از انقلاب نشویم.

در همین هفته نیز پاسخ سایر انتقادات شما را خواهیم داد. با امید آنکه از اختلافها بکاهیم و بر اتحادمان بیفزاییم.

با درود های آتشین اکبر



چاپ نامه جعلی ساواک در روزنامه های رسوای رژیم شاه

هر چه واقعی تر! تنظیم کنند تا مورد قبول مردم واقع شود، ولی آنها که با ادبیات و فرهنگ ما کمونیستها بیگانه اند، در این کار خود موفق نبوده اند. چرا که در یک جای نامه عبارت "دوست شهید نوروزی" را بکار برده اند. کسانی که با فرهنگ ما کمونیستها ی ایران آشنا ئی دارند بخوبی می دانند که ما یاران خود را همیشه و بطور مطلق با واژه "رفیق" خطاب می کنیم و هرگز رفقایمان را با واژه "دوست" مورد خطاب قرار نمی دهیم. ولی ماموران تبلیغاتی و تنظیم کنندگان نامه جعلی که فرق میان این دو را نمی دانند دچار اشتباهی کوچک! شده و خود را رسوا ساخته اند."

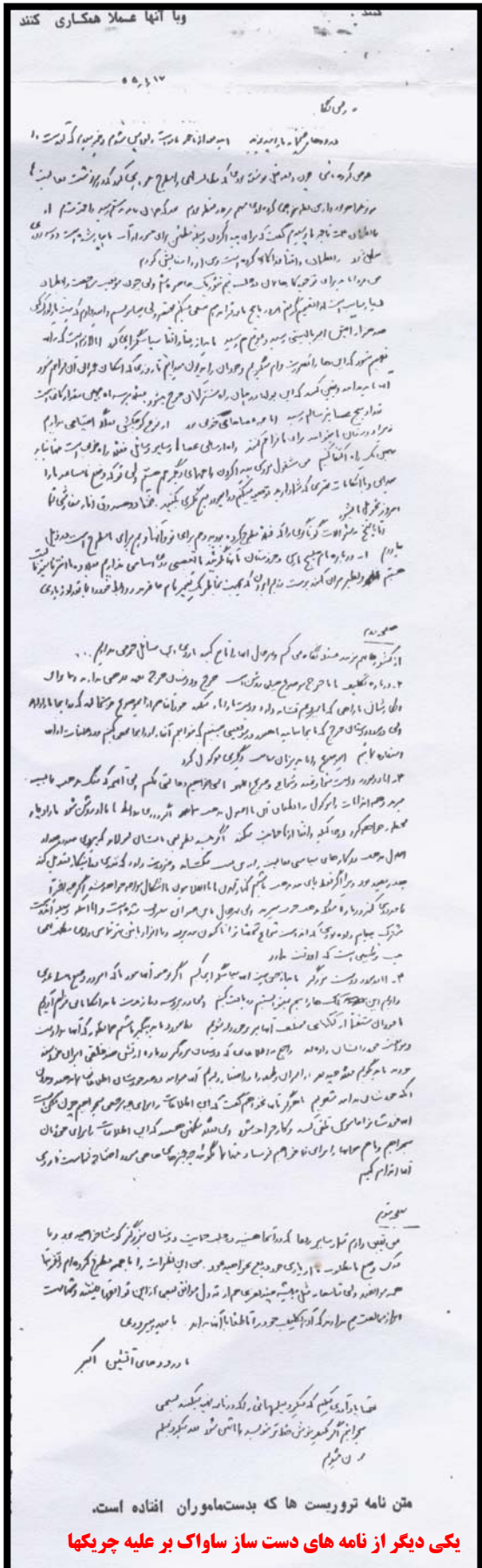
حمید اشرف چنین کرده بود مطمئن باشید که نامه بعدی اشرف دهقانی به وی شامل انتقاد به او به دلیل عدم رعایت مسانل تشکیلاتی می بود. اما حمید اشرف رفیق

بگوئید تیم شماره فلان مشخص شود منظور کدام تیم و تشکیل شده از چه کسانی است. این یکی از نمونه های ناشی گری ساواکی های نویسنده این نامه است که بدون توجه به اینکه در سازمان چریکهای فدائی خلق تیم ها شماره نداشته اند چنین گافی داده اند.

۲- در این دو نامه اموری مثل جاسوسی برای کشورهای بیگانه با چنان وضوحی تشریح شده که گوئی جاسوسی امری طبیعی و یکی از مشاغل شریف دنیاست و هیچگونه کراهتی ندارد که کسی آن را به خودش نسبت دهد! تازه! در نامه نام اصلی کسانی هم که در تصفیه ها به قول اینها نقش داشته اند نیز قید شده. در نامه آمده که: "دوست شهید نوروزی به اتفاق زرکار و خشارپار پس از یک جلسه بررسی وضعیت ، او را اعدام کردند" بیائید این بلاهت ساواک و رذالت وزارت اطلاعات را نادیده بگیریم و فرض کنیم این نامه ها جعلی نیستند (فقط فرض کنیم) در این صورت باید سوال کرد که مگر در یک سازمان سیاسی-سیاسی نظامی آن هم در شرایط ایران کسی ممکن است چنین با صراحت از کار جاسوسی خودش صحبت کند و یا اسامی تیم عمل کننده تصفیه های درونی را در نامه ای که از ایران برای رفقای مقیم خارج از ایران نوشته شده قید کند؟ بر اساس متن نامه، بحث بر سر درستی و یا نادرستی این عمل است نه اینکه چه کسی این عمل را انجام داده است. اگر کسی حداقل آگاهی تشکیلاتی داشته باشد می داند که در یک سازمان زیر زمینی که افراد خودشان می کوشند کمترین اطلاعات ممکن را داشته باشند امکان ندارد که اسامی تیم عمل کننده آن هم نه اسامی مستعار بلکه اسامی اصلی در چنین نامه ای قید بشود. اگر

اطلاعات از قرار کشف کرده که اکبرهمان حمید اشرف و نگار نیز اشرف دهقانی بوده است . در حالیکه در آن زمان ساواک جرات نکرد نام این رفقا را همراه با نامه جعلی خودش ذکر کند. به یک نکته مهم دیگر هم باید دقت کرد و آن این که با توجه به اطلاعات سازمان مبنی بر جعلی بودن چنین نامه ای معلوم نیست چرا هر کس می خواهد در لباس محقق و تاریخ دان ظاهر شود و در مورد تاریخ چریکها و چپ در ایران چیزی بنویسد حتی ذکری از تکذیب نامه سازمان نمی کند و باز هم به همان نامه های جعلی استناد می کند! اگر فراموش نکرده باشید همین چند سال پیش بود که کتابی تحت عنوان "شورشیان آرمانخواه" نوشته مازیا بهروز در ایران منتشر شد. در آن کتاب نیز نویسنده با استناد به همین نامه ها چنین اتهام ردیلا نه ای را به چریکها وارد نمود و نوشت که آنها به دلائل ایدئولوژیک، رفقای خود را اعدام کرده اند، بدون اینکه حتی تذکر بدهد که خود چریکها آن نامه ها را جعلی و دست ساز ساواک اعلام کرده اند. این کتاب بوسیله مهدی پرتوی از توابع حزب توده و از مهره های وزارت اطلاعات به فارسی برگردانده شد و در ایران انتشار یافت و به اعتبار امکانات دولتی در سطح وسیعی هم توزیع شد. بنابراین چون هرنا کسی که می خواهد لگدی به سوی چریکها پرتاب کند تحت نام حقیقت یابی ، اول این نامه های جعلی را مورد استناد قرار می دهد بهتر است در مورد این نامه ها کمی بیشتر صحبت کنیم. جهت جلب نظر شما به جعلی بودن این نامه ها مواردی را بر می شممارم که بدون شک تمام مواردی نیست که می شود بر روی آنها انگشت گذاشت.

۱- در نامه آمده که "در مورد محاکمه و اعدام سه نفر که وضعیت آنها در حضور رفقای تیم شماره ۳ بررسی و منجر به صدور حکم اعدام آنها شد". توجه کنید. تیم شماره ۳ یعنی چه؟ یکی نیست بپرسد آخر مگر در سازمان چریکها تیم ها را بر اساس شماره نام گذاری کرده بودند؟ این دروغ محض است چون در هیچ زمانی در سازمان فدائی تیم ها شماره بندی نشده بودند که وقتیکه شما



یکی دیگر از نامه های دست ساز ساواک بر علیه چریکها

باشید که نمی توانست تا ۸ تیر سال ۵۵ یعنی حدود ۶ سال آنهم در زیر شدیدترین پیگرد های ساواک زنده بماند و هر روز در زیر نگاه گشت های خیابانی در خیابانهای تهران قرار اجرا کند و مبارزه برای سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را پیش ببرد.

۳- چون در این نامه ها ظاهرا محرمانه ترین اطلاعاتی که برای یک سازمان مخالف می تواند وجود داشته باشد قید شده منطقا چنین نامه ای را بصورت عادی نمی نویسند و می کوشند آن را بصورت رمز برای رفقای خودشان بفرستند. تا در صورتیکه با دستگیری رابطین و یا لو رفتن مسیر های ارسال نامه ، نامه به دست دشمن افتاد چنین اطلاعات محرمانه ای در اختیار دشمن قرار نگیرد. به خصوص که چریکهای فدائی در آن سالها در شرایطی مبارزه می کرده اند که هر لحظه در خطر دستگیری و مواجهه با دشمن بودند. به همین دلیل هم چگونه ممکن است چنین نامه ای را حمید اشرف بدون استفاده از سیستم رمز نوشته باشد. البته کسانی که نامه ها را خوانده اند می دانند که دو سه کلمه رمز مثل "آفیش امپریالیستی" برای دلار و "عصا" برای اسلحه آنقدر بچه گانه است که بیشتر شک ایجاد می کند تا رمزی تلقی بشود، که برای آن استفاده می شود که دشمن را از دستیابی به اطلاعاتی محروم کند.

۴- ممکن است گفته بشود که در سازمان رمز نویسی رسم نبوده اما نویسندگان خود این کتاب در جا هائی قید کرده اند که اسنادی که با رمز نوشته شده بدست ساواک افتاده که آنها هم نتوانستند به مفهوم آن رمزها پی ببرند وگرنه حتما به آنها هم استناد می کردند. از اطلاعاتی که از خود کتاب به دست آمده روشن می شود که در سازمان چریکها نه تنها رمز نویسی رایج بوده بلکه خود حمید اشرف هم نامه هایش را با استفاده از رمز می نوشته است.

به این دو نمونه توجه کنید. در صفحه ۵۳۲ کتاب نویسنده بعد از توضیح چگونگی درگیری رفیق یوسف زرکاری در ۱۷ بهمن سال ۵۲ در اصفهان که منجر به شهادت این کارگر

۵۵/۱/۱۷

به رفیق نگار

درود های صمیمانه ما را بپذیرید. ایندفعه از تاخیر نامه ات دلپاس شدم و میترسیدم که آدرست را عوض کرده باشی چون دفعه قبل نوشته بودی که مطالب مهمی را مطرح خواهی کرد که در سرنوشت فعالیت ها موثر خواهد بود و از من نظرخواهی کرده بودی منم هر روز منتظر بودم بعد که همان نامه بدستم رسید راحت شدم. از رابطمان علت تاخیر را پرسیدم گفت که برای پیدا کردن وسیله مطمئن برای عبور از آب ناچار شده است دو سه روزی معطل شود. رابطمان واقعا فداکاری کرده است و من او را ستایش کردم.

من فردا باید برای توجیه کارهایمان در جلسه تیم تئوریک حاضر باشم ولی چون موقعیت مراجعت رابطمان بسیار مناسب است لذا تصمیم گرفتم امروز پاسخ نامه ترا بدهم. سعی میکنم مختصر ولی رسا بنویسم و امیدوارم که نیت ما را درک کنی. صد هزار آفیش امپریالیستی رسید و بموقع هم رسید. باید از رفقا واقعا سپاسگزاری کرد. اما لازم است که به آنها تفهیم شود که این ها را بصورت وام میکیریم و خودمان را مدیون میدانیم تا روزی که امکان جبران آن فراهم شود. آنها باید بدانند و یقین کنند که این پولها در همان راه مشترکمان خرج میشود. فعلا هر سه ماه همین مقدار کافی است. تعداد پنج عصا نیز سالم رسید. اما چه عصا های خوبی بود. از نوع کوچکش فعلا احتیاجی نداریم زیرا دوستان ما میتوانند برای ما فراهم کنند. راه ارسال عصا ها و سایر وسایل فعلا راه خوبی است منتها نباید بهمین یک راه اکتفا کنیم. من مشغول بررسی پیدا کردن راههای دیگر هم هستم ولی تو که وضع نامساعد ما را میدانی و با امکانات بهتری که شما دارید توصیه میکنم در اینمورد هم فکری نکنید. ضمنا دو صندوق انار سفارشی شما امروز تحویل ما میشود.

اما پاسخ به سنوالات گوناگونی را که قبلا مطرح کرده بودید و هم برای تو و آنها و هم برای ما مطرح است در ذیل میآورم. ۱- در باره نام خلیج فارس و خوزستان بآنها بگوئید ما تعصبی روی اسامی نداریم بعلاوه ما انترناسیونالیست هستیم و نظیر سران کهنه پرست رژیم ایران که بیجهت بخاطر یک تغییر نام حاضرند و روابط خود را با تعداد زیادی از کشور ها بهم بزیند بمسئله نگاه نمی کنیم و بهرحال آنها را قانع کنید ما روی این مسائل حرفی نداریم.

۲- در باره تکلیف ما با جرح موضوع خیلی روشن است. جرح و دوستان جرح تعهد مذهبی ندارند و بنابراین افکارشان با راهی که ما میرویم تشابه دارد و دست ما را باز میکند. خود آنها هم از موضوع خوشحالند که در اینجا ما را دارند. ولی در مورد دوستان جرح که باینجا بیایند ما هنوز در موقعیتی نیستیم که بتوانیم آنها و او را اینجا مخفی کنیم و در عملیات از آنها استفاده نماییم. این موضوع را با آنها بزمان مناسب دیگری موکول کرد.

۳- اما در مورد دوست سخاوتمند و شجاع و صریح اللجه ما نمی خواهیم دخالتی بکنیم ولی آنچه که سنگ مذهب را بسینه میزند و همه اقدامات را موکول به انطباق آن با اصول مذهب مینماید اگر روی روابط ما با او روشن شود ما را دچار محظور خواهد کرد در حالیکه واقعا از ما حمایت میکند. اگر میشد بطریقی بایشان قولاند که پیروی صد صد از اصول مذهب در کارهای سیاسی فعالیت را به بن بست میکشاند و ضرورت دارد که قدری در اینکار تعدیل کند چقدر مفید بود زیرا اگر فقط پای بند مذهب باشیم کنار آمدن ما با انقلابیون با اشکال مواجه خواهد شد اگر چه اخیرا تا حدودی کمتر در باره مسئله مذهب حرف میزند ولی بهرحال باین عنوان معروف شده است و اما اینکه وسیله آندوست مشترک پیغام داده بودی که آندوست شجاع شخصا ترا تاکنون نپذیرفته و با افراد پائین تر تماس داری مطلب مهمی نیست و طبیعی است که او وقت ندارد.

۴- اما در مورد دوست بزرگتر باید از حسن نیت آنها سپاسگزاری کنیم. اگر توصیه آنها نبود ما که امروز وضع نا مساعدی داریم این کمک ها را هم نمیتوانستیم دریافت کنیم. ولی در پروسه دراز مدت باید امکاناتی فراهم آوریم تا خودمان مستقیما از کمکهای مختلف آنها نیز برخوردار شویم. در اینمورد باید بیکر باشیم همانطور که آنها مداومت و موافقت خود را نشان داده اند. راجع به اطلاعاتی که دوستان بزرگتر در باره ارتش ضد خلقی ایران خواسته بودند باید بگویم فعلا چند نفر از افسران وظیفه را در اختیار داریم. آنها میتوانند در حد خودشان اطلاعاتی بما بدهند و بدون آنکه خودشان بدانند مشغولیم. ما هرگز بآنها نخواهیم گفت که این اطلاعات را برای چه مرجعی میخواهیم چون ممکن است آنها خودشانرا جاسوس تلقی کنند و کار خراب شود ولی فعلا مطمئن هستیم که این اطلاعات را برای خودمان میخواهیم و ما هم جوابها را برای شما خواهیم فرستاد منتها بما بگوئید چه چیزهای خاصی مورد احتیاج شماست تا روی آنها اقدام کنیم. من یقین دارم شما و سایر رفقا که در آنجا هستید در جلب حمایت دوستان بزرگتر کوشا خواهید بود و با درک وضع نا مطلوب ما از باری خود دریغ نخواهید نمود. من این نظرات را با همه مطرح کرده ام و تقریبا همه موافقت ولی متاسفانه مثل همیشه چند نفری هم از ته دل موافق بعضی از این توافقات نیستند و شهامت ابراز مخالفت هم ندارند که آدم تکلیف خود را قاطعانه با آنها بدانند. بامید پیروزی.

با درود های آتشین اکبر

ضمنا یاد آوری میکنم که میکروفیلمهایی را که در نامه تهیه میکنید بسختی میخوانیم اگر یکنفر خوش خط تر بنویسد یا ماشین شود بعد میکروفیلم ممنون میشویم.

بزرگ و کبیری بود که در کوران سالها مبارزه به وی میباشد. اگر او چنین ولنگار بود که آب دیده شده و به هیچ وجه کوچکترین اسامی اصلی رفقاییش را در نامه ای قید کند اطلاعات اضافی به هیچ کس نمی داد. چنین که می داند برای رسیدن به یارانش از چه تهمتی به حمید اشرف خود بزرگترین توهین مسیر های خطرناکی باید بگذرد ، مطمئن

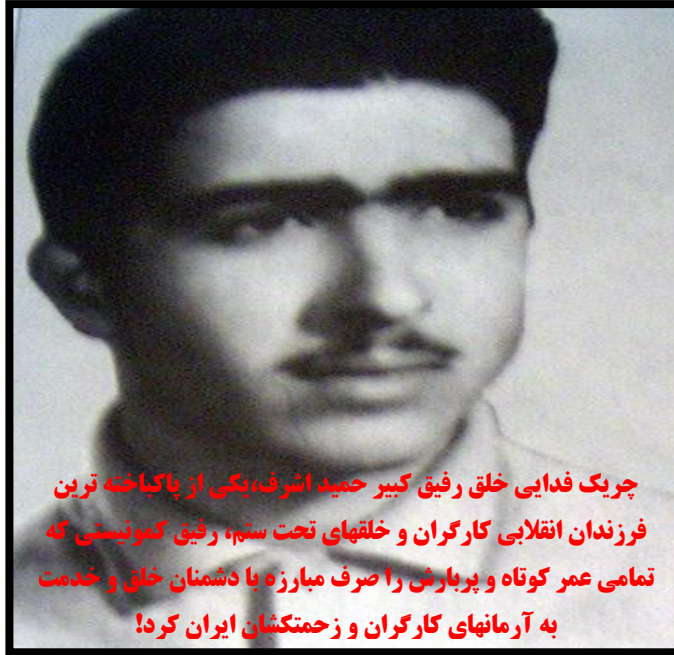
این ادعای دشمنان مردم ماست. ولی اجازه بدهید بر خلاف همه این یاهو ها، در اینجا این را به اطلاع شما برسانم - چون مطمئنم خیلی ها نمی دانند - که رفیق اشرف هیچوقت مقیم آلمان نبوده و در آلمان هم زندگی نمی کرده است. رفیق در آن موقع درخاورمیانه بسر می برد و فقط موقعی که کنگره کنفدراسیون بر گزار می شد، می رود آلمان. در آن جا هم از طریق روابط حاشیه ای رفقا به خانه ای برده می شود که بعدا گفتند مشکوک بوده است! شب وقتیکه تنها در آن خانه بوده پلیس آلمان می ریزد و رفیق را دستگیر می کند. این را هم تاکید کنم که رفیق اشرف موقعی که از منطقه به آلمان می آمده هیچ میکرو فیلم و نامه ای که از ایران فرستاده شده باشد با خودش حمل نمی کرده و پس از دستگیری هم مدتی بعد آزاد می شود. حالا شما به تاریخ دستگیری این رفیق در آلمان و تاریخی که در زیر نامه ها گذاشته

شده توجه کنید که خود این امر دروغ بودن ادعای وزارت اطلاعات را در این زمینه ثابت می کند. چطور ممکن است کسی که خودش نوشته اند در تاریخ ۲۳ دی ۵۴ دستگیر شده می توانسته نامه مورخه ۱۷ فروردین ۵۵ را با خودش حمل کند؟ حتما خواهند گفت معجزه ای روی داده است!! اما چنین معجزه ای نه از چریکهای فدائی بلکه تنها از سربازان گمنام امام زمان می تواند سر بزند!!

حال که بی پایه بودن این ادعا نیز روشن شد شما خود حال و روز به اصطلاح محققین قلم به مزد و معلوم الحالی را در نظر بگیرید که به اصطلاح تحقیق خود را بر اساس یک نامه ساواک ساخته که جعلی بودن آن اظهر من الشمس است بنیان گذاشته اند. قبلا به کتاب "شورشیان آرمانخواه" اشاره کردم که علیرغم ادعای انجام کار تحقیقی بدون اشاره به تکذیبیه سازمان چنین اتهامی را اشاعه داد. در صفحه ۱۲۷ این کتاب ادعا می شود

تواند مهمترین اسرار سازمان را بدون استفاده از رمز نوشته باشد رازی است که پاسخ به آن را تنها کارشناسان ساواک که نامه را نوشته اند باید بدانند کسانی که با جعل این اراجیف بار دیگر درجه بلاهتشان را به نمایش گذاشتند.

یکی دیگه از شاهکار های وزارت اطلاعات این نکته است که مدعی شده که این نامه ها در



جریان دستگیری رفیق اشرف دهقانی در آلمان به دست پلیس آلمان افتاده و نهاد های امنیتی آلمان در چارچوب روابط خود با رژیم شاه، اسناد و میکرو فیلم های بدست آمده را در اختیار ساواک قرار داده اند .

جالب است که ساواک خودش مدعی بود که نامه های مزبور را در جریان حمله به پایگاه های چریکهای فدائی در ۲۶ و ۲۸ اردیبهشت سال ۵۵ بدست آورده ولی حالا ادعا می شود که نامه ها "پس از یورش پلیس آلمان به منزل دهقانی" در آلمان به دست پلیس آلمان افتاده و از طریق سازمان امنیت آلمان به ساواک داده شده! جدا از این کتاب، این ادعا در کتابی به نام "نهضت امام خمینی" که در واقع لحن نامه ای است که خود عنوان کتاب هم معرف آن می باشد نیز مطرح شده است. سید حمید روحانی نویسنده کتاب مزبور در صفحه ۴۹۷ کتاب مدعی شده که با دستگیری اشرف دهقانی در ۲۳ دی ماه ۵۴ در آلمان "تعدادی میکروفیلم حاوی نامه ها از ایران" که گویا رفیق اشرف با خود حمل می کرده به دست پلیس آلمان افتاده است.

قهرمان شد، می نویسد که: " در میان وسایل مکشوفه از یوسف زرکاری، گواهینامه بهروز عبدی با عکس زرکاری، یک جلد جزوه یک چریک زندانی، دفترچه کوچک رمز، یک عدد عکس ناشناس و یک جلد شناسنامه به نام محمود انصاری به دست آمد"

پس با توجه به وجود دفترچه رمز در میان وسایل باقی مانده از رفیق یوسف زرکاری که پس از شهادتش به دست ساواک افتاده روشن می شود که رمز نویسی درصوف چریکهای فدائی مرسوم بوده است. همچنین در صفحه ۴۵۱ کتاب وقتیکه گزارش انفجار در موتور رفیق حمید اشرف و مجروح شدن وی و فرارش را درج کرده اند، به یادداشت‌هایی که بصورت رمز و به خط رفیق حمید اشرف نوشته شده اشاره می کنند

اجازه بدید اشاره کنم که در ۲۵ تیر ماه سال ۵۱ وقتیکه رفیق حمید اشرف در حال تخلیه وسایل یکی از خانه های تیمی بود مواد منفجره

موجود در خانه را در خورجین موتورگذاشته و به محل دیگری می برد که ناگهان این مواد منفجر شده و خود وی مجروح شد اما خوشبختانه توانست از محل فرار کند اما وسایل موجود در خورجین به دست دشمن افتاد که در گزارش شهربانی به "سیاهه ای از مدارک مکشوفه و باقی مانده از موتور سیکلت" اشاره شده که از جمله شامل چنین چیز هائی است: "جزوه خطی شناختن بیشتر از ساواک، کتاب شرایط پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی، اشتباهات گروهی نوشته رضا رضائی، دو صفحه یادداشت رمز به خط حمید اشرف و یک صفحه نوشته به خط حسن نوروزی در باره مبارزه مسلحانه". بنابراین وجود همین یادداشت‌های به صورت رمز نوشته شده ثابت می کند که در تیرماه سال ۵۱ حمید اشرف نامه ها و یادداشت‌هایش را با استفاده از رمز می نوشته است. حالا چطور چنین رفیقی درنامه هائی که تاریخ گذاشته شده در پای آنها ۲۷ آبان سال ۵۴ و ۱۷ فروردین سال ۵۵ هست، می

دهد که دعاوی ساواک که در نامه های مزبور برجسته شده، اتهام بیشرمانه ای است که برای خدشه دار کردن چهره چریکهای فدائی اختراع شده؟

با توجه به آنچه گفته شد روشن است که این نامه ها سراسر جعلی بوده و بوسیله ساواک جهت بد نام کردن چریکها ساخته شده اند. و درست بر عکس اتهامات طرح شده در آنها چریکهای فدائی **خلق یکی از مستقل** ترین جریانات سیاسی تاریخ یکصد سال اخیر ایران بودند که اساسا برای قطع سلطه امپریالیسم و رسیدن به آزادی و سوسیالیسم مبارزات خود را بر علیه رژیم شاه آغاز کردند و حتی در چارچوب آنچه که در آن زمان جنبش کمونیستی جهانی تلقی می شد آنها با اعلام استقلال از قطب های موجود در این جنبش راه خودشان را مستقل از رهنمودها و خواسته های این قطبها پیش گرفتند. و ثانيا در این تشکیلات به طور قطع هیچگاه کسی را به دلیل حفظ "بنیان های ایدئولوژیک" سازمان و یا به دلیل اعتقاداتش بطور فیزیکی حذف نمی کردند.

اجازه بدهید حال که جعلی بودن نامه های مورد استناد ثابت شد در همین جا در مورد اتهام تصفیه های ایدئولوژیک که این کتاب با توسل به هر دروغی قصد اشاعه اش را دارد کمی بیشتر صحبت کنم چرا که کتاب دشمن در این زمینه تا آنجا پیش رفته که حتی اگر رفیقی نامش در لیست شهدای سازمان قید نشده باشد مدعی می شود که پس حتما باید از کسانی باشد که خودشان وی را کشته اند. برای نمونه در رابطه با رفیق محمد کاسه چی در صفحه ۵۴۱ می نویسد: "به رغم عدم درج نام او در میان کشته شدگان فدائیان خلق - اکثریت؛ گروه دهقانی نام او را در میان کشته شدگان سازمان خود، به تاریخ بهمن ماه سال ۵۵ آورده است. چون نمی توان به تاریخ مرگ او که این گروه ذکر کرده است، اعتماد نمود؛ آیا می توان او را از جمله تصفیه شدگان دانست؟" آیا وقاحت از این بیشتر می شود که با چنین دلائل مسخره ای در شهادت رفیقی شک ایجاد کرده و احتمال کشته شدن او را

نام برخی را در اینجا یاد آوری می کنم که در فاصله سال های ۵۱ تا ۵۵ دستگیر شده اند تا سوالی را با شما عزیزان در میان بگذارم. رفیق عباس جمشیدی رودباری، رفیق شیرین فضیلت کلام، رفیق اعظم روحی آهنگران، رفیق بهمن روحی آهنگران، رفیق زهرا آقا نبی قلعهکی و سرانجام رفیق عبدالرضا کلانتر نیستانکی. در ضمن یاد آوری کنم که این

با توجه به رسوائی شدید و آشکار منتشر کنندگان این کتاب، جعلی و دروغ بودن مطالب آن برای نیرو های مردمی امری بدیهی است. ولی واقعیت این است که مردم ما با عده ای ظاهرا در صف مخالفین رژیم طرف هستند که با هر سازی که جمهوری اسلامی می زند شروع به رقصیدن میکنند و گاه چنان خوش رقصی از خودشان نشان می دهند که خود جلادان حاکم هم انگشت به دهان می شوند، و از آنجا که تجربه نشان داده که اساسا دروغهای رژیم از این طریق پژواک وسیع تری پیدا می کند و در واقع، حرفها و تبلیغات این عده گوشهانی را برای شنیدن اراجیف جمهوری اسلامی آماده می کند؛ از این جنبه است که به خصوص افشای اهداف و مقاصد و مطالب دروغ این کتاب برجستگی پیدا می کند.

رفیق در جریان فرار حمید اشرف از خانه **خیابان شارق** در ۲۶ اردیبهشت سال ۵۵ با وی همراه بود و شاهد زنده قهرمانی های این درگیری جسارت آمیز بود که پس از دستگیری در زندان اوین برای ما تعریف کرد. یادش گرمی باد. همه این رفقا ئی که نام بردم از اعضا، کادر ها و مسئولین چریکهای فدائی بوده اند و هر یک مدتها زیر شکنجه و بازجویی بودند و درلايه لای صفحات این کتاب هم به اظهاراتی که به آنها نسبت داده شده استناد شده. حال سوال این است که چرا هیچ یک از این رفقا، تاکید می کنم هیچ یک از این رفقا به چنین اموری اشاره نکرده اند؟ چرا دژخیمان ساواک علیرغم نیازشان به اشاعه این دروغ که چریکها، رفقای خود را به خاطر حفظ "بنیان های ایدئولوژیک" شان می کشتند و یا برای بیگانگان جاسوسی می کردند از هیچکدام از آنها اعترافی را مبنی بر تأیید این موضوع بدست نیاوردند؟ در حالی که بازجویی های چند صفحه ای را هم به آنها نسبت داده اند. آیا خود این امر نشان نمی

که علی اکبر جعفری در نامه ای به محمد حرمتی پور این تصفیه ها را تأیید کرده است. حال اجازه بدهید که همین جا تاکید کنم که یکی از منابع مازیار بهروز نویسنده کتاب مزبور برای چنین ادعائی، حسن ماسالی است که حد اطلاعات اش از این تشکیلات را از این جا می توان فهمید که نامه ساواک ساخته را در صفحه ۲۴۱ و ۲۴۲ کتاب خودبه نام "سیر تحول جنبش چپ ایران و عوامل بحران مداوم آن" درج کرده و مدعی شده نامه از طرف رفیق علی اکبر جعفری برای رابط خارج از کشور نوشته شده است. خنده دار است. نه؟. به گفته اینها نامه مورخ ۲۷ آبان ۵۴ و ۱۷ فروردین ۵۵. **به تاریخ ها دقت کنید.** بوسیله رفیقی نوشته شده که همه می دانند در اردیبهشت ۵۴ یعنی ماهها قبل در جریان حادثه ای شهید شده است. واقعا خنده دار نیست؟ این متخصصین کشف فقدان روابط دمکراتیک در سازمان فدائی حتی نمی دانند که وقتیکه قیافه کارشناس به خود می گیرند در چه موردی دارند حرف می زنند. چقدر خوب بود که کسانی که برای خراب کردن چپ و چریکهای فدائی لباس محقق به تن می کنند حداقل کمی هم روحیه تحقیق داشتند و خودشان را در چنبره چنین تناقضاتی گرفتار نمی کردند. البته همانطور که دیدیم این اشتباه "کوچک" را وزارت اطلاعاتی ها با تغییر نام علی اکبر جعفری به حمید اشرف اصلاح کرده اند!

امید وارم که تا اینجا توانسته باشم مساله جعلی بودن این نامه ها و دروغهای ساخته شده بر مبنای آنها را به خواننده نشان داده باشم. حالا اجازه بدهید برای اینکه نقطه پایانی بر داستان نامه ها و تصفیه های ایدئولوژیک و جاسوسی برای بیگانگان قید شده در آنها گذاشته بشود، توجه شما را به نکته دیگری هم جلب کنم. می دانید که چریکهای فدائی در فاصله سالهای ۴۹ تا ۵۵ - که زمان چنین اتهاماتی آن سالهاست - در مقابله مستقیم با نیروهای امنیتی شاه بوده و لحظه ای از پیگردها و ضربات آنها در امان نبوده اند و به همین دلیل هم تعداد زیادی از رفقای فدائی در این فاصله دستگیر و زیر شکنجه های وحشیانه قرار گرفتند. من تنها

گفتیم قرص مسکن است بخورید " خوب در شرایطی که ساواک چنین بیشرمانه انقلابیون را کشته و با نام های جعلی جواز دفن برایشان صادر می کرد و یا اجسادشان را در گوشه و کنار می انداخت، وزارت اطلاعاتی های نویسنده این کتاب چقدر بیشرمند که ساواک را از این قتل ها تبرئه کرده و از آن قتل ها به عنوان "تصفیه" های سازمان چریکها اسم می برند. به این نکته هم باید توجه کرد که به دلیل شکل مبارزه چریکهای فدائی، حتی در مواردی رفقا با انفجار نارنجک در صورت خود، امکان شناسائی شان بوسیله ساواک را ناممکن می ساختند.

برغم همه اینها در صفحه صفحه این کتاب نویسندگان قلم به مزد رژیم می کوشند چنین جلوه دهند که هر کسی که از سرنوشت وی اطلاع دقیقی در دست نیست احتمالاً از کسانی است که بوسیله خود چریکها کشته شده اند. ولی واقعیت این است که ماهیت مبارزه مخفی در شرایط دیکتاتوری شاه آن هم در چارچوب یک سازمان سیاسی- نظامی نه اجازه می داد که همه هویت هم را بدانند و نه اجازه می داد که خود سازمان نیز نام اصلی هر رفیقی اطلاع داشته باشد و بدانند که رفیقی که در فلان درگیری شهید شده چه کسی بوده. در حالی که همه می دانند که آنچه به نام قتل های زنجیره ای معروف شد بدعت امثال سعید امامی ها نبود بلکه چنان قتل هایی از ارثیه های باقی مانده از آن سازمان منحوس یعنی ساواک بود که البته بوسیله سربازان گمنام امام زمان به کمال رسیده است.

به هر حال تا آنجا که به داستان سرائی های وزارت اطلاعات در مورد تصفیه های ایدئولوژیک در صفوف چریکهای فدائی بر میگردد باید بگویم که هر کس کمی وقت بگذارد می تواند از خود کتاب فاکت های بیشتری جهت اثبات نادرستی چنین ادعائی پیدا کند.

حال که روشن شد همه ستونهای داستان سرائی نویسندگان کتاب دشمن نقش بر آب است اجازه بدهید به این نکته هم اشاره کنم که تجربه انشعاب آبان سال ۵۵ که

واقعیت این است که ماهیت مبارزه مخفی در شرایط دیکتاتوری شاهان هم در چارچوب یک سازمان سیاسی- نظامی نه اجازه می داد که همه هویت هم را بدانند و نه اجازه می داد که خود سازمان نیز نام اصلی هر رفیقی اطلاع داشته باشد و بدانند که رفیقی که در فلان درگیری شهید شده چه کسی بوده. در حالی که همه می دانند که آنچه به نام قتل های زنجیره ای معروف شد بدعت امثال سعید امامی ها نبود بلکه چنان قتل هایی از ارثیه های باقی مانده از آن سازمان منحوس یعنی ساواک بود که البته بوسیله سربازان امام زمان به کمال رسیده است.

بر روی دست جسد آثار دست بند موجود بوده و اسلحه وی نیز در کنارش بوده، می توان با اطمینان گفت که نامبرده بوسیله خود ساواک کشته شده است.

چنین اتهامات بیشرمانه ای در شرایطی مطرح می شوند که همه اسناد ساواک و همه بازجویی های اسرای فدائی در اختیار نویسندگان کتاب قرار دارند و آنها با مطالعه آنها هم بر جعلی بودن نامه های ساواک ساخته کاملاً آگاه هستند و هم می دانند که چرا و چگونه احمد افشار نیا و یا حسن توسلی به دست ساواک کشته شده اند. کسانی چنین اتهاماتی را به ما می زنند که خود شان اعترافات دژخیم ساواک بهمن نادری پور (معروف به تهرانی) را در کتابی به نام "شکجه گران می گویند" منتشر کرده و می دانند که ساواک جدا از کسانی که آنها را زیر شکنجه کشته است افرادی را هم خودش کشته و اجسادشان را در خیابانها و بیابانها رها می کرده است. برای نمونه در صفحه ۲۲۷ کتاب مزبور اعترافاتی از تهرانی قید شده که خودش می گوید که در اوائل سال ۵۷ سه نفر را که خانه تیمی تشکیل داده و فعالیت کمونیستی می کردند، به نام های سعید کرد قراچورلو، محمود وحیدی و محمد رضا کلاتنری را دستگیر و پس از شکنجه با دادن قرص سیانور آنها را به قتل رسانده اند. تهرانی شکنجه گر ساواک در این مورد می گوید: " به کثیف ترین جنایت دست زدیم و قرص های سیانور را به آنها دادیم و

بوسیله یارانش اشاعه داد؟ کتاب همچنین در این زمینه وقاحت و بیشرمی را به آنجا می رساند که یکی از مبارزین به نام شهید احمد افشار نیا را تنها به این دلیل که جسدش در جاده قزوین- زنجان پیدا شده یکی از افراد تصفیه شده قلمداد می کند و علیرغم این ردالت چند صفحه بعد می نویسد که اساساً معلوم نیست که آیا احمد افشار نیا با چریکها رابطه داشته و یا با آنها کار می کرده یا نه!! نویسنده کتاب که در صفحه ۵۴۱ اذعان کرده "هیچ قرینه ای برای ارتباط" وی با چریکها در دست نیست با وقاحت از او به عنوان کسی که بوسیله چریکها کشته شده نام می برد!!

در یک مورد دیگر هم ادعا شده حسن توسلی متولد ۱۳۲۳ که دانشجوی دانشکده حقوق دانشگاه تهران بوده و جسدش در ۲۶ بهمن ۵۴ در میدان شهناز پشت سینما میامی پیدا شده از کسانی است که به وسیله چریکهای فدائی کشته شده اند. این ادعا در حالی مطرح می شود که خود نویسنده در صفحه بعد، گزارش ساواک را درج کرده که در آن گزارش، ساواک در رابطه با نامبرده به دادرسی ارتش اطلاع می دهد که حسن توسلی فردی مذهبی و وابسته به سازمان مجاهدین بوده است. پس بنا به گزارش خود ساواک نامبرده عضو چریکهای فدائی نبوده و اساساً مبارزی مذهبی بوده است. اما نویسندگان کتاب چون وظیفه داشته اند که تا می توانند افراد بیشتری را تحت عنوان تصفیه شدگان سازمان چریکهای فدائی نام ببرند در صفحه ۵۳۹ می نویسند که چون سازمان اکثریت نام حسن توسلی را در لیست شهدا قید کرده اما گروه دهقانی نام وی را قید نکرده پس "این امر فقط به این علت می تواند باشد که دهقانی از ترور و اعدام حسن توسلی مطلع بوده است". روشن است که با این دروغ، وزارت اطلاعات با یک تیر دو نشان زده است. یعنی گویا چریکها در سال ۵۴ حسن توسلی را تصفیه کرده اند و این را رفیق اشرف دهقانی هم می داند! اتفاقاً در مورد حسن توسلی که به گفته خود کتاب مبارزی مذهبی بوده با توجه به این امر که در گزارش پلیس قید شده که

آن هم درس خواهد گرفت و اگر شما دهها کتاب دیگر هم منتشر کنید قادر نخواهید بود در عزم مبارزاتی این نسل خللی وارد سازید. اتفاقاً جوانان ما همین کتابها را می خوانند و از لابلای حرفهای زهر آگین شما به واقعیت مبارزه ای پی می برند که وحشت در دل دشمن انداخته بود تا جایی که شاه در صحبتش با اسدالله علم که سالها وزیر دربارش بود در باره چریکهای فدائی خلق اعتراف کرد: **"عزم و اراده آنها در نبرد اصلاً باور کردنی نیست. حتی زن ها تا آخرین نفس به جنگ ادامه می دهند. مرد ها قرص سیانور در دهانشان دارند و برای اینکه دستگیر نشوند خودکشی می کنند."** (۱) همین مبارزه که در آن زمان دیکتاتور حاکم را به چنین اعترافی واداشت و امروز وزارت اطلاعات را مجبوره توسل به رذیلانه ترین تشبثات برای تحریف آن نموده، منبع لایزالی از تجربه برای انقلابیون جوان بوده و جوانان مبارز بدون درس گیری از این تجربیات قادر نیستند جریانی را بنیان بگذارند که به سرنگونی قطعی جلادان حاکم منجر بشود. به یاران جوانم پیشنهاد می کنم که در زمان مطالعه این کتاب با توجه به شناختشان از وزارت اطلاعات و دروغهای سخیف اش، به این امر توجه کنند که چگونه در زیر سیاه ترین دیکتاتوری ها هم کسانی توانستند بن بستها را شکسته و طرحی نو در اندازند.

تجربه فعالیت چریکهای فدائی در دهه ۵۰ نشان داد که در زیر شدید ترین پیگردهای دشمن و در شرایط دیکتاتوری شدیداً وسیعاً قهر آمیز، آنها توانستند با توسل به مبارزه مسلحانه تشکیلاتی انقلابی بنا کرده و فعالیت انقلابی را پیش ببرند. از این تجربه باید درس گرفت و با تحلیل مشخص از شرایط کنونی در جهت ساختن تشکیلی انقلابی که همه تلاش دشمن جهت جلوگیری از شکل گیری آن می باشد، گام برداشت.

(۱) : خاطرات امیر اسدالله علم، یادداشت های محرمانه دربار سلطنتی ایران، تدوین علینقی عالیخانی، ص ۱۴۶، نیویورک، انتشارات سن مارتین، ۱۳۷۱

کشت دیگر کاری به مرده ها نداشت، اما قران خوانان سر قبرستانی که سکاندارحاکمیت دیکتاتوری کنونی هستند حتی از تعدی به شهدای جنبش انقلابی مردم ما نیز باز نمانده و از هیچ رذالتی در این زمینه کوتاهی نمیکنند. این جماعت اگر روزی سنگ قبرهای عزیزان ما را می شکستند و یا در تلاش بودند تا آرامگاه شهدای ما را از روی زمین محو کنند، حال با همان هدف در لباس به اصطلاح محقق و تاریخ نویس تاریخ پر افتخار جنبش ما را آماج حملات خود قرار داده اند تا تاریخ سراسر دروغ و جعلی ای را که خود شان نوشته اند را در میان جوانها اشاعه بدهند. هدف آنها در این یورش اساساً آلوده ساختن ذهن جوانانی است که در همین رژیم رشد کرده و حال برای سرنگونی همین دیکتاتوری بپاخاسته اند. اراجیف دشمن در باره چریکهای فدائی و نه تنها آنها بلکه هر نیروی مردمی مخالف رژیم، برای این است که ایده بیهوده بودن و پوچ بودن هر گونه کار تشکیلاتی و مبارزه تشکیلاتی را اشاعه دهند آنهم در شرایطی که نسل جوان بپاخاسته و کم کم دارد در می یابد که بدون شکل دادن به یک تشکیلات انقلابی، هیچ مبارزه سیاسی به سرانجام نمی رسد.

امروز نسلی پا به صحنه مبارزه گذاشته که در مقابل چشمان دریده و خونین سربازان گمنام امام زمان در صحن دانشگاه فریاد می زنند: **"ما زن و مرد جنگیم بجنگ تا بجنگیم"**. و در میان کسانی که چنین فریاد می زنند رشد گرایش سوسیالیستی واقعیتی انکار ناپذیرمی باشد. همین که دانشجویان دانشگاه شیراز در مقابل چشمان نیروهای سرکوبگر فریاد می زنند که سوسیالیستها را دوست دارند و از حق اظهار آنها دفاع می کنند این خودش جلوه روشنی از این واقعیت یعنی رشد گرایش سوسیالیستی در میان جوانان می باشد. واقعیتی که آنها قادر به جلوگیری از آن نیستند و این گرایش بطور طبیعی برای درس گیری از گذشته به مبارزات دهه ۵۰ نگاه می کند و از

منشعبین حتی گرایش نظری به حزب توده داشتند و بعد ها هم به حزب توده پیوستند خودش نشان می دهد که کسی را به خاطر مخالفتش با تئوریهها و خط مشی سازمان حذف نمی کردند. همین که تاریخ نگارش جزوه تورج بیگوند که بعد ها به مانیفست منشعبین تبدیل شد اردیبهشت ۵۵ می باشد و تاریخ شهادتش ۱۲ مهرسال ۵۵ نشان می دهد که نظرات مختلف در درون این تشکیلات در مبارزه با هم وجود داشته اند و کسی کسی را به خاطر اعتقاداتش حذف نمی کرده است.

اجازه بدید که این صحبت را با تاکید بر این موضوع تمام کنم که کتاب دشمن اساساً بر روی دو پایه اصلی شکل گرفته است یکی بر پایه اعترافات زیر شکنجه که من در اینجا به طور مختصر ضمن معرفی کتاب صرفاً به طرح شمائی از آن پرداختم و دیگری بر پایه دو نامه جعلی که بطور مفصل در مورد آنها صحبت کردم. **می توان با قاطعیت گفت که از یک طرف با اثبات جعلی بودن نامه های مزبور و از طرف دیگر با در نظر گرفتن این واقعیت که سیمای یک نیروی سیاسی را نمی شود با تکیه بر بازجویی و اعترافات زیر شکنجه ترسیم کرد، دو پایه اصلی کتاب فرو ریخته و رسوائی جدیدی به پرونده سراسر سیاه رژیم جمهوری اسلامی اضافه می شود. به این ترتیب آشکار می شود که این کتاب نه یک کار تحقیقی و تاریخ نگاری که سازشکارانی در تلاش اند تا آنرا چنین جلوه دهند، بلکه کوشش آگاهانه ای است برای تحریف تاریخ مبارزاتی مردم ما و لکه دار کردن چهره پاک باخته ترین کمونیستهای جنبش انقلابی ایران، تا به این طریق به خیال خودشان سدی در مقابل توجه روزافزون دانشجویان و جوانان نسل کنونی به مبارزات گذشته و به خصوص مبارزات دهه ۵۰ و تجربه اندوزی از آنها ایجاد کنند.**

واقعیت این است که رژیم شاه وقتی که می

تکذیب نامه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که بلافاصله پس از درج نامه های ساختگی ساواک در روزی نامه های آن روز رژیم شاه، در تاریخ دوم خرداد ۱۳۵۵ منتشر شد.

پیروز باد جنبش زفر نمون مسلحانه ایران



حملات برنامه ریزی شده دشمن به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با شکست مواجه شد.

۷۰ نفر از افراد دشمن کشته، و بیش از ۱۰۰ نفر از آنها مجروح شدند. دو قبضه مسلسل و سلاح کمری ساخت امریکا و اسرائیل در جریان نبرد های تدافعی بدست چریکها افتاد.

۱۴ تن از چریکهای فدائی خلق ایران به شهادت رسیدند و عده ای از مردم عادی بر اثر شلیک بی رویه و پرتاب نارنجک ماموران پلیس شهید شدند.

جعل اسناد، و قلب حقایق کارشناسان سازمان امنیت با رسوائی روبرو شد.

در فاصله روز های ۲۶ الی ۲۸ اردیبهشت ماه سال جاری دشمن حملات برنامه ریزی شده خود را بر علیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران آغاز کرد. این حملات بدنبال کنترل شبکه تلفنی قسمتی از سازمان ما و کشف محل چند پایگاه اصلی و پشت جبهه چریکی آغاز گردید.

دشمن قصد داشت به ردگیری های خود ادامه دهد و اطلاعات بیشتری از پایگاه های ما بدست آورد، ولیکن هوشیاری رفقا دشمن را وادار به حمله زودرس کرد و از طرف دیگر قاطعیت و رزمندگی رفقائی که پایگاههایشان مورد محاصره و حمله دشمن قرار گرفته بود، دشمن را در اجرای برنامه وسیع و سنگین خود با شکست کامل مواجه ساخت دشمن قصد داشت به انبار ها و اسناد ما دست یابد. ولیکن با اسناد سوخته و سلاحهای از دور خارج شده مواجه گردید. بهمین لحاظ نیز دست به جعل اسناد زد و عکس چند سلاح را در روزنامه های مختلف از زوایای گوناگون بعنوان وسایل تازه در روزنامه ها به چاپ رسانید حملات دشمن بدنبال محاصره بسیار شدید پایگاه تهران نو آغاز شد. در پایگاه تهران نو که یکی از پایگاه های پشت جبهه سازمان بشمار می رفت تنی چند از رفقا از جمله دو رفیق خردسال ناصر شایگان شام اسبی ۱۱ ساله و ارژنگ شایگان شام اسبی ۱۳ ساله زندگی می کردند و به کارهای تولیدی اشتغال داشتند در هنگام حمله دشمن فقط نیمی از رفقا مسلح بودند. بهمین لحاظ نیز امکان بر خورد نظامی با دشمن زیاد نبود. با این همه رفقا اسناد موجود در پایگاه را به آتش کشیدند و با سلاحهای موجود از دو جناح حملات خود را برای شکستن خطوط فشرده محاصره دشمن آغلز کردند. دشمن که با قریب ۵۰۰ مامور ویژه مسلح به مسلسلهای یوزی اسرائیلی و نارنجکهای آمریکائی پایگاه را محاصره کرده بود پایگاه را شدیداً زیر آتش گرفته و لحظه ای حملات خود را قطع نمی کرد. در چنین شرایطی تعدادی از رفقا از پایگاه خارج شده و در جریان یک نبرد خانه به خانه و کوچه به کوچه راه خود را پاک کرده و پس از کشتن بیش از ۲۰ مامور دشمن و مجروح ساختن تعدادی از آنان حلقه محاصره را در نزدیکی مسیل شرقی خیابان سیمتری نارمک شکسته، و از محاصره خارج شدند. از آن پس ماموران دشمن جرات پیگرد به خود ندادند و رفقا با امانت گرفتن یک اتومبیل پیکان از یک مدیر مدرسه از منطقه خارج شدند. رفقا پس از نیم ساعت در نزدیکی های میدان محسنی با ایست اتومبیل گشتی پلیس به فرماندهی سرهنگ شهربانی فرداد مواجه می شوند و بلافاصله قبل از آنکه افراد مسلح گشتی بتوانند تکائی بخود بدهند با شلیک مسلسل تمامی آنها را می کشند و براه خود ادامه می دهند و خود را به یک پایگاه دیگر می رسانند.

صبح روز یکشنبه مقارن محاصره پایگاه تهران نو پایگاه پشت جبهه دیگری واقع در کوی کن که در ارتباط تلفنی با پایگاه تهران نو بوده است محاصره شده و بعلت کمبود وسایل جنگی اکثر رفقا شهید شده و امکان خروج از محاصره را پیدا نمی کنند. مسئولیت این پایگاه با رفیق شهید چریک فدائی خلق عزت غروی بود. رفیق غروی که زنی ۵۵ ساله بود و در سازمان ما به "رفیق مادر" شهرت داشت، فقط مسلح به یک نارنجک بود اودر هنگام مواجه شدن با دشمن با نارنجک به سمت آنها حمله می کند و پس از پای انداختن تنی چند از افراد دشمن با شلیک مسلسلهای افراد دشمن به شهادت می رسد. سایر رفقا نیز که اکثراً وسیله ای نداشته اند با نارنجک های دست ساز و دو قبضه سلاح به دشمن حمله کرده و پس از پای در آوردن عده ای از ماموران در صحنه نبرد جان خود را در پیشگاه انقلاب خلق فدا می کنند.

بدنبال این درگیری ها بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۶ اردیبهشت نفرات تازه نفس دشمن که نزدیک ۵۰۰ نفر می شده اند پایگاه دیگری را در کوچه نیازی حد فاصل خیابانهای شارق و قاسم آباد تحت محاصره قرار می دهند و بدون هیچ اخطار قبلی پایگاه را با پرتاب نارنجک و شلیک مسلسل مورد حمله قرار می دهند. رفقای موجود در این پایگاه که چهار رفیق (دو دختر و دو پسر) بوده اند بلافاصله طرح دفاعی پایگاه را اجرا کرده و پس از به آتش کشیدن اسناد موجود در پایگاه با دو قبضه مسلسل و یک سلاح کمری (یکی از رفقا غیر مسلح بوده است) به دشمن حمله کرده و پس از عقب زدن ماموران دشمن خط اول محاصره را شکسته و به سمت شمال شرقی پیشروی می کنند ولی با خطوط دیگری از ماموران مواجه می شوند. رفقا در این شرایط با همکاری صمیمانه مردم زحمتکش و راهنمائی آنها خانه به خانه و کوچه به کوچه خطوط محاصره را پشت سر می گذارند و در چند نقطه نیز با ماموران درگیر می شوند که آنها را عقب رانده و راه خود را می گشایند. در یکی از آخرین کوچه های شمالی

پایگاه "کوچه امیر حسینی" با یکی از ماموران ویژه گارد شهربانی از نزدیک مواجه می شوند که او را از پای در آورده و پس از تصاحب سلاح امریکائی این مامور ویژه به سمت تقاطع امیر حسینی با شارق پیشروی می کنند. در این تقاطع با حمله ماموران در آخرین خط محاصره آنها را وادار به عقب نشینی در جهت کوچه های غربی شارق می کنند و راه خود را می گشایند در همین حال سه تن از افراد ویژه گارد شهربانی با رفقای ما مواجه می شوند که قدرت مقابله را از دست داده و با تضرع از رفقا می خواهند که آنها را نکشند. رفقا که با ماموران جزء دشمن خصومت خاصی نداشته اند، به آنها امان می دهند و این سه تن دوان خود را در پیچ کوچه های غربی شارق از دید پنهان می کنند. از آن پس رفقا وارد صفوف مردم می شوند که در خارج از خط محاصره شاهد نبرد رزمندگان خود بوده اند. در این حال رفقا سلاحهایشان را بر سر دست گرفتند و با فریاد "مرگ بر شاه"، "مرگ بر دشمنان مردم" به سمت میدان صابر و از آنجا به سمت نظام آباد حرکت می کنند و فریاد رزمندگی و حق طلبی خود را به گوش مردم می رسانند. در ۴۰ متری شمالی میدان صابر رفقا با یک اتومبیل پیکان مملو از ماموران شهربانی مواجه می شوند و چون آنها را آماده مقابله می بینند به آنها یورش برده و با شلیک مسلسل تمامی آنها را از پای در می آورند و پس از مصادره یک قبضه مسلسل یوزی ساخت اسرائیل به پیشروی خود به سمت نظام آباد ادامه می دهند. در تقاطع شارق نظام آباد گشتی دیگری به سرنشینی ۵ پلیس مسلح راه را بر رفقا می بندند رفقا بدون عقب نشینی به پیشروی خود ادامه می دهند و تنها با شلیک یک رگبار کوتاه ماموران را فراری می دهند. بطوریکه ماموران اتومبیل پلیس را بطور آماده و روشن تحویل رفقا می دهند. پس از آن رفقا اتومبیل نمره سبز پلیس را که آرم شهربانی بر بدنه آن منقوش بوده است در مقابل دیدگان صد ها نفر از مردم زحمتکش و در میان شادی آنها تصاحب می کنند و همگی بسلامت از منطقه خارج شده و خود را به پایگاه های دیگر می رسانند.

بدنبال این حوادث در بامداد سه شنبه ۲۸ اردیبهشت ماه چند پایگاه شهرستانی که در ارتباط تلفنی با پایگاههای مکشوفه تهران بوده اند و از این طریق دشمن به محل آنها پی برده بود، مورد محاصره قرار می گیرند. این پایگاه ها که عمدتاً پایگاه نفوذی بوده اند با وسایل نظامی اندک و نارنجکهای دست ساز مجهز بوده اند. با این همه رفقای فدائی ما با دلاوری بیمانندی با دشمن مبارزه می کنند و علیرغم اخطار های دشمن که خود را تسلیم کنند همچنان به نبرد ادامه می دهند. تصاویری که از صحنه های نبرد شهرستانها در صفحات جراید رژیم به چاپ رسیده همگی گویای مبارزه بی امان و تا پای جان رفقای ماست در این درگیری ها رفقای درون پایگاهها تمام اسناد و مدارک را به آتش می کشند و پس از آن تا آخرین فشنگ به نبرد ادامه می دهند. در این درگیریها عده ای از رفقا بسلامت خود را از خطوط محاصره دشمن خارج کرده و به سایر پایگاه ها می روند. طبق گزارشات داخلی دستگاه شهربانی و سازمان امنیت در این درگیری ها تلفات شدیدی به ماموران دشمن وارد شده است. ضمناً بر اثر تیراندازیهای بی رویه و وحشیانه ماموران خود باختة دشمن تعدادی از مردم شریف مورد اصابت گلوله قرار گرفته و به شهادت می رسند. ما تمامی این افراد را جزء شهدای خلق به حساب می آوریم چرا که آنها نیز سینه هایشان با گلوله های اسرائیلی و نارنجکهای امریکائی شکافته شده است و قربانیان جنایات دولت شاه هستند.

بر طبق گزارشات درونی دستگاه پلیس که بدست ما افتاده است تلفات دشمن عبارت بوده است از:

۱- افسران پلیس، گارد و سازمان امنیت ۱۰ نفر

۲- درجه داران پلیس و گارد شهربانی ۳۰ نفر

۳- سربازان ویژه گارد شهربانی ۳۰ نفر

در این گزارشات تعداد مجروحین دشمن ذکر نشده است ولی با توجه به تعداد کشته شدگان تصور می رود مجروحین بر مراتب بیشتر بوده اند. این تلفات شدید روحیه افراد دشمن را بشدت پائین آورده است و به همین منظور شخص شاه مجبور شده است مبلغ گزافی بعنوان پول خون به خانواده های کشته شدگان مزدور بدهد و همچنین آنها را مورد استمالت و دلجوئی قرار دهد تا بلکه روحیه خراب ماموران تا حدی اعاده شود.

بدنبال این جریانات، کارشناسان سازمان امنیت برای سرپوش گذاشتن بر شکست برنامه عریض و طویل رژیم و همچنین به منظور تحریف حقایق، چند نامه جعلی را در جراید عصر تهران به نام اسناد سازمان ما بچاپ رسانده اند و به اصطلاح پرده از اسرار ما برداشته اند. اینها که تا پارسال ما را به عراق وابسته می کردند امسال که روابطشان با عراق خوب شده ما را وابسته به جای دیگر معرفی می کنند و می کوشند با جعل سند و دروغ بافی افکار عمومی را فریب دهند.

البته آنهایی که تا حدی به کار سیاسی و رموز روابط تشکیلاتی آگاهند، جعلی بودن این نامه ها را در نگاه اول متوجه می شوند. ولی برای روشن تر شدن بیشتر موضوع ما فقط به یک خطای کوچک! کارشناسان سازمان امنیت که مشت آنها را باز کرده و رسوایشان ساخته است، اشاره می کنیم. کارشناسان امنیتی و تبلیغاتی دولت فاسد شاه، در جعل این نامه ها بیشترین تلاش خود را بکار برده اند تا آنها را هر چه واقعی تر! تنظیم کنند تا مورد قبول مردم واقع شود. ولی آنها که با ادبیات و فرهنگ ما کمونیستها بیگانه اند، در این کار خود موفق نبوده اند. چرا که در یک جای نامه عبارت "دوست شهید نوروزی" را بکار برده اند. کسانی که با فرهنگ ما کمونیستهای ایران آشنائی دارند بخوبی می دانند که ما یاران خود را همیشه و بطور مطلق با واژه "رفیق" خطاب می کنیم و هرگز رفقایمان را با واژه "دوست" مورد خطاب قرار نمی دهیم. ولی ماموران تبلیغاتی و تنظیم کنندگان نامه جعلی که فرق میان این دو را نمی دانند دچار اشتباهی کوچک! شده و خود را رسوا ساخته اند.

از طرف دیگر این خودباختگان مزدور با تیتیر درشت در روزنامه ها از اعترافات نکان دهندة؟! چریکها سخن می گویند ولی هنگام ارائه سند و مدرک به جعلیات بی محتوی که دروغ بودندشان بر همگان واضح است روی می آورند و بیش از پیش خود را رسوا میکنند آنها به این طریق نه تنها به ما زبانی نمی رسانند بلکه حقانیت ما را و حقانیت راه ما را به عده بیشتری از مردم ایران ثابت می کنند.

در مورد ارتباط سازمان ما با انقلابیون سراسر جهان نیز باید بگوئیم که حقیقتی مسلم است و سازمان ما هم اکنون در پیشاپیش جنبش نوین خلق ایران مورد احترام و تأیید جنبش های آزادیبخش در منطقه خاورمیانه و سراسر جهان قرار دارد. نمونه کوچک آن نیز پیامهای تهیت سازمانهای آزادی بخش منطقه خاورمیانه است که هر سال به مناسبت ۱۹ بهمن سالگرد رستاخیز سیاهکل، نقطه آغاز جنبش نوین خلق ایران، به دفتر سازمان ما ارسال می شود. اساس ارتباط و همبستگی ما با نیروهای انقلابی منطقه خاورمیانه امری پنهان نبوده و پیامهای سازمانهای انقلابی منطقه به سازمان ما همه ساله در نشریه "نبرد خلق" ارگان سیاسی سازمان ما انتشار می یابد.

ما صریحاً اعلام می کنیم که با همه نیروهای واقعا مبارز و انقلابی در سراسر جهان و به خصوص در منطقه خاورمیانه احساس نزدیکی و همبستگی می کنیم و از هیچ نوع کمکی به این نیروها روی گردان نیستیم و همچنین آماده پذیرش هر نوع کمکی از طرف نیروهای انقلابی جهان و خاورمیانه هستیم. شهادت رزمندگان سازمان ما در جبهه نبرد فلسطین و ظفار گویای این همبستگی بسیار نزدیک و صمیمانه است.

ما معتقدیم، در شرایطی که امپریالیسم و ارتجاع جهانی بطور فشرده و یکپارچه بر علیه خلقهای تحت ستم توطئه می کند نیروهای انقلابی همه کشورها وظیفه دارند که صفوف خود را متقابلاً فشرده سازند و بیاری یکدیگر غول امپریالیزم و ارتجاع جهانی را به ورطه هلاکت و نابودی بکشانند.

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که متحد کردن و سازمان دادن کارگران و زحمتکشان ایران، و بر اساس تئوری ظفرنمون "مبارزه مسلحانه ایران" و همچنین با تکیه بر تئوری جهانشمول مارکسیسم-لنینیسم مبارزه می کند، بیاری نیروهای پیشرو انقلابی خلق ایران، و با همبستگی با تمام نیروهای انقلابی جهان همچنان به مبارزه بی امان خود تا پیروزی نهائی ادامه خواهد داد.

"جاویدان باد خاطره شهدای خلق ایران"

"برقرار باد اتحاد کارگران و زحمتکشان ایران"

"پیروز باد اهداف جنبش مسلحانه خلق ایران"

"برقرار باد اتحاد نیروهای انقلابی خاورمیانه"

"مرگ بر شاه و دولت مزدورش که دشمن کارگران و زحمتکشان ایران هستند"

"پیش بسوی توده ای کردن جنبش مسلحانه ایران"

"با ایمان به پیروزی راهمان"

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

دوم خرداد ۱۳۵۵ خورشیدی

سرانجام اعتصاب در کارخانه بونینگ

در روز ۲۷ اکتبر طرح پیشنهادی برای قرارداد جدید مورد توافق روسای اتحادیه بین المللی تکنسین ها و کارگران صنایع فضایی (IAM) و مدیریت هواپیماسازی بونینگ قرار گرفت و قرار شد که در روز دوم نوامبر این توافقات به رأی کارگران گذاشته شود. اما این توافقات از آنجا که خواسته های کارگران اعتصابی در آن نادیده گرفته شده، بلافاصله مورد اعتراض آگاه ترین عناصر ۲۷۰۰۰ کارگری که از ۶ سپتامبر در اعتصاب به سر می برند قرار گرفت. در قرارداد جدید به مراتب بیش از قرارداد ضد کارگری پیشین، حق و حقوق کارگران زیر پا گذاشته شده است. و در آن هیچ نوع مکانیسمی برای متوقف کردن عملکردهای ضدکارگری سرمایه داران "بونینگ" از جمله اخراج کارگران سابقه دار و جانشین کردن آنها با کارگران قراردادی و یا انتقال تولید به کارگاه های غیراتحادیه ای، در نظر گرفته نشده است. برعکس، این توافقات هرچه بیشتر دست سرمایه داران را برای استثمار کارگران باز گذاشته است. از این رو است که مدیریت بونینگ طی قراردادی که با کارخانه غیراتحادیه ای NBL (نیو برید لجستیکس- نسل جدید لجستیک) بسته، تولید بخشی از قطعات هواپیمای جدید بونینگ ۷۸۷ را به این کارخانه واگذار کرده است. کارخانه NBL در کارولینای شمالی واقع شده و از بازار نیروی کار بسیار ارزان این ایالت (که در اثر بحران اقتصادی کنونی نیز گسترده تر شده) سود می برد.

یکی از حیلله هایی که مدیریت کارخانه در تنظیم قرارداد جدید به کار برده، افزایش مدت آن از ۳ سال به ۴ سال است تا از این طریق به خیال خود بتواند جزئیات دقیق اجحافاتی را که در حق کارگران انجام می دهد پنهان نگه دارد. در قرارداد جدید (که روسای اتحادیه آن را قدمی به جلو نامیده اند) آمده است که در طول ۲ سال جمعاً ۱۵ درصد به حقوق کارگران اضافه شود، که برابر با ۳۰۷۵ درصد در هر سال خواهد بود. در صورتیکه کارگران اعتصابی خواهان حداقل ۱۲ درصد افزایش حقوق در طول ۳ سال (حدود ۴۰۳ درصد در هر سال) بودند. هرچند که همین مقدار نیز خیلی کمتر از نرخ رشد تورم سالانه در امریکا می باشد.

اعتصاب کارگران بونینگ که چند روز پیش از اوچگیری بحران مالی امریکا شروع شد، تاکنون موجب میلیاردها دلار ضرر برای صاحبان کارخانه شده است. در چنین شرایطی مدیریت کارخانه با دادن امتیازات بسیار ناچیزی به کارگران تلاش کرده که قرارداد جدید را به کارگران تحمیل کند و هر چه زودتر آنها را وادار به خاتمه اعتصاب کند. به عنوان مثال برغم آن که مدیریت کارخانه از مدتها پیش اعلام کرده بود که در سال جدید بخش بیشتری از حقوق کارگران را به عنوان سهم کارگران برای صندوق بیمه بهداشت و درمان، کسر خواهد کرد، اما در حال حاضر در اثر مقاومت و مبارزات کارگران در این مورد عقب نشینی کرده و در قرارداد جدید تغییری در میزان سهم کارگران به صندوق بیمه داده نشده است. این تنها مورد در قرارداد جدید است که در تضاد با خواسته های کارگران اعتصابی نیست.

علیرغم اینکه کارگران اعتصابی کاملاً نسبت به نتایج پذیرش قرارداد ضدکارگری مذکور آگاهی دارند و می دانند که این قرارداد به مراتب از قرارداد پیشین استثمارگرانه تر است، اما روسای اتحادیه توانستند با بهانه قرار دادن بحران مالی کنونی و شرایط اقتصادی وخیم کارگران، آنان را راضی به پذیرش قرارداد مذکور کنند. در نتیجه ۷۴ درصد از کارگران در روز شنبه اول نوامبر رأی به پذیرش قرارداد و خاتمه اعتصاب دادند. بسیاری از کارگران در مصاحبه با یک کانال رادیویی کانادایی توضیح دادند که چه مشکلاتی را در زمان اعتصاب داشتند و یکی از دلایلی که آنها را مجبور به پذیرش شرایط کارفرما کرد، فشار اقتصادی بود. آنها در زمان اعتصاب حقوقی دریافت نکردند.

اکنون اعتصاب به پایان رسیده و کارگران به سر کار برگشته و با کار طاقت فرسای شبانه روز خود برای انجام ۳۵۰۰ قرارداد که در اثر اعتصاب عقب افتاده بود تلاش می کنند. این قراردادها بیش از ۳۲۹ میلیارد دلار به جیب سرمایه داران بونینگ سرازیر خواهند کرد. در حالیکه حقوق کارگران نسبت به پیش از اعتصاب کاهش یافته است. قراردادی که با همکاری اتحادیه های سازشکار و بی خاصیت کارگری به کارگران بونینگ تحمیل شده انعکاس دیگری از ادامه سیاستهای ضدکارگری سرمایه داران است که در چند دهه اخیر در تمام دنیا با هدف بازپس گرفتن اندک دستاوردهای باقیمانده از مبارزات کارگری گذشته درپیش گرفته اند. و بخصوص در شرایط کنونی امپریالیستها شدیداً در تلاش هستند که بار بحرانهای مالی سرمایه داری را به دوش کارگران بیاندازند و در نتیجه بیش از پیش برای تحمیل قراردادهای ضدکارگری و ایجاد نفاق و رقابت در میان کارگران کشورهای مختلف تلاش می کنند.

آقای داوری از این زاویه متفاوت است." (در اینجا اسم "داوری" از طرف فرخ نگهدار به اشتباه به جای "نادری" نوشته است که نامی است که وزارت اطلاعات به عنوان نویسنده بر روی کتاب گذاشته است.)

خائن مشهور، فرخ نگهدار در بخشی از نوشته اش با یادآوری شور و شوق جوانان برای کسب اطلاعات هرچه بیشتر در مورد چریکهای فدایی خلق، به رژیم انتقاد می کند که چرا در کتابش از زبان تئوریک برای کوبیدن مشی انقلابی چفخا استفاده نکرده و در نفی تئوری مبارزه مسلحانه "ناپگیر" است؛ و خود در بخشی از نوشته اش به "تکمیل" تبلیغات کتاب وابستگان به وزارت اطلاعات بر علیه چریکهای فدایی خلق پرداخته و نوشته است: "هنوز در نهان خانه ذهن آقای نادری، درست مثل ذهن ناپختهی چریکها، نوعی از جنبش مسلحانه متصور است که می تواند به "خشونت غیر ضرور" آلوده نشود. این بسیار خطرناک و اغوا کننده است. هیچ جنبش سیاسی، و هیچ قدرت حکومتی، وجود ندارد که حق ریختن خون انسان را، با هر انگیزه و بهانه ای، حق مسلم خود بدانند؛ و در درون خود، حتی با پاره های تن خود، دیرتر یا زودتر، همان نکند که با خصم خود می کند. آن که قهر را "مامای تاریخ" تصور می کند، دنیا را جهنم می کند و در جهنم تر و خشک با هم می سوزند. نهضتی که ارنستو چه گوارا نماد نامدار آن است، هم در دل خود همان حقایق تلخی را می پرورد که سرگذشت های تراژیک فدائیان خلق در دل می پرورید. نقد آقای نادری از مشی خشونت آمیز و پی آمدهای آن هنوز یک نقد رادیکال نیست."

فرخ نگهدار در ابراز نوکری نسبت به جلادان وزارت اطلاعات و چکمه لیسای آنان به نشان دادن همین حد ضدیت با چریکهای فدائی خلق اکتفا نکرده و روضه "حقیقت مسکوت" هم برای آنان خوانده است که مطابق آن گویا مارکسیستها دشمن واقعی رژیم پهلوی و اربابان امپریالیستش نبودند بلکه گویا دشمن واقعی آنها روحانیت بود. وی به طور واضح می گوید که: "شگفت آن است که خود دربار هم چشم بسته تحلیل CIA را پذیرفته و چریک های فدایی را "دشمن اصلی" می دید و نه نهضت روحانیون شیعه به پیشوایی آیت الله خمینی را." (توجه کنید که چه موزی گری ردیالنه ای در این سخن نهفته است! گوئی در دهه ۵۰ این آخوندها بودند که با مبارزات قاطعانه خود پایه های رژیم شاه را به لرزه در آورده و رژیم را مستاصل ساخته بودند و نه چریکهای فدائی خلق و جنبش مسلحانه ای که آنها آغازگرش بودند.) او همچنین با مطلع نشان دادن خود نسبت به کارکرد دستگاه های پلیسی-امنیتی (اخذ شده از درس های ک.گ.ب.؟!) مطرح می کند: "اگر هدف «موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی»، از انتشار این نوع کتابها، ترویج درس های تاریخ برای

جوان مبارز از الگوهای انقلابی خود و محروم کردن آنان از تجارب تئوریک و عملی نهفته در تاریخ چریکهای فدایی خلق می باشد تا به این طریق بتوانند از رشد انقلابی این نسل جدید مبارزین جلوگیری نمایند. در واقع، توسل به ترندهایی مانند تحریف تاریخ مبارزات انقلابی چریکهای فدایی خلق ایران تداوم همان سیاست سرکوب و پیشگیری از رشد مبارزات توده های تحت ستم ایران توسط رژیم جمهوری اسلامی می باشد.

فراز جدیدی از چکمه لیسای فرخ نگهدار!

در انتهای پیشگفتار کتاب مورد بحث وزارت اطلاعات، از "دیگرانی" خواسته شده که روایت آنها از تاریخ چریکهای فدایی خلق را تکمیل کنند. فرخ نگهدار چکمه لیس بارگاه لاجوردی ها یکی از اولین "دیگرانی" است که به آن خواست پاسخ مثبت داده و با تأیید تاریخ نویسی وزارت آدم کش و جنایتکار جمهوری اسلامی و کوشش در تکمیل حملات زهر آگین آنان بر علیه مردم ایران، به خوش رقصی پرداخته است.

فرخ نگهدار با هدف فریب افکار عمومی، در نوشته خود تبلیغ میکند که گویا رژیم به مرور دمکراسی را یاد گرفته و امروز با مهربانی و دلسوزی فراوان و بدون هیچ غرض و مرضی صرفاً برای پژوهش تاریخی و درس گرفتن از اشتباهات چریکها و آموزش راه صلح و صفا و تغییر جامعه از طریق مسالمت آمیز به انتشار این کتاب دست زده است. او می نویسد: "از بدو تاسیس جمهوری اسلامی ایران، تا کنون کتب و نشریات منتشره توسط موسسات وابسته به دولت در باره احزاب و سازمان های اپوزیسیون همواره بسیار خصمانه و یک جانبه بوده و همواره با اعتراض و خشم هواداران آنها مواجه شده اند. نوشته آقای محمود نادری با زبانی متفاوت نوشته شده است... دو کتاب دیگر با نام های "سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام" و "حزب توده ایران، از شکل گیری تا فروپاشی" در طول یک ساله اخیر انتشار یافته اند. هنوز فرصت کند و کاو جدی تر در آنها برایم میسر نشده است. اما با ورق زدن کتاب هم می توان فراوانی برداشتهای یک جانبه، کج بینی و تحریف را در تمام برگها حس کرد. کار

در باره کتاب "چریکهای فدایی خلق"

دوشنبه ۶ آبان ۱۳۸۷ - ۲۷ اکتبر ۲۰۰۸

فرخ نگهدار
• وسعت اطلاعات

کتاب "چریکهای فدائی خلق" محصول مطالعه و واشکافی دهها هزار صفحه سند و مطلب و نیز انبوهی از تالیفات و تجسسها و تحلیلهای برای بازیافت حلقه های تم شدهی رویدادهاست... نکته قابل ملاحظه در کار پژوهشگر آنست که او، جز در چند مورد معین که باین تر به آنها خواهم پرداخت، ساختار ارزشی ذهن خود را مبنای بازنگاری رویدادها قرار نداده است. من با خواندن کتاب قانع شدم که شخص وی - به انگیزه های وزارت مطبوع وی نمی پردازم - به انگیزه رد یا

تاریخ نویسی مأموران

جمهوری اسلامی و خوش

رقصی فرخ نگهدار

می خورد و تأیید می کند این تفاوت با حقایق با رجویی ها نمی خواند، اما او در این مورد اسبابه می کند. تفاوت زندانیان و سازمان با آن چه او یافته تفاوت نبود....

در بهار ۱۳۸۷ کتابی به نام "چریکهای فدایی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" توسط وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی منتشر شد. این کتاب با استناد به مکاتبات درونی ساواک و گزارشهایی از بازجویی های زندانیان سیاسی مرتبط با این نیروی سیاسی در نیمه اول دهه ۱۳۵۰، نوشته شده که البته اولین و آخرین تلاش برای تحریف تاریخ چریکهای فدایی خلق و خدشه دار کردن چهره بنیانگذاران و اعضای مبارز این سازمان از طرف وابستگان به رژیم جمهوری اسلامی نیست. این کتاب تماماً آلوده به دروغ ها و اتهامات کثیف علیه مبارزین انقلابی، تروریست خواندن آنها و تحریف کامل رویدادهای تاریخی در دهه ۵۰ می باشد.

مهمترین نکته ای که در رابطه با کتاب فوق ابتدا باید روی آن تعمق نمود، اهداف رژیم از نوشتن چنین کتابی است. آیا این کتاب صرفاً تلاشی مذبوحانه برای خدشه دار کردن چهره انقلابی بنیانگذاران و اعضای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در دهه ۵۰ می باشد؟ در این صورت باید دید ضرورتی که رژیم را وادار کرده که دستگاه اطلاعاتی عریض و طویل خود را صرف اتهام زدن به انسانهایی کند که بطور فیزیکی در میان ما نیستند، چیست؟

آنچه آشکارا و بطور برجسته در تلاش دست اندرکاران کتاب دشمن دیده می شود، این است که آنها کوشیده اند اسطوره های انقلابی خلق، این ستارگان تابناک تاریخ مبارزات معاصر مردم ما را آماج تیرهای زهرآگین خود قرار دهند. اما، هدف از این کار کینه توزانه دور کردن نسل

همپالگرمایش بخش بزرگی از این سازمان را به منحلان دفاع از جمهوری اسلامی کشاند، همان بخشی که تحت عنوان "اکثریت" خائن شناخته شده است.

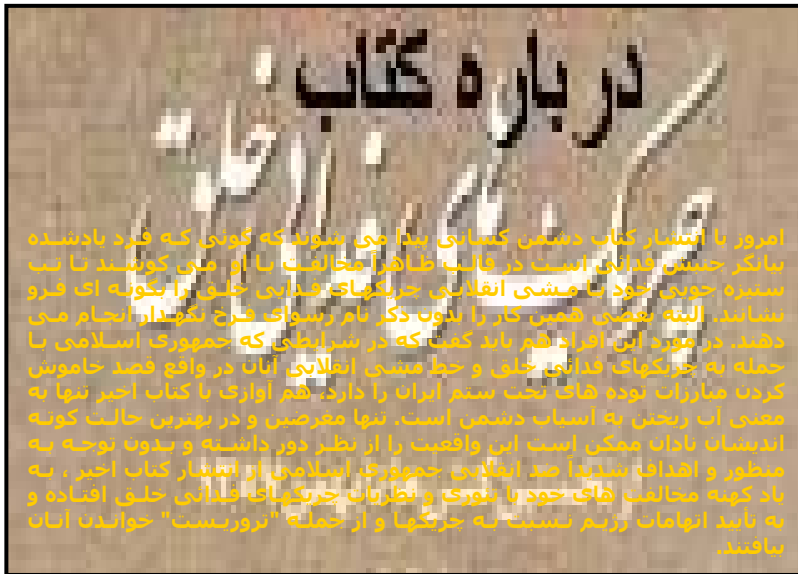
با توجه به آنچه گفته شد، روشن است که چنین فردی هیچگونه سنخیتی با چریکهای فدائی نداشته و در موقعیتی نیست که "جهت روشنائی بخشیدن به" برخی از نادانسته‌ها و کج دانسته‌ها و کدورت‌های حقایق و حوادث تاریخ نسل خود نورافکن شود. بنا بر این در برخورد به کتاب اخیر دشمن تنها کسانی می‌توانند فرخ نگهدار را بیانگر چریکهای

فدائی خلق جا بزنند و به نقش "نورافکنی" وی تکیه کنند که قصد دارند بدنامی و رسوائی او را وسیله ای برای لاپوشانی تأیید خود از اتهامات تهیه کنندگان آن کتاب بر علیه جوانان مبارز و توده های تحت ستم ایران قرار داده و با همپالگی های لاجوردی ها و سعید امامی ها متحد و هم سخن گردند.

مرزبندی انقلابی با چرندیات اخیر دشمن وقتی امکانپذیر است که افراد بتوانند منافع مردم ستمدیده را دریابند، بفهمند که جنگی که رژیم برآه انداخته، جنگ میان انقلاب و ضدانقلاب، جنگ میان رژیم با طبقات زحمتکش و تحت ستم است. مسئله بر سر جلوگیری از ارتقاء آگاهی نسل جوان مبارز و محروم کردن او از تجارب انقلابی یک دوره از تاریخ مبارزاتی مردم ما است؛ و همه اینها به خاطر جلوگیری از متشکل شدن و تشدید مبارزه جوانان مبارز و انقلابی بر علیه رژیم دیکتاتور حاکم و تغییر شرایط ظالمانه موجود است. کسانی که در چنین شرایطی به جای افشای اهداف و اغراض ضد خلقی جمهوری اسلامی، با نویسندگان دستگاه پلیسی-امنیتی رژیم و با امثال فرخ نگهدار ها هم سخن شده و چریکها را مورد حمله قرار می دهند، چه مغرض باشند و چه نادان و کوتاه بین، درواقع آب به آسیاب جمهوری اسلامی می ریزند.

واقعیت این است که چه لجن پراکنی های وزارت اطلاعات و چه خوش رقصی های فرخ نگهدار و چه دو دوره بازی کسانی که زیر لوای ایراد گیری به چنان خائنینی، به تخطئه یک دوره از مبارزات مردم ما می پردازند، قادر نخواهند بود چهره تابناک جنبش انقلابی مردم ایران در دهه ۵۰ را خدشه دار سازند. سهیلا دهماسی ۲۵ اکتبر ۲۰۰۸

فدائی ها مطرح نبود و حتی کوشش او در پنهان کردن خود در پشت نام رفقا حمید اشرف و یا بیژن جزنی، هیچوقت باعث



امروز با انتشار کتاب دشمن کسانی پیدا می شوند که گوئی که فرد یادشده بیانگر جنبش فدائی است در قالب ظاهراً مخالفت با او می گویند یا با سوره جویی خود با مشی انقلابی چریکهای فدائی خلق را بگونه ای فرو نشانند. البته بعضی همین کار را بدون ذکر نام رسوای فرخ نگهدار انجام می دهند. در مورد این افراد هم باید گفت که در شرایطی که جمهوری اسلامی با حمله به چریکهای فدائی خلق و خط مشی انقلابی آنان در واقع قصد خاموش کردن مبارزات توده های تحت ستم ایران را دارد. هم آواری با کتاب اخیر تنها به معنی آب ریختن به آسیاب دشمن است. تنها مغرضین و در بهترین حالت کوتاه اندیشان نادان ممکن است این واقعیت را از نظر دور داشته و بدون توجه به منظور و اهداف سنیها ضد انقلابی جمهوری اسلامی از انتشار کتاب اخیر، به یاد کهنه مخالفت های خود با شوروی و نظریات چریکهای فدائی خلق افتاده و به ناید اتهامات رژیم نسبت به چریکها و از جمله "تروریست" خواندن آنان بیاوند.

نشد که کسی فرخ نگهدار را منتسب به فدائی ها بخواند. برای آگاهی خواننده لازم است توضیح داده شود که **فرخ نگهدار در سال ۱۳۴۶ (که هنوز سبقتا تشکیل نشده بود) پس از دستگیری رفیق بیژن جزنی و تنی چند از مبارزین مرتبط با این گروه در همین ارتباط دستگیر شد و به پنج سال زندان محکوم گردید. او در آبان ۱۳۴۹ پیش از تمام شدن حکم ۵ ساله اش، نامه ای به "پیشگاه شاهنشاه آریامهر" نوشته و با ابراز ندامت از زندان آزاد شد. اما هنوز مدت کوتاهی از آزادی بر اساس ندامت او در بیرون از زندان نگذشته بود که در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ رزمندگان انقلابی، حماسه سبهاکل را آفریدند و سپس چریکهای فدائی خلق، رسماً اعلام موجودیت کردند. پس از اینکه رژیم عکسهای انقلابیون را منتشر کرد و و دستگیری ها در دانشگاه ها شروع شد، فرخ نگهدار از ترس اینکه مبادا ساواک به سراغ او نیز (که با حمید اشرف هم دانشگاهی بود) برود، با کمک قاجاقچی به افغانستان فرار کرد. پس از مدتی ساواک متوجه غیبت او شد و در نتیجه فرخ نگهدار بوسیله قاجاقچیان مرتبط با ساواک در افغانستان دستگیر شده و به ایران بازگردانده و مجدداً زندانی شد. او در دادگاه شاه بار دیگر به ۵ سال زندان محکوم گردید که این بار بدون ابراز ندامت، پس از خاتمه دوران محکومیت سرانجام از زندان آزاد شد. در این زمان با اوج گیری انقلاب مردم در سالهای ۵۶ و ۵۷ و تسهیل شرایط مبارزه و تغییر فضای امنیتی جامعه، ۲-۲ ماه قبل از قیام ۵۷ در ارتباط با سازمان چریکهای فدائی خلق قرار گرفته و نقش بزرگی در انحراف این سازمان از خط انقلابی بازی نمود و بعد از قیام بهمن، با همکاری**

کادرهای خبره‌ای باشد که کارشان تحلیل داده‌های سیاسی، به منظور توصیه‌های سیاست گذاری policy recommendations باشد، آنگاه باید گفت این موسسه با مسکوت گذاردن اشتباه استراتژیک شاه و پشتیبانانش در تشخیص "دشمن اصلی" و انتخاب درست "جهت واردن آوردن ضربه اصلی" علت اصلی موجودیت و مسوولیت خود را نادیده گرفته است."

حتی اگر نوشته فوق از نوکر حقیر بارگاه لاجوردی را هم نادیده بگیریم هر کسی که دارای اندک آگاهی سیاسی است، از درجه ضدیت فرخ نگهدار با چریکهای فدائی خلق مطلع بوده و می داند که او همواره در حالی که خود را منتسب به "فدائی

ها" جا زده، با غیض و غضب تمام بر علیه فدائی ها و تئوری مبارزه مسلحانه آنان تاخته و بطور هیستریک بر علیه آنها تبلیغ نموده است. اما امروز با انتشار کتاب دشمن کسانی پیدا می شوند که گوئی که فرد یادشده بیانگر جنبش فدائی است در قالب ظاهراً مخالفت با او می کوشند تا تب ستیزه جویی خود با مشی انقلابی چریکهای فدائی خلق را بگونه ای فرو نشانند. البته بعضی همین کار را بدون ذکر نام رسوای فرخ نگهدار انجام می دهند. در مورد این افراد هم باید گفت که در شرایطی که جمهوری اسلامی با حمله به چریکهای فدائی خلق و خط مشی انقلابی آنان در واقع قصد خاموش کردن مبارزات توده های تحت ستم ایران را دارد، هم آواری با کتاب اخیر تنها به معنی آب ریختن به آسیاب دشمن است. تنها مغرضین و در بهترین حالت کوتاه اندیشان نادان ممکن است این واقعیت را از نظر دور داشته و بدون توجه به منظور و اهداف شدیداً ضد انقلابی جمهوری اسلامی از انتشار کتاب اخیر، به یاد کهنه مخالفت های خود با تئوری و نظریات چریکهای فدائی خلق افتاده و به تأیید اتهامات رژیم نسبت به چریکها و از جمله "تروریست" خواندن آنان بیاوند.

فرخ نگهدار با بی شرمی فراوان در نوشته اخیرش سعی کرده است خود را یکی از صاحب نظران سازمان چریکهای فدائی خلق در سالهایی که خط انقلابی بر آن حاکم بود و از نزدیکان مبارزین دهه ۴۰ و ۵۰ جا بزند تا به این طریق تأیید خود از چرندیات وزارت اطلاعات را قابل پذیرش کند. با این هدف است که او بطور مضحک و البته با وقاحت تمام خود را با رفیق حمید اشرف سنجیده و در سیر این ریاکاری گستاخانه، از "نبرد فدائیان" دم می زند. اما واقعیت این است که در تمام طول نبرد فدائیان در نیمه اول دهه ۵۰، فرخ نگهدار هرگز به عنوان فدائی و یا حتی منتسب به

اوباما ، مهره سیاه رنگ سرمایه داران آمریکایی !

در سراسر جهان ، در چهارچوب حفظ و بقاء نظام خود می باشد. برای همین هم راه حل های خروج از بن بست بحران هائی که هر از چند وقتی گریبان سرمایه داران را میگیرد ، متفاوت است. پس سیاست نمایندگان آن ها میتواند از هم دیگر متفاوت باشد ، اما علیرغم این که چه کسی در کاخ سفید زندگی میکند و پوست او چه رنگ است، استثمار انسان از انسان ، استثمار کارگران جهان هم چنان پا برجا خواهد ماند!

با رسیدن پای اوباما ، این "مسیحای سیاه پوست" به کاخ سفید ، آیا قرار است تضاد طبقاتی در آمریکا از بین برود؟ زن سنیتری در این جامعه ریشه کن شده و احقاق حقوق زنان در برابری با مردان ، برقرار شود؟ سقط جنین آزاد شده ، و جزو حقوق اولیه هر زنی به حساب بیاید؟ تبعیض نژادی به علت رنگ پوست ، نژاد ، مذهب و محل تولد فرد از بین برود؟ شیریه جان کارگرانی که تمام عمر خود را در پشت ماشین آلات تولیدی کارخانه ها به سر میبرند ، کشیده نشده و زندگی شان هم چون تغالله ای بر زمین ریخته نشود؟ بیمه بهداشت و درمانی بدون در نظر گرفتن جایگاه طبقاتی ، شامل حال همه شهروندان آمریکائی گردد؟ مدارس ابتدائی خوب ، دبیرستان های مختلط نژادی و دانشگاه های معتبر در دسترس همه و قابل پرداخت برای همه باشد؟

انتظار این ساده دلان این شده است که اوباما با بستن "مالیات سنگین" بر درآمد پولدار ها ، شکاف بین طبقه سرمایه دار و ثروتمند جامعه با طبقه کارگر و زحمتکش را برای همیشه از بین ببرد! (مسئله ای که مک کین در طول رقابت های انتخاباتی آن را به عنوان مالیات بر کارگر لوله کش ذهنی ای به نام "جو" شدیداً به سخره گرفته بود.) با دستگیری و محاکمه افرادی چون اوساما بن لادن ، به تروریسم جهانی پایان بخشد. اقتصاد آمریکا و به طبع آن ، اقتصاد جهان را بار دیگر سرشار از سود آوری سازد. خلاصه بهشت برین را در روی همین زمین خاکی به منصف ظهور برساند!

در هر صورت ، مشاورین باراک اوباما در این بازی انتخاباتی ، با شعار "تغییر" ، اول رقبای هم حزبی او را به کنار زدند و بعد هم بر کاندیدای حزب رقیب پیروز شدند و این روز ها در حال تشکیل کابینه او هستند. کابینه ای که با انتخاب راهم امانوئل به عنوان رئیس کارکنان کاخ سفید و زمزمه انتخاب هیلاری کلینتون به سمت وزیر امور خارجه ، (دو فرد شدیداً طرفدار صهیونیسم اسرائیل) ، شدت نزدیکی کابینه اوباما با اسرائیل در مقایسه با کابینه جرج بوش با اسرائیل را در این "تغییر" به خوبی به نمایش خواهد گذاشت!

با تکیه بر سخن یک طنز پرداز سیاه پوست که میگفت " در این دریای طوفانی ، سفید پوست ها سکان کشتی را به یک برادر سیاه پوست سپرده اند که موقع غرق شدن کشتی ، بتوانند تقصیر ها را بر گردن سیاه پوست ها بیندازند!!" ، مردم جهان شاهد این مسئله خواهند بود که در این دنیای پر تلاطم و طوفان زای سرمایه داری ، علیرغم رنگ پوست ناخدا ، کشتی سرمایه داری سرانجام به صخره های سنگی خواهد خورد و دیر یا زود به قعر اقیانوس تاریخ بشری سقوط خواهد نمود!

محسن نوربخش
۱۸ نوامبر ۲۰۰۸

با پیروزی باراک اوباما - سناتور ایالت ایلینوی از حزب دمکرات بر رقیب انتخاباتی خود جان مک کین - سناتور ایالت اریزونا از حزب جمهوریخواه ، مهره جدیدی از بورژوازی آمریکا با خرج ۷۰۰ میلیون دلار هزینه های انتخاباتی ، موفق شد که به عنوان "رئیس جمهور منتخب" از بیستم ماه ژانویه ۲۰۰۹ به کاخ سفید راه یابد.

بدون شک مجموعه تمام کمک های مالی کمپانی های بزرگ به همه کاندیدا های ریاست جمهوری از ارقام بسیار بالائی تشکیل میشود ولی بر طبق بررسی روزنامه ها ، کمک های مالی ۷۰۰ میلیون دلاری کمپانی های بزرگ تنها و تنها به یک کاندیدا یعنی اوباما، حتی در تاریخ انتخاباتی ریاست جمهوری در آمریکا امر بی سابقه ای بوده است! این در حالی است که کمک های مالی به صندوق انتخاباتی رقیب سیاسی او یعنی جان مک کین ، چیزی بین ۵۰ تا ۶۰ میلیون دلار تخمین زده شده بود.

تلیغات پیرامون انتخاب باراک اوباما به عنوان چهل و چهارمین رئیس جمهور آمریکا که از یک پدر سیاه پوست و یک مادر سفید پوست متولد شده ، باعث شد که در دل ساده لوحان آمریکایی و ساده دلان دیگر کشور ها این توهم پیش بیاید که چون رنگ پوست اوباما سیاه است ، و چون قرن هاست بر سیاهان بی عدالتی روا شده است ، این مسئله کمک میکند که وی بر معضلات متعدد اجتماعی ای که از ذات نظام سرمایه داری و امپریالیسم به عنوان آخرین مرحله این نظام ناشی میشود ، فائق آید! تو کوئی این رنگ پوست انسان چه سفید ، چه سیاه است که تعیین کننده طرز فکر و بینش اوست و جایگاه طبقاتی افراد در شیوه تولید ، این که آن ها به کدام طبقه تعلق دارند و پشتیبان منافع کدام طبقه هستند و بر این اساس دارای چه بینش و طرز فکری می باشند ، بی معنی ست. چنین توهمی را بخش اعظم سرمایه داری آمریکا ، خصوصاً در بیش از ۲ سال گذشته از شروع تبلیغات انتخاباتی ریاست جمهوری ، در رادیو ، تلویزیونی و نشریات خود دامن زده است. اتفاقاً ، در سال های ۱۹۸۴ و همچنین ۱۹۸۸ ، جسی جکسون که یک سیاه پوست فعال حقوق مدنی است در انتخابات ریاست جمهوری از طرف حزب دمکرات شرکت کرد. ولی چون در آن زمان کمپانی های بزرگ ضرورتی برای روی کار آمدن او نمی دیدند ، وی از پشتیبانی آن کمپانی ها برخوردار نشد و در همان دوره های اولیه معرفی و دستچین شدن کاندیدا ها ، از میدان بدر رانده شد.

هورا کش های اوبامای "سیاه پوست" فراموش میکنند که چه امروز و چه در گذشته نه چندان دور کسانی در مقام های عالی کشور آمریکا قرار داشته اند که رنگ پوست شان سیاه بوده است. از جمله افراد جنایتکار جنگی و بغایت ارتجاعی ای همچون کاندالیزا رایس - وزیر کنونی امور خارجه آمریکا ، کالین پاول - وزیر سابق امور خارجه و کلارنس توماس - قاضی (تبعیض گرای ضد سیاه پوستان) دادگاه عالی کشور ، همگی رنگ پوست شان سیاه است!

آن ها اساساً از درک این موضوع عاجزند که بفهمند سیستم های سرمایه داری و امپریالیستی همواره ورای خواست قلبی این یا آن فرد عمل میکنند. بر واضح است که تضادی که بین جناح های مختلف امپریالیستی به طور عام و در میان امپریالیست های آمریکائی به طور خاص وجود دارد همگی بر سر سود بیشتر بردن و چپاول ثروت های توده های ستم کش

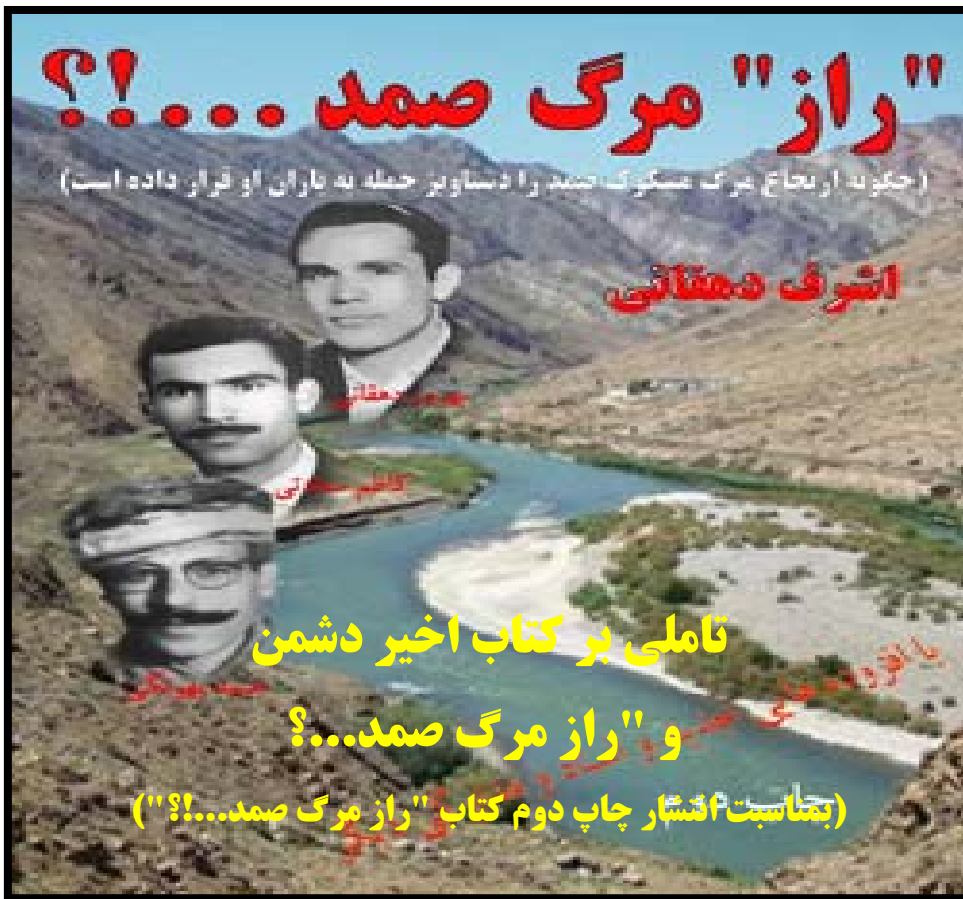
ادعای فریبکارانه یافتن "حقایق" تاریخی، حمله قلمی ای را علیه صمد بهرنگی و یاران او سازمان داد.

بنابراین، می توان دید که صمد بهرنگی و یاران فدائی او بهروز دهقانی، کاظم سعادت، علیرضا نابدل و امیر پرویز پویان از اولین مبارزین کمونیستی بودند که دشمنان مردم نیروی متمرکزی را برای تخریب شخصیت والای مبارزاتی و انسانی آنان بکار گرفتند. به عبارت دیگر، سوژه اولین تلاش ضد انقلابی وزارت دار و شکنجه

جمهوری اسلامی برای پیشبرد پروژه ای که با انتشار کتاب اخیر خود دنبال کرده است، صمد بهرنگی و نزدیکترین یاران او (که اسامیشان در بالا ذکر شد) را تشکیل می داد.

درست بر مبنای چنین واقعیتی، قابل تاکید است که کتاب "راز مرگ صمد...؟!)" در افشای آن اولین پروژه پلیسی - امنیتی وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی به تحریر درآمد و از این افتخار برخوردار است که توانست در شناساندن چگونگی عملکرد نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی جهت اجرای سیاست "باورشکنی" (و یا در واقع جایگزین کردن باورهای غیر انسانی و ارتجاعی بجای باورهای انقلابی و ارزشهای مبارزاتی آنان) و باز کردن مشت صحنه گردانان آن سیاست، نقش بارزی ایفا نماید.

درست است که در کتاب "راز" مرگ صمد...؟!)" مشکوک بودن مرگ صمد بهرنگی، این نویسنده متعهد، معلم انقلابی توده ها و یار همیشگی زحمتکشانش مورد تاکید قرار گرفته است، ولی این واقعیت موضوع اصلی کتاب را تشکیل نمی دهد. همچنین در این کتاب بحث صرفا با کسانی نبوده و نیست که برای تبرئه ساواک از انبوه جنایاتی که بر علیه کارگران و خلقهای تحت ستم مرتکب شده به هر دروغ ننگینی متوسل می شوند. همانطور که اشاره شد هسته اصلی این کتاب افشای یکی از توطئه های وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بر علیه مردم مبارز ایران و برملا ساختن سیاست "باورشکنی" آن می باشد. رفیق اشرف دهقانی در این کتاب هدف فوق را با توضیح و تشریح رویدادهای کاملاً عینی که در جریان مرگ مشکوک صمد بهرنگی پیش آمد و با ارائه استدلالات و اسناد متعدد بطور هر چه زنده و واقعی با خوانندگان در میان گذارده است.



همزمانی انتشار چاپ دوم "راز" مرگ صمد...؟!)" (چگونه ارتجاع مرگ مشکوک صمد را دستاویز حمله به یاران او قرار داده است) از رفیق اشرف دهقانی با انتشار کتابی که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی (واواک) تحت عنوان "چریکهای فدایی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" بر علیه نیروهای مبارز جامعه و در جهت تثبیت شرایط زندگی دهشتناک توده های رنج دیده ایران که در زیر فقر و بدبختی و اختناق و دیکتاتوری دست و پا می زنند، نوشته است، فرصتی را فراهم آورد تا با تاملی کوتاه بر مضامین این دو کتاب، رابطه آن دو را بشکافیم.

اگر بخواهیم مضمون اصلی کتاب پلیسی - امنیتی که اخیرا وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در حمله به انقلابیون فدایی در دهه ۵۰ منتشر کرده است را مختصراً بیان کنیم، این کتاب مبین بورژوازی وسیع به باورهای مبارزاتی و ارزش های کمونیستی مورد تاکید انقلابیون فدایی در دهه ۵۰ از یکطرف و تلاشی مذبحخانه برای سیاه و کدر کردن چهره های تابناک صدیق ترین کمونیستهای ایران از طرف دیگر می باشد و این در شرایطی است که همه می دانند که صداقت و یکسانی گفتار و کردار کمونیستهای فدائی چگونه ای بود که آنان حتی از جان شیرین خود نیز برای تحقق آرمانهای والای انسانی شان گذشتند.

اما، هدف واقعی یورش گسترده و تلاش ضد انقلابی اخیر دشمن در این کتاب، فراتر از آن است که صرفاً به دهه ۵۰ مربوط شود. این کتاب در تداوم حمله ای صورت گرفته است که مدتهاست از سوی طبقه استثمارگر حاکم و مرتجعین و قلم بدستان آن بمنظور براه انداختن یک جنگ روانی و سیاسی ایدئولوژیک بر علیه جوانان و نیروهای مبارز جامعه ما در شرایط کنونی سازمان یافته است. بنابراین باید روی آن تاکید شود که انتشار کتاب اخیر دشمن، در مقطعی حساس از پروسه هجوم سیاسی - ایدئولوژیکی ای صورت می گیرد که از مدتها پیش از سوی نیروهای ضد انقلابی (چه از طرف خود ماموران قلم به مزد وزارت اطلاعات و چه از طرف سازشکارانی که در بساط دشمن نقش آفرینی می کنند) بر علیه جنبش انقلابی و تمامی مبارزین جامعه ما آغاز شده است. اتفاقاً با نگاهی به تاریخ این پروسه خواهیم دید که شروع روند مورد بحث به اولین دوره ریاست جمهوری رفسنجانی و به زمانی بر می گردد که نشریه آدینه با ریا کاری تمام در اجرای یک پروژه کثیف سیاسی - امنیتی و با

قدرتی که در جنجال اخیر، آگاهانه و نا آگاهانه به بازی در بساطی پرداخته اند که دشمنان مردم ما زیر عنوان چگونگی مرگ صمد به راه انداخته اند وظیفه دارند تا برای باورشکنی و کمونیسم ستیزی، صمد و یارانش را مشتی دروغگو جلوه دهند که نباید به آنها اعتماد کرد و مهم تر از آن نباید راه آنان را مورد تقلید و پیروی قرار داد. درست به همین خاطر است که در کوران چنین کارزار و در حالیکه صمدستیزان فریبکار حتی جرأت نمی کنند که وارد یک بحث جدی در مورد دروغپردازی های خود در مورد اثبات چگونگی مرگ صمد بهرنگی شوند، "عوضی زاده های سیاسی" ای را زیر نام "جوانان" به صحنه می فرستند و از قول آنها "فحش های" چارواداری نثار صمد و همفکران او می کنند. امری که قبل از هر چیز، حقارت و زبونی دشمنان صمد و بی بضاعتی وحشتناک سیاسی آنان را به نمایش می گذارد. از سوی دیگر به رغم آنکه تمامی نوشته ها، دروغ ها و ادعاهای آنان در اثبات "مرگ طبیعی" صمد، حداقل در چند سال اخیر در کتاب "برادرم صمد بهرنگی" نوشته اسد بهرنگی و سپس به نحو جامعی در کتاب "راز" مرگ صمد...؟! نوشته اشرف دهقانی جواب گرفته، این گونه "پژوهشگران" و "روزنامه نگاران" با توطئه سکوت و تخطئه، نشان داده اند که حتی جرأت وارد شدن به میدان یک بحث آزاد و سالم در مورد مدارک مندرج در این دو کتاب - که حاصل و جمع بندی دهها سند و خاطره دست اول است - را هم ندارند. امری که به سادگی بیانگر ماهیت ادعاهای آنان و آبخور سیاسی ای است که سر در آن دارند.

در کارزار اخیر که توسط وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی برای ترور شخصیت صمد و یارانش و از این طریق، کمونیست ستیزی در جامعه ما به راه افتاده، نکته مهم و تأسف انگیز دیگری وجود دارد و آن هم مهر سکوت خائفانه ای است که نیروها و جریانات مدعی "چپ" و "انقلابی" در مقابل این تعرض ایدئولوژیکی دشمن بر لب زده اند. این مدعیان که خود را "چپ"، "رادیکال" و "رهرو" آرمان های صمد و هم مسلک او می نامند، جریاناتی که در روزهای "آفتابی" با نسبت دادن صمد به خود، در واقع محبت و احترام عمیق توده ها نسبت به این آموزگار انقلابی را به حساب خود و سازمان هایشان واریز می کردند، امروز و در روزهای "ابری"، در شرایطی که مرتجعین و جاده صاف کن هایشان زیر نام چگونگی مرگ صمد، یک هجوم تبلیغاتی مسموم را بر علیه جنبش انقلابی مردم و تمامی چپ ها و کمونیست ها سازمان داده اند، میدان را برای ترکانازی آنها خالی کرده و در واقع جبهه به زمین سائیده اند. بسیاری از این افراد و جریانات، با بُز "چپ" شان هیچگاه فراموش نمی کنند که حتما و در هر مورد، در دفاع از "حق دمکراتیک" هر "لیبرال" راست و حتی مرتجعینی امثال منتظری ها اعلامیه بدهند. اما در شرایطی که وظیفه انقلابی هر نیروی مبارز و به ویژه داعیه دار چپ و رادیکال - به رغم هر اختلاف قابل درکی هم که با صمد و برخی از اندیشه های او دارند - افشای توطئه کثیف حکومت و راست های نفرت انگیز است که زیر نام چگونگی مرگ صمد به ایجاد موج جدیدی از آرمان ستیزی و باورشکنی در جامعه ما پرداخته اند، این نیروها چشمان خود را بسته اند و از ترس اینکه مبادا با ورود به این بحث در شرایط نامساعد فعلی "داغ" دفاع از "کمونیسم" بر پیشانی آنها حک شود و مارک "رادیکالیسم"، "افراطی گری" و "خشونت طلبی" بخورند، می کوشند تا از این "غائله" اجتناب کنند و با عافیت طلبی، در حقیقت از آتش خشم ضدانقلابی مرتجعین و راست ها تبری جویند. در حالیکه بر عکس، یکی از معیارهای "انقلابی" و "چپ" بودن یک نیرو، مقابله بی امان با تعرض ایدئولوژیکی دشمن به ایده ها و مواضع کمونیستی و در این زمینه

چاپ دوم کتاب "راز" مرگ صمد...؟! با اسناد و مدارک جدید و با توضیحات بازمه مستدل و مستند همراه است که در بخشی تحت عنوان "افزوده ها" آورده شده است. مطمئنا مطالعه این کتاب در شرایط یورش گسترده سیاسی-ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی به نیروهای مبارز ایران به درک هرچه بیشتر کارکردها و چگونگی سیاست های رذالت بار و فریبکارانه دشمن کمک خواهد کرد. برای یاد آوری و در جهت کسب هر چه بیشتر شناخت از سیاست های پلیسی امنیتی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و آگاهی از جوانب سوژه توطئه گرانه ای که در سال ۱۳۷۰ از طریق نشریه آدینه در رابطه با مرگ صمد بهرنگی به پیش برده شد، باید دید که برآستی "راز" مرگ صمد در چیست؟ در پاسخ به این موضوع بی مناسبت نیست که قسمتی از مقاله ای که تحت همین عنوان توسط نگارنده این سطور نگاشته شده و در شهریور ۱۳۸۳ در پیام فدائی ویژه صمد بهرنگی چاپ شده است را در ادامه درج کنم. در خاتمه آن نوشته آمده است:

واقعیت این است که در جنجال اخیر، این صرف اثبات چگونگی مرگ صمد نیست که برای هواداران اندیشه ها و شخصیت این نویسنده مبارز برجسته گشته است (اگر چه در اثبات مشکوک بودن مرگ او و دست داشتن ساواک در این مرگ به اندازه کافی ادله و اسناد واقعی وجود دارند). صمد، نویسنده آگاه و مبارزی بود که خود با برخورداری از یک دید وسیع تاریخی تأکید می کرد: "مرگ من مهم نیست. مهم این است که زندگی یا مرگ من چه تأثیری در زندگی دیگران داشته باشد". به همین اعتبار در واقع مساله اصلی برای هواداران و همفکران او - و برای مرتجعین - تأثیراتی است که زندگی و مرگ و ایده های صمد - و یاران کمونیست اش - بر زندگی دیگران گذارده است و درست از همین زاویه است که صمد بهرنگی و یاران و رهروان او زیر لفافه چگونگی مرگ صمد آماج حملات مرتجعین و راست ها قرار گرفته اند. چرا که آثاری که او در تمام مدت زندگی تا مقطع مرگ خود به جای گذارد تأثیرات بیکرانی بر چگونگی زندگی و مرگ حداقل دو نسل از مردم ما و به ویژه جوانان گذارد. نوشته ها و اندیشه صمد چه در زمان زندگی و چه پس از مرگ اش نسلی از نوجوانان و جوانان مبارز و کمونیست در جامعه تحت سلطه ما را با خواست به دست گرفتن "مسلسل پشت شیشه" و با هدف آزادی از اسارت دشمن و برقراری عدالت اجتماعی پرورش داد. و امروز سی و شش سال پس از مرگ او اندیشه ها و تفکرات الوالی این نویسنده انقلابی و یار زحمتکشانش و آرمان های او همچنان الگوی پرجاذبه نسل جوان و مبارز ما در پیکارشان بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی است. صمد سمبل روشنفکر متعهدی است که برخلاف رسم جاری زمانه خویش، زندگی کوتاه و پربارش را مصروف نشخوار کردن حرف های میان تهی روشنفکرانه نکرد و در مقابل یک جامعه تحت ستم اما تشنه آگاهی، "راه" نشان داد. آثار او به سرعت به الگوی بچه های "دانا" و سمبل جوانان انقلابی و پرچم شور و شورش آنان بدل شد. و همین واقعیت است که همواره چون تیری بر قلب سیاه استثمارگران و تاریک اندیشان و دشمنان رنگارنگ خلق نشسته است و در جریان حکومت سیاه دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی آنها را واداشته تا برای بازداشتن این روند، برای ستاندن "خنجرهایی" که در شرایط سلطه دیکتاتوری هر روز توسط "ماهی های سیاه کوچولوی دانا" بر علیه "مرغان ماهی خوار" سیه دل یعنی ستمگران حاکم از پستوها برداشته می شوند، تلاش کنند و علاوه بر سرکوب عریان با ترفندهای گوناگون به کوبیدن شخصیت و اندیشه های صمد و اعتقادات کمونیستی او و یارانش پردازند. تمامی سازشکاران و قلم بدستان نان آلوده خور و آستانبوس

- ۴- متن کامل آگهی روزنامه کیهان شهریورماه ۱۳۵۹ (پرونده مرگ صمد بهرنگی به جریان می‌افتد).
- ۵- متن کامل اظهارات مادر صمد بهرنگی، درج شده در نشریه دریچه گفتگو شماره دو
- ۶- متن کامل "قصه راز کشنده ارس" با امضای "حمزه فلاحی"، درج شده در آدینه شماره ۶۷ سال ۱۳۷۰.
- ۷- چرا "آدینه"، نامه‌های اعتراضی را چاپ نکرد؟
- ۸- توضیحاتی در باره اتهاماتی که به جلال آل احمد وارد می‌کنند!
- ۹- مدارکی در رابطه با درگیری صمد بهرنگی با "کمیته ملی پیکار جهانی با بی سوادی" در مورد کتاب "القباء

این اثر ارزشمند را می‌توانید از طریق آدرس پستی زیر تهیه کنید:

ع - شفق

BM Box ۵۰۵۱

London WC۱ ۳XX

England

ipfg@hotmail.com

مقابله با تعرض ایدئولوژیکی کثیفی است که جمهوری اسلامی با کمک معرکه گبران رنگارنگ اش به بهانه چگونگی مرگ صمد، بر علیه تمامی کمونیست ها، بر علیه سمبل ها، چهره ها و پرچم های آنان و به این اعتبار بر علیه خود این نیروهای عافیت طلب سازمان داده است.

در کارزار مربوط به پرونده مرگ صمد، ارتجاع می‌کوشد تا با استفاده از شیوه های نامقدس (دروغپردازی، جعل اسناد، ترور شخصیت و فریبکاری) توسط افراد نابکار و نامقدس (از متهمین همکاری با ساواک جمهوری اسلامی گرفته تا اکثریتی های سابق و راست های دو آتشه) به اهداف نامقدس خود (یعنی کمونیسم ستیزی و باورشکنی) دست یابد. ارتجاع با کمک تمامی ریزه خواران خویش مرگ مشکوک صمد را با دروغپردازی و پرونده سازی به دستاویزی برای حمله به کمونیست ها و یاران او و راه او قرار داده است. این "راز" ساده ولی مهم نهفته در چگونگی مرگ صمد بهرنگی است.

ضمن آنکه به نوبه خود قویا مطالعه کتاب "راز" مرگ صمد...؟" (چگونه ارتجاع مرگ مشکوک صمد را دستاویز حمله به یاران او قرار داده است) را به تمام مبارزین توصیه می‌کنم، لیست اسناد و مدارک و مطالبی که در چاپ دوم این کتاب به آن افزوده شده است را در اینجا یاد آور می‌شوم:

۱- افشای بعضی قصه سازی‌های افسر همراه صمد در آراز (حمزه فراهی)

۲- سندی به جا مانده از شهریور ۱۳۴۷ در ارتباط با جستجوی جسد صمد بهرنگی در آب‌های رودخانه آراز.

۳- به جستجوی جسد صمد بهرنگی در آراز

سربازان پناهجوی آمریکایی از صفحه ۳۱

سربازانی که از شرکت در جنگهای غیرقانونی خودداری کرده اند را واجد شرایط پناهندگی می‌داند، بلکه در تضاد با مصوبات معاهده "نورنبرگ" نیز می‌باشد. طبق مصوبات نورنبرگ هر فردی در جهان موظف است که از دستورات دولتی و نظامی ای که علیه قوانین بین الملل و حقوق بشر است، سرپیچی کند.

جالب است که بدانیم سیاست دولت کانادا در رابطه با اشغال عراق و افغانستان دارای تفاوتی تاکتیکی و ظاهری می‌باشد. این دولت در اشغال افغانستان دخالت مستقیم داشته و از سال ۲۰۰۲ تاکنون نقش بسیار فعالی را در این جنگ امپریالیستی بر علیه خلقهای تحت ستم افغانستان به عهده گرفته و تاکنون نیز ۹۰ تن از سربازان خود را در این راه به کشتن داده است. از سوی دیگر هرچند که دولت کانادا بطور مستقیم در اشغال عراق همکاری نکرده، اما این دولت در تمام زمینه ها تایید گر سیاستهای تجاوزکارانه شریک و یار بزرگتر یعنی دولت آمریکا در عراق بوده و می‌باشد. بنابراین عملکرد این دولت علیه سربازان فراری آمریکا یک نوع حمایت سیاسی بزدلانه دیگر در پشت جبهه های ضد خلقی این جنگ از دولت آمریکا می‌باشد.

سیاستهای دولت کانادا در رابطه با اشغال عراق و افغانستان در تضاد کامل با خواسته های اکثریت جامعه کانادا می‌باشد. طبق همه پرسسی های متفاوتی که تاکنون در سراسر کانادا انجام شده بیش از هشتاد درصد از شهروندان کانادا با هرگونه همسویی دولت‌مردان این کشور با سیاستهای جنگ افروزان آمریکایی در اشغال عراق و افغانستان مخالفند. اکثر مردم کانادا اشغال عراق و افغانستان را غیرقانونی و ناعادلانه می‌دانند. و طبق همه پرسسی ماه جولای ۲۰۰۸ بیش از دو سوم شهروندان کانادا با تصمیم اخیر دولت و اداره مهاجرت کانادا مبنی بر پذیرفتن تقاضای پناهندگی سربازان آمریکایی مخالفند و خواهان پذیرش آنان به عنوان پناهنده سیاسی می‌باشند.

سربازان پناهجوی آمریکایی زیر تیغ "دمکراسی" دولت کانادا!

خودداری از به قتل رساندن انسانهای بیگناه در عراق و افغانستان، بازداشت خواهد شد و طبق همان باصلاح قوانین عادلانه امریکا حدود ۵ سال حبس خواهد گرفت.

"جرامی هاینزمن" در سال ۲۰۰۱ در سن ۲۲ سالگی از روی ناآگاهی و تمایلات ماجراجویانه جوانی و مهمتر از آن به دلیل احتیاج مالی، به ارتش امریکا پیوست. به او گفته شده بود که ارتش مخارج تحصیلات دانشگاهی او را پس از مدتی خدمت و شرکت در ماموریتهای مختلف خواهد پرداخت. اما یک سال پس از ورود به ارتش "جرامی هاینزمن" با دیدن واقعیات متوجه شد که جای او در ارتش امریکا نیست و نمی تواند دستورات فرماندهانش، یعنی کشتن آدمهای بیگناه را انجام دهد. او چندین بار به بهانه های مختلف تقاضای معافیت از حضور در جبهه را کرد. اما تقاضای او هیچگاه پذیرفته نشد. در نتیجه مجبور شد که زمانی که در مرخصی به سر میبرد، همراه با همسر و فرزندش بطور غیرقانونی از امریکا خارج شده و به کانادا بگریزد. او در ژانویه ۲۰۰۴ از دولت کانادا تقاضای پناهندگی سیاسی کرد. اما در دادگاه مهاجرت کانادا حتی به او اجازه بحث در رابطه با ماهیت حمله امریکا به عراق و افغانستان داده نشد! در صورتیکه بحث غیرقانونی بودن حمله امریکا به عراق و افغانستان در رابطه با اهداف و دلایل سربازهای آمریکایی از فرار از جبهه ها و پناهنده شدنشان به کانادا، در ارتباط با سرنوشت درخواست پناهندگی فرد، بحثی تعیین کننده است. اگر در یک دادگاه پناهندگی ثابت شود که جنگهای نامبرده غیرعادلانه و امپریالیستی بوده اند، هر سربازی که از آن جنگها فرار کرده است باید به عنوان پناهنده پذیرفته شود. اما دولت کانادا با بیشرمی اعلام کرد که بحث و بررسی حول قانونی بودن یا نبودن اشغال عراق و افغانستان تنها در حوزه وظایف و اختیارات دادگاه لاهه است، نه هیچ دادگاه دیگری منجمله دادگاه های بررسی تقاضاهای پناهندگی. علاوه بر این، دولت کانادا و اداره مهاجرت این کشور عملاً در سیاستهای خود فرض را بر قانونی بودن حمله امریکا به آن دو کشور گذاشته و در نتیجه نه تنها سربازان فراری را "پناهنده" نمی دانند، بلکه آنها را "شورشگر" و یاغی و خائن علیه دولت و ارتش کشور خود (امریکا) می خوانند. رسوا تر از همه اینها اینکه مدعیان دروغین "آزادی" و "دمکراسی" و "آزادی بیان" از ترس و وحشت خویش حتی اجازه اظهار نظر آزادانه سرباز آمریکایی در دفاع از حقوق خود را به او ندادند.

این عملکرد رسوای دولت کانادا علیه سربازان فراری امریکا، نه تنها در تضاد با مصوبات کمیسیون پناهندگی سازمان ملل (سازمانی که همه این دولتها سیاستهای ضد خلقی خود را از کانال آن به پیش برده و آنرا سازمانی جهانی و معتبر می نمایند) است که در صفحه ۳۰

برخورد دولت کانادا در رابطه با رد درخواست پناهندگی سربازان آمریکایی که با فرار از جبهه های جنگ امپریالیستی بر علیه خلقهای تحت ستم افغانستان و عراق از دولت کانادا تقاضای پناهندگی سیاسی کرده اند، خشم افکار عمومی را برانگیخته است.

در ۱۲ آگوست ۲۰۰۸ اداره مهاجرت کانادا دستور دیپورت "رابین لانگ" یکی از سربازان ارتش امریکا که از حضور در جبهه عراق خودداری کرده و به کانادا پناهنده شده بود را صادر کرد. "رابین" اولین سرباز سابق امریکا است که تقاضای پناهندگی اش در کانادا پذیرفته نشده و به کشور زادگاهش (امریکا) بازپس فرستاده شده است. او در حال حاضر در زندان "فورت کارسون" در "کلرادو" محبوس است. اخیراً سرباز دیگری نیز به نام "جرامی هاینزمن" ۲۹ ساله که اولین سرباز فراری آمریکایی است که به کانادا پناه آورده، بازداشت شده و قرار است که در روز ۲۳ سپتامبر همراه با همسر و دو فرزندش به امریکا دیپورت شود.

البته در ماهیت امپریالیستی دولت کانادا و در نتیجه دفاع بی چون و چرای طبقه استثمارگر حاکم از منافع سرمایه داران و انحصارات امپریالیستی شکی نیست. اما سیاست اخیر این دولت در دیپورت سربازان پناهجوی آمریکایی فرصتی ست که بر بستر آن یکبار دیگر پوچ بودن تمامی ادعاهای "دمکراسی" طلبی و "دفاع از حقوق بشر" دولت کانادا به عین به نمایش گذارده شد.

طبق قوانین پناهندگی سازمان ملل، شخصی می تواند به عنوان پناهنده در کشوری غیر از کشور زادگاهش پذیرفته شود که قادر باشد ثابت کند که جانش (بنا بر دلایلی مانند تمایلات سیاسی و مذهبی او) در داخل کشور زادگاهش در خطر است و یا حتی از این کمتر فرد متقاضی بدلیل اعتقادات سیاسی و مذهبی و ... در صورت بازگشتن به کشور خود ممکن است از سوی مقامات و یا عوامل وابسته به دولت مورد رفتار اهانت آمیز و بیمارگونه قرار گیرد. برغم این واقعیت رئیس دادگاه مهاجرت کانادا با این ادعا که از آنجا که جان دو سرباز نامبرده و خانواده هایشان در داخل امریکا در خطر نیست، آنها را نمی توان به عنوان پناهنده در کانادا پذیرفت. رئیس دادگاه مزبور گفته است که حق و حقوق دمکراتیک این سربازان فراری در صورت بازگشت به امریکا تحت قوانین عادلانه آن کشور کاملاً حفظ خواهد شد و خطری آنها و خانواده اشان را تهدید نخواهد کرد.

درحالیکه برخلاف ادعاهای عوامفریبانه رئیس دادگاه مزبور، طبق قوانین به اصطلاح عادلانه دولت امریکا، "جرامی هاینزمن" نیز به محض ورود به خاک امریکا مانند "رابین لانگ" به جرم خودداری از حضور در جبهه های جنگ و

کلمبیا: اعتصابات گسترده کارگری

در ۱۵ سپتامبر بیش از ۹۰۰۰ کارگر کارخانه های نیشکر در مناطق مختلف کلمبیا دست به اعتصاب زدند. خواسته اصلی اعتصاب کنندگان افزایش حقوق و بهبود شرایط کار و برقراری قانون ۲۰ ساعت کار در هفته بود. از ۹ سپتامبر تا ۲۰ اکتبر نیز بیش از ۳۲۰۰۰ کارگر نطفه‌نمایی دادگاه‌ها به اعتصاب دست زدند که این حرکت اعتراضی کارگران، سرانجام با تصویب قرارداد جدیدی به پایان رسید.

در اوایل ماه اکتبر پلیس به اعتصاب کنندگان حمله کرد و با کشتن ۳ نفر و زخمی کردن صدها نفر از اعتصابیون و دستگیری و دیپورت ۲ فرانسوی فعال حقوق بشر که در مورد وضعیت کارگران گزارش تهیه می کردند، به سرکوب اعتراضات پرداخت. یکی از بهانه‌هایی که دولت کلمبیا همیشه برای سرکوب و حتی شکنجه و قتل کارگران اعتصابی به کار میبرد، متهم کردن آنها به وابستگی به فارک (ارتش انقلابی خلق کلمبیا) است. بهانه‌ای که در سرکوب اعتصابات مذکور نیز به کار گرفته شد.

اما برغم این تبلیغات کارگران صنایع مختلف کلمبیا در روز ۲۳ اکتبر به اعتصاب سراسری یک روزه ای در حمایت از کارگران اعتصابی صنایع نیشکر و کارگران و کارمندان دادگاه‌ها و دادگستری‌ها دست زدند و بدینگونه نشان دادند که به هیچوجه اتهامات و سرکوبهای خونین دولتی باعث نمی شود که آنها از مبارزه و مقاومت و حمایت از دیگر کارگران دست بردارند.

اندونزی: یورش جدید

به حقوق کارگران

اخیراً قانون ضد کارگری جدیدی در اندونزی به تصویب رسید که طبق آن سرمایه داران و صاحبان کارخانه‌ها قادر خواهند بود که میزان حداقل حقوق کارگران را بدون دخالت دولت و بصورت یکجانبه خودشان تعیین کنند. در واقع حق تعیین حداقل مزد کارگران از دولت گرفته شده و به سرمایه داران داده شده که از این پس بتوانند با سهولت قانونی هرچه بیشتر به استثمار کارگران پردازند. صدها کارگر اندونزیایی در ۲۹ اکتبر در مقابل کاخ ریاست جمهوری در "جاکارتا" به تظاهرات پرداختند و خواهان لغو قانون مذکور شدند.

وزیر کار اندونزی در دفاع از قانون ضد خلقی جدید اعلام کرد که: "در شرایطی که با بحران اقتصادی روبرو هستیم، تعیین یک مقدار مشخص و یکسان به عنوان حداقل حقوق کارگران برای همه انواع صنایع و همه بخشهای مختلف اقتصادی جامعه، مشکلات زیادی را برای تولیدکنندگان ایجاد خواهد کرد و به اقتصاد کشور نیز آسیب خواهد رساند. همه بخشهای اقتصادی کشور در یک موقعیت یکسان به سر نمی برند و میزان سوددهی برخی از کارخانه‌ها آنقدر کاهش یافته که تنها می توان آنها را با کاهش حقوق کارگران از ورشکستگی نجات داد. در چنین شرایطی باید به سرمایه داران اجازه دهیم که مخارج و مزد کارگران را بر اساس موقعیت اقتصادی صنعت مربوطه تغییر دهند و معیار جدیدی برای آن تعیین کنند."

هرچند در اکثر کشورهای دنیا حداقل حقوق کارگران (با استفاده از معیارهای متفاوت) توسط دولت تعیین می شود، اما همیشه سرمایه داران به شیوه‌های مختلف قوانین دولتی را دور زده و هرچند در ظاهر طبق قانون عمل می کنند، ولی همان حداقل حقوق را هم از کارگران دریغ می دارند. قانون جدیدی که در اندونزی تصویب شده، سرمایه داران را از زحمت دور زدن قانون نجات داده و استثمار کارگران روز به روز رنگ و لعاب قانونی تری به خود می گیرد.

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

۰۰۴۴ ۷۹۴۶۴۹۴۰۳۴

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box ۵۰۵۱
London WC1N ۳XX
England

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت
از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران
در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!